



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمه کتاب الجغرافیه

لأبي عبدالله محمد بن أبي بكر الزهري



محقق: محمد حاج صادق

مترجم: دکتر حسن فرجانیلو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه کتاب الجغرافیه

نویسنده:

محمد بن ابی بکر زهری

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	ترجمه الجغرافیه
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	فهرست
۲۳	مقدمه مترجم
۳۰	پیشگفتار مصحح
۳۷	مقدمه مؤلف
۳۸	کمر بند آبی
۴۰	کمر بند سبز
۴۱	دریاهای چهارگانه
۴۲	زمین کروی است یا گسترده
۴۳	مساحت زمین
۴۳	اجزای زمین
۴۴	جنوب زمین خالی است
۴۴	شکار زمّده
۴۵	شکار رَحّ
۴۶	بیان علت خالی (یا بیابانی) بودن نیمه جنوبی (زمین)
۴۷	کوه قمر (قمر)
۴۸	نیل بزرگ و نیل کوچک
۴۹	سمت شرقی (بیابان خالی) ناشناخته است
۵۰	[پ ۷۷] بخش شمالی (زمین) و اقالیم هفت گانه
۵۰	تقسیم منجمین (فلکتیون) از منطقه آباد زمین
۵۰	اشاره
۵۲	جزء اول از (قسمت) آباد زمین

۵۲ اشاره
۵۲ ناحیه اول: سرزمین چین - جزیره وقواق
۵۲ اشاره
۵۳ جزیره سکاکین
۵۴ جزیره شادی
۵۴ پریان دریایی
۵۵ جزیره برهمان
۵۶ جزیره زیاحه
۵۶ روغن بلسان
۵۸ جزیره موقّ
۵۸ جزیره قیصران
۵۸ شکار گوهر
۶۱ عنبر
۶۱ ببغاء (طوطی)
۶۲ بت جیدقه
۶۳ خواصّ چین
۶۴ ناحیه دوم: سرزمین هند- جزیره کولم
۶۴ اشاره
۶۵ جزیره قمرآء
۶۵ جزیره آرین
۶۷ جزیره زنجر و جزیره نهروان
۶۹ جبل القرده (کوه میمون ها)
۷۶ جزیره بروج
۷۷ سرزمین های متصل به خشکی هند- سرندیب
۷۸ چهارپایان دارای مشک خوشبو
۷۹ شگفتی های کوه سرندیب

- ۸۰ بتی که مردم هند آن را می پرستند
- ۸۲ سرزمین کابل
- ۸۳ سکندریں
- ۸۴ اخلاق و مذاهب مردم هندوستان
- ۸۵ ناحیه سوم: جزایر سند
- ۸۵ اشاره
- ۸۷ اخلاق و ادیان مردم سند
- ۸۷ مساحت جزء اول و ارتباطهای آن
- ۸۸ جزء دوم
- ۸۸ اشاره
- ۸۸ ناحیه اول
- ۸۸ اشاره
- ۸۸ خانه شریف مکه
- ۹۰ امور اقتصادی ناحیه مکه
- ۹۰ ناحیه دوم: یثرب
- ۹۰ اشاره
- ۹۲ تیماء - خیبر - جدّه - عیناب - قلزم
- ۹۴ ناحیه سوم: مصر
- ۹۴ اشاره
- ۹۶ چاه خراب و از کارافتاده و کاخ برافراشته
- ۹۹ أحمیم
- ۱۰۳ قوس
- ۱۰۳ نیل
- ۱۰۵ تمساح و گاومیش
- ۱۰۷ اسکندریّه
- ۱۰۹ مناره اسکندریّه

- ۱۱۲ تئیس - فتوم - دمیاط
- ۱۱۴ جزء سوم
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ ناحیه اول: غزنه
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ سمندل
- ۱۱۶ خورنق - تستر - سدیر
- ۱۱۷ ناحیه دوم: بصره - کوفه - بغداد
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۸ جنگ قسطنطنیه
- ۱۲۰ موصل و حلوان
- ۱۲۲ ناحیه سوم: خراسان
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ هاروت و ماروت
- ۱۲۴ سرزمین بابل
- ۱۲۶ وادی سبت
- ۱۲۶ چاه اسکندر
- ۱۲۸ امور اقتصادی خراسان - اخلاق مردم آن
- ۱۲۹ غزا (غزآن)
- ۱۳۱ جزء (قسمت) چهارم - مرزهای آن
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۱ ناحیه اول: بلخشان
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۲ سجستان - طبریه - دریاچه منته (مرده)
- ۱۳۳ ناحیه دوم: سرزمین ترک و تبت
- ۱۳۳ اشاره

- ۱۳۴ ترکی صاحب دو پستان
- ۱۳۵ اخلاق ترک ها
- ۱۳۶ [پ ۳۰] ناحیه سوم: سرزمین کرد و دیلم و انبار
- ۱۳۷ سرزمین دیلمیان و دریای ایشان
- ۱۳۸ نسل یافت و سام و حام
- ۱۴۰ جزء (قسمت) پنجم - (تقسیمات زمین) مرزهای آن
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ ناحیه اول: عموریه - انطاکیه - قدس
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ صخره بیت المقدس
- ۱۴۴ بصری - طرسوس - حمص
- ۱۴۵ دمشق
- ۱۴۵ حلب - عسقلان - سرزمین مدین
- ۱۴۷ ملطیه - قیصره - اللاذقیه - بعلبک
- ۱۴۸ ناحیه دوم: قسطنطنیه
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۵۰ بندقیه - رومه
- ۱۵۱ جایگاه گردهمایی
- ۱۵۱ زیتون رومه
- ۱۵۲ آرمینیه بزرگ
- ۱۵۳ فنلنده
- ۱۵۴ برشلونه - آربونه - آفلوبه - جنوه
- ۱۵۵ بیجه
- ۱۵۷ جلیقیه
- ۱۵۸ ناحیه سوم: آندلس
- ۱۵۸ اشاره

- ١٥٨ كوه أطيبرجش
- ١٥٩ بركت اندلس
- ١٦٠ سرقسطه
- ١٦٢ تطيله - مكناسه - لارده - وشقه - طرطوشه
- ١٦٣ طليطله
- ١٦٤ أشبونه - طلبيره
- ١٦٧ مارده
- ١٦٧ قرطبه
- ١٦٩ الزّهاء
- ١٧٠ اشبيليه - بطليوس
- ١٧٢ قادس و مناره آن، و قراقير مجوس
- ١٧٧ خرابی قادس
- ١٧٨ مالقه - كوه شليير
- ١٨٠ غرناطه - كهف و رقيم - لوشه
- ١٨٥ زيتون عجيب
- ١٨٥ وادی يانه
- ١٨٦ وادی الكبير
- ١٩١ مرسيه
- ١٩٢ المريه
- ١٩٤ بلنسيه
- ١٩٥ طرطوشه
- ١٩٧ بلاد روم - قشتاله - غليسيه - نبارّه
- ١٩٩ كنيسه شنت ياقه
- ٢٠٠ جزء ششم - سرزمين مغرب
- ٢٠٠ اشاره
- ٢٠١ ناحيه اول: افريقيه

- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ بنزرت و دریاچه آن - قرطجته
- ۲۰۳ تونس و معلقه
- ۲۰۴ قیروان و علت ویرانی آن
- ۲۱۲ ناحیه دوم: مغرب اقصی
- ۲۱۲ اشاره
- ۲۱۳ تلمسان
- ۲۱۳ فاس - وجده - مکناسه - سلا
- ۲۱۶ مزاکش و کوه درن
- ۲۱۷ سرزمین مصامده
- ۲۱۹ ناحیه سوم: سوس اقصی
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۰ سپر لمطی (درق اللمط)
- ۲۲۰ روغن أرجان
- ۲۲۱ جزء هفتم - مرزهای (مغرب الاقصی)
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ ناحیه اول: نوبه - تن
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۴ کوه های اردکان - بهت
- ۲۲۶ کوه های توتا
- ۲۲۷ زنگیان
- ۲۲۷ زرافه و فیل ها
- ۲۲۹ ناحیه دوم: حبشه
- ۲۳۱ ناحیه سوم: جناوه
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ صادرات برده از بربره و أمیمه

۲۳۳ مرابطون

۲۳۵ دریا‌های جدا شده از دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» دریای رومی

۲۳۷ یابسه - میورقه - منورقه

۲۳۹ سردانیه - برغانه - مشیله صقلیه

۲۴۱ إقريطش - سیدس

۲۴۲ دریای صقالبه

۲۴۴ دریای دیلم

۳۳۰ درباره مرکز

سرشناسه: زهری، محمدبن ابی بکر، قرن ق ۶

عنوان و نام پدیدآور: کتاب الجغرافیه = Book of geography / ابو عبدالله محمدبن ابی بکر الزهری؛ به کوشش و تحقیق محمد حاج صادق؛ ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو

مشخصات نشر: تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ص ۳۰۰

فروست: (تاریخ = History)

شابک: ۹۶۴-۴۲۲-۶۱۵-۱۲۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۴۲۲-۶۱۵-۱۲۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی: جغرافیه.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۶۸ - ۲۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: کشورهای اسلامی -- سیر و سیاحت -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰

موضوع: آسیا -- سیر و سیاحت -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰

شناسه افزوده: حاج صادق، محمد، گردآورنده

شناسه افزوده: قره چانلو، حسین، ۱۳۱۹ -، مترجم

شناسه افزوده: ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

رده بندی کنگره: DS۳۶/۶: ج ۹/۷ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۹۱۷۶۷۱/۹۱۰

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۹۱۲۲

مقدمه مترجم ۱۳

پیشگفتار مصحح ۲۱

مقدمه مؤلف ۲۷

کمر بند آبی ۲۸

کمر بند سبز ۳۰

دریاهای چهارگانه ۳۱

زمین کروی است یا گسترده ۳۲

مساحت زمین ۳۳

اجزای زمین ۳۴

جنوب زمین خالی است ۳۵

شکار زمزده ۳۶

شکار رخ ۳۷

بیان علت خالی (یا بیابانی) بودن نیمه جنوبی (زمین) ۳۸

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶

کوه قمر (یا قمر) ۳۹

نیل بزرگ و نیل کوچک ۳۹

سمت شرقی (بیابان خالی) ناشناخته است ۴۱

[پ ۲۷] بخش شمالی (زمین) و اقالیم هفت گانه ۴۲

تقسیم منجمین (فلکیون) از منطقه آباد زمین ۴۳

جزء اول از (قسمت) آباد زمین ۴۴

ناحیه اول: سرزمین چین - جزیره وقواق ۴۴

جزیره سکا کین ۴۵

جزیره شادی ۴۶

پریان دریایی ۴۷

جزیره برهمان ۴۷

جزیره زیاحه ۴۹

روغن بلسان ۴۹

جزیره موفّق ۵۰

جزیره قیصران ۵۱

شکار گوهر ۵۲

عنبر ۵۳

بیغاء (طوطی) ۵۴

بت جیدقه ۵۵

خواص چین ۵۶

ناحیه دوم: سرزمین هند - جزیره کولم ۵۷

جزیره قمراء ۵۹

جزیره آرین

جزیره زنجبر و جزیره نهروان ۶۲

جبل القرده (کوه میمون ها) ۶۵

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷

جزیره بروج ۷۱

سرزمین های متصل به خشکی هند- سرندیپ ۷۲

چهارپایان دارای مشک خوشبو ۷۳

شگفتی های کوه سرندیپ ۷۴

بتی که مردم هند آن را می پرستند ۷۵

سرزمین کابل ۷۷

سکندریں ۷۸

اخلاق و مذاهب مردم هندوستان ۷۹

ناحیه سوم: جزایر سند ۸۰

اخلاق و ادیان مردم سند ۸۲

مساحت جزء اول و ارتباطهای آن ۸۳

جزء دوم- ناحیه اول ۸۴

خانه شریف مکه ۸۴

امور اقتصادی ناحیه مکه ۸۶

ناحیه دوم: یثرب ۸۷

تیماء- خیر- جدّه- عیذاب- قلزم ۸۹

ناحیه سوم: مصر ۹۱

چاه خراب و از کارافتاده و کاخ برافراشته ۹۳

أحمیم ۹۵

قوس ۹۸

نیل ۹۹

تمساح و گاومیش ۱۰۱

إسکندریّه ۱۰۳

مناره اسکندریّه ۱۰۵

تنیس - قیوم - دمیاط ۱۰۸

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸

جزء سوم - ناحیه اول: غزنه ۱۰۹

سمندل ۱۱۱

خورنق - تستر - سدیر ۱۱۲

ناحیه دوم: بصره - کوفه - بغداد ۱۱۳

جنگ قسطنطنیه ۱۱۵

موصل و حلوان ۱۱۷

ناحیه سوم: خراسان ۱۱۹

هاروت و ماروت ۱۲۰

سرزمین بابل ۱۲۲

وادی سبت ۱۲۳

چاه اسکندر ۱۲۴

امور اقتصادی خراسان- اخلاق مردم آن ۱۲۵

غزها (غزّان) ۱۲۷

جزء (قسمت) چهارم- مرزهای آن ۱۲۹

ناحیه اول: بلخشان ۱۲۹

سجستان- طبریّه- دریاچه منته (مرده) ۱۳۱

ناحیه دوم: سرزمین ترک و تبت ۱۳۳

ترکی صاحب دو پستان ۱۳۴

اخلاق ترک ها ۱۳۵

[پ ۷۳۰] ناحیه سوم: سرزمین کرد و دیلم و أنبار ۱۳۶

سرزمین دیلمیان و دریای ایشان ۱۳۷

نسل یافث و سام و حام ۱۳۹

جزء (قسمت) پنجم- (تقسیمات زمین) مرزهای آن ۱۴۱

ناحیه اول: عموریّه- انطاکیه- قدس ۱۴۱

صخره بیت المقدس ۱۴۳

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹

بصری- طرسوس- حمص ۱۴۵

دمشق ۱۴۶

حلب- عسقلان- سرزمین مدین ۱۴۷

ملطیه- قیصره- اللاذقیه- بعلبک ۱۴۹

ناحیه دوم: قسطنطنیه ۱۵۰

بندقیه - رومه ۱۵۲

جایگاه گردهما بی ۱۵۳

زیتون رومه ۱۵۴

أرمینیه بزرگ ۱۵۵

فلنده ۱۵۶

برشلونه - أربونه - أقلوبه - جنوه ۱۵۷

بیجه ۱۵۸

جلیقیه ۱۶۰

ناحیه سوم: اندلس ۱۶۱

کوه أطریرجش ۱۶۲

برکت اندلس ۱۶۳

سرقسطه ۱۶۵

تطیله - مکناسه - لارده -

وشقه- طرطوشه ۱۶۶

طلیطله ۱۶۷

أشبونه- طلبیره ۱۷۰

مارده ۱۷۱

قرطبه ۱۷۲

الزّهاء ۱۷۳

اشبیلیه- بطلیوس ۱۷۵

قادس و مناره آن، و قراقیر مجوس ۱۷۷

الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰

خرابی قادس ۱۸۲

مالقه- کوه شلیر ۱۸۳

غرناطه- کهف و رقیم- لوشه ۱۸۵

زیتون عجیب ۱۹۰

وادی یانه ۱۹۱

وادی الکبیر ۱۹۱

مرسیه ۱۹۶

المریه ۱۹۷

بلنسیه ۲۰۰

طرطوشه ۲۰۱

بلاد روم- قشتاله- غلیسیه- نیازه ۲۰۳

کنیسه شنت یاقه ۲۰۶

جزء ششم - سرزمین مغرب ۲۰۷

ناحیه اول: افریقیه ۲۰۸

بنزرت و دریاچه آن - قرطجته ۲۰۹

تونس و معلقه ۲۱۱

قیروان و علت ویرانی آن ۲۱۲

ناحیه دوم: مغرب اقصی ۲۱۸

تلمسان ۲۲۰

فاس - وجده - مکناسه - سلا ۲۲۱

مراکش و کوه درن ۲۲۴

سرزمین مصامده ۲۲۵

ناحیه سوم: سوس اقصی ۲۲۷

سپر لمطی (درق اللمط) ۲۲۸

روغن أرجان ۲۲۹

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱

جزء هفتم - مرزهای (مغرب الاقصی) ۲۳۰

ناحیه اول: نوبه - تن - ۲۳۱

کوه های اردکان - بهت ۲۳۴

کوه های توتا ۲۳۵

زنگیان ۲۳۶

زرّافه و فیل ها ۲۳۶

ناحیه دوم: حبشه ۲۳۸

ناحیه سوم: جناوه ۲۴۰

صادرات برده از بربره و آمیمه ۲۴۱

مرباطون ۲۴۲

دریاهای جدا شده از دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» دریای رومی ۲۴۴

یابسه - میورقه - منورقه ۲۴۶

سردانیه - برغمانه - مشیله صقلیه ۲۴۸

إقريطش - سیدس ۲۵۰

دریای صقالبه ۲۵۱

دریای دیلم ۲۵۳

مساحت اجزای زمین ۲۵۴

فاصله میان دو ناحیه، دو جزء و دو شهر ۲۵۴

رودهای زمین و درازای آن ها ۲۵۸

خاتمه ۲۶۲

اوزان و مقیاس هایی که در کتاب به کار رفته است ۲۶۴

منابع مورد استفاده در پاورقی ها ۲۶۶

فهرست آیات ۲۶۹

نمایه ۲۷۱

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳

کتابی که از نظر خوانندگان دانشمند و متفکر می گذرد، نوشته یکی از جغرافیادانان قرون وسطای اسلامی است که نامش چندان بر زبان اهل علم به ویژه نزد جغرافیادانان آشنا نیست. این کتاب که عنوان کتاب الجغرافیه را دارد، طبق نظر مصحح کتاب بیش از نه نسخه خطی در کتابخانه های معتبر اروپا و افریقا دارد. معذک با

وجود نسخ متعدد، در نزد مستشرقین اروپایی، گمنام بوده است. مؤلف کتاب ابو عبد الله محمد بن ابی بکر زهری (متوفای اواسط قرن ششم هجری)، نیز چندان اشتهاوری در میان اروپاییان نداشته است. کتاب الجغرافیه نه بر روش مکتب عراقی و نه بر روش مکتب بلخی نگاشته شده است. زهری از روش هفت اقلیم ایرانی استفاده کرده ولی ارائه اقلیم وی مخالف روش اقلیم های ایرانی است. روش اقلیم های ایرانی چنین است که اقلیم چهارم مرکز اقلیم دیگر است که سه اقلیم در جنوب و سه اقلیم در شمال آن است و اقلیم مرکزی از نظر تعادلی آب و هوا و شهرها بهترین اقلیم هاست، در حالی که زهری اقلیم برتر و مرکز اقلیم را اقلیم اول می داند و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴

می نویسد؛ این اقلیم وسط قسمت آباد زمین است و شامل یمن و مکه و طائف و قلم و مصر و اطراف آن است و آن را در مرکز اقلیم هفتگانه قرار داده است.

این نظریه کاملاً مخالف با اقلیم ایرانی است که مرکز اقلیم ها را اقلیم چهارم، شامل خراسان، جبال، عراق، شام، و روم و ... می داند. می دانیم که اقلیم اول طبق نظر ابن رسته، از دریای هند عبور کرده ... و آن دریا را قطع کرده و به سوی جزیره العرب و سرزمین یمن که در آن شهرهای ظفار، عمان، حضرموت، عدن، صنعا ... جرش، مهره و سبا است، عبور می نماید. می بینیم که تا اندازه ای هم با آن چه زهری در اقلیم اول کتابش آورده، اختلاف دارد.

همچنین مابقی اقلیم دیگری که او در کتابش (صفحه ۱۰) داده با آن چه که دیگر جغرافیادانان داده اند،

اختلاف دارد. معلوم نیست که الگوی زهری در ارائه چنین تقسیمی برای اقالیم از چه کتابی بوده است. دیگر آن که زهری بر روش مکتب بلخی که سرزمین های اسلامی را به بیست ناحیه یا (اقلیم) تقسیم کرده اند که در کتاب اصطخری مسالک و ممالک و در کتاب این حوقل صوره الارض مشاهده می شود، نیست، و کتاب وی هیچ شباهتی با کتب جغرافیایی این مکتب ندارد. زهری در این کتاب بیش تر توجه بر کتب عجایب دارد و در تمام کتاب از آثار شخصی به نام ابن جزّار که مؤلف کتابی به نام عجایب البلدان بوده، تکیه دارد و حتی کتاب او را گه گاه با نام أعاجیب الارض و المدائن نام برده است.

زهری گه گاه نیز بعضی مطالب کتابش را به مسعودی مورخ معروف

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵

ارجاع می دهد، و ظاهراً آن طور که در کتاب وی مشاهده می شود، از دو اثر وی به نام های مروج الذهب و معادن الجواهر و التنبیه و الاشراف استفاده کرده است، ولی جای بسی تعجب است که چرا تقسیمات زمین و اقالیم هفتگانه را از دو اثر معتبر مسعودی استفاده نکرده است. حتی نظری را هم که درباره تقسیم اقالیم داده، می گوید آن ها را در صوره المأمونیه دیده، ولی آن تقسیمات را مخالف آن چه مسعودی داده آورده است، که به این مورد کراچکوفسکی اشاره کرده می نویسد: «... گفته زهری خبر واحد است و نمی توانیم آن را بر اجماع آرای جغرافیادانانی که گفته آن ها مخالف گفته زهری است مرجع شماریم به همین لحاظ موافق نظر زهری در آثار دیگر جغرافیادانان اسلامی چیزی دیده نمی شود، و نمی دانیم الگوی زهری برای تقسیمات

کتابش چه اثری بوده است.

وی (زهری) بعد از مقدمه ای راجع به زمین و وصف کمر بند آبی (یعنی اقیانوس های بزرگ)، قسمت آباد زمین را به عنوان کمر بند سبز و دریا های داخل در خشکی ها و اجزای زمین و قسمت بیابانی آن را که بسیار مختصر ولی بسیار ارزنده است، ارائه می دهد. مؤلف پس از وصف زمین و اجزای آن به وصف شکار و بعضی از حیوانات کشته شده مانند زمرد (میمون) سپس به شکار رخ می پردازد که کم تر کتابی است که چنین اطلاعاتی را داراست، و بعد از آن به تعاریف جغرافیایی پرداخته و از قسمت خشک و بیابانی زمین و کوه قمر و رودخانه نیل سخن می گوید که گرچه مختصر است ولی حاوی اطلاعات گرانبهایی از سرزمین مصر و رود نیل و کوه قمر (کوه کلیمانجارو افریقای مرکزی) است. اطلاعات زهری درباره جغرافیای سرزمین های اسلامی احتمالاً برداشتی از آثار جاحظ و جغرافیادانان لغوی بوده است. که مطالب بسیار ارزنده ای را در قالب جملات کوتاه بیان می کنند. محتملاً

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶

اطلاعات افسانه ای که در کتابش آمده، همان هایی است که در کتاب عجائب البلدان کلبی و کتاب عجائب البلدان ابن جزّار آمده است و گاهی این انگیزه را در انسان تقویت می کند، شاید زهری مطالب کتاب آن ها را عیناً نقل کرده است. در این جا باید گفت که اطلاعات درباره خود زهری کم است و نمی دانیم که وی رحاله یا جهانگرد بوده یا خیر، چون از بعضی اماکن چنان وصف می کند که گویی خود او در آن جا حاضر و ناظر بوده است و گاهی از بعضی محل ها چنان اطلاعات دقیق می دهد که به نظر می رسد آن ها را

دیده است. به هر صورت کتاب او شامل دو دسته مطالب کاملاً جدا از هم می باشد.

دسته اول مطالبی است که زهری درباره تقسیمات سرزمین های اسلامی و شهرها و اماکن مشرق زمین داده، که در لابه لای آن ها مطالب بکر و دست اولی دیده می شود که احتمالاً زهری آن ها را از جغرافیادانانی چون جاحظ، ابو عبد الله جیهانی، ابن فقیه، ابن رسته گرفته است. آن چه که در این قسمت از کتاب، مهم است اطلاعاتی درباره داد و ستد و بازرگانی و اجناس ممالک شرقی یعنی دست بافت ها، پارچه ها و بعضی محصولات کشاورزی است که در دنیای قدیم معروفیت داشته و به نام اماکن محل تولید آن ها مشهور بوده است. روی هم رفته آن چه در کتاب زهری گرد آمده محصول دورانی است که علوم عقلی و بیگانه در حال انقراض بوده و این برهه از زمان را که زهری در آن زندگی کرده، دوران انحطاط علوم عقلی یا بیگانه نام گذاری کرده اند. جای بسی خوشحالی است که به این دوران که نشانه ای از درخشش علوم عقلی نیست و آن چه هم که باقی مانده؛ در حال کهنگی و نابودی بوده است، در آن طرف دنیای اسلام (یعنی در مغرب و اندلس) جغرافیادانی گمنام سعی در زنده نگه داشتن میراث جغرافیایی اسلام داشته است. اگر گاهی هم نقص یا نارسایی در بعضی مطالب و تقسیمات کتاب وی دیده می شود، معلول دست نداشتن به کتب جغرافیا و اسناد مهم جغرافیایی در آن سوی دنیای اسلام بوده است. به هر حال این جغرافیادان سخت کوش تا جایی که توان دسترسی به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷

کتب و اسناد را داشته استفاده کرده و کتابی را

که فراهم کرده در واقع برخلاف آثار قرن های پنجم و ششم و گاهی هفتم ق در زمینه جغرافیای وصفی است نه کیهان نگاری، که در آثار ادیسی و ابن سعید مغربی و قزوینی می بینیم و این خود دلیلی است بر آن که سنت نوشتن جغرافیای وصفی که در قرن های سوم و چهارم هجری رایج بوده، هنوز منسوخ و از بین نرفته است.

قبلا- اشاره کردیم که مطالب کتاب زهری شامل دو دسته اطلاعات درباره مشرق جهان اسلام و مغرب جهان اسلام است. اطلاعات او درباره مغرب جهان اسلام به لحاظ نزدیکی این مناطق به زادگاه و محل توطن او دقیق و درست تر به نظر می رسد و احتمالا امکان مسافرت هایی به این مناطق برای مؤلف بوده، چون در این قسمت از کتاب گاهی به این که این محل را دیده ام و از کسی شنیده ام اشاره می کند. می توان حدس زد او مسافرت هایی به شهرهای مغرب و شهرهای اندلس داشته است، زهری در این قسمت از کتاب نیز اطلاعات فراوانی درباره عجایب و شگفتی های شهرهای مغرب و اندلس آورده است. گاهی از آثار و ابنیه ای نام می برد که در دوران رومیان ساخته شده و به زمان او جز آثار اندکی از آن ها باقی نبوده است و گاهی نیز به آثاری اشاره دارد که تا زمان وی هنوز پابرجا و قابل استفاده بوده است. در این بخش از کتاب از موجودات افسانه ای به نام قطرب نام می برد که در یمن فراوان بوده است. وی می گوید، این موجود همان جنّ است که در بیابان ها به انسان حمله می کند و سبب مرگ او می شود. به نظر می رسد که اطلاعات درباره این موجود موهومی را

از مسعودی گرفته است. از این ها که بگذریم در کتاب بعضی واژه های گیاهی که احتمالاً گیاهان دارویی اند برمی خوریم؛ مانند: الکثرونه، الشنون، هلت که در هیچ کتاب لغت و قاموس های گیاهی دارویی دیده نمی شود، به نظر می رسد که گیاهان بومی و محلی منطقه مغرب و اندلس بوده است که در زبان مردم آن مناطق رایج بوده و مؤلف عیناً نام محلی آن ها را در کتاب آورده است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸

اما نظریات زهری درباره مشرق جهان اسلام بر پایه اطلاعاتی است که از متون جغرافیایی قبل از خود؛ مانند آثار، جاحظ، ابن کلبی، ابن فقیه، ابن رسته و جغرافیادانان لغوی قرن سوم ق مانند اصمعی و ابو عبیده و دیگران گرفته است، به ویژه گاهی درهمی و به هم ریختگی بعضی از مطالب که در کتاب زهری دیده می شود معلول استفاده از کتب انواع جغرافیادانان لغوی بوده است، زهری گه گاهی نیز به آثار مسعودی مراجعه و از آن ها در کتابش استفاده کرده است. بنابراین آن چه را زهری در بیان جغرافیای مشرق جهان اسلام ارائه داده، بر اساس کتب فوق بوده و زهری سعی بر گلچین نمودن مطالب کتب این جغرافیادانان داشته است. به همین دلیل اطلاعاتی را گرفته و در کتاب خود آورده که منحصر به فرد و در دیگر منابع نیامده است. به همین جهت می بینیم که کراچکوفسکی جغرافیادان روسی و منتقد آثار جغرافیایی، مطالب کتاب زهری را به خبر واحدی تعبیر کرده که در آرای جغرافیادانان دیگر اسلامی دیده نمی شود و نمی توان آن ها را قابل قبول دانست. ولی با بررسی مطالب کتاب و اطلاعات دست اولی که زهری در جای جای

کتاب درباره عناوینی که انتخاب کرده، داده است، می توان به عمق هوشمندی وی پی برد که چه مطالب سودمندی درباره سرزمین های مشرق و مغرب و نژادها و زبان ها و بعضی از شهرها که در آثار دیگر جغرافی دانان اسلامی دیده نمی شود، گردآوری کرده تا خواننده را به بعضی از اطلاعاتی که تا آن زمان بوده ولی فراموش یا از یاد رفته آگاه گرداند.

در این جا لازم می دانم که یادآوری کنم هر اثر تاریخی یا جغرافیایی کاملا بدون نقص نیست. زهری اگر اطلاعات ارزشمندی در کتاب خود داده ولی مصون از خطا نبوده است. گه گاهی در جغرافیای مشرق اسلام دچار اشتباهات و لغزش هایی شده ولی به دلیل اطلاعات ارزشمند و سودمندی که در کتاب وی آمده اشتباهات و لغزش های وی را به دیده اغماض نگاه می کنیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹

در پایان یاد آوری می شود که کتاب الجغرافیه همان طور که اشاره شد از نوشته های نیمه اول قرن ششم هجری اندلس است که در دوران انحطاط علوم عقلی نوشته شده است. با وجود این، مأخذ معتبری برای این دوره از عمر جغرافیای اسلامی است که به دوران انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی معروف است، دورانی که علوم عقلی به دلیل مخالفت های اهل دین (فقها و محدثین) رو به انحطاط می رفت و جغرافیا هم که رشته ای از علوم عقلی بود این انحطاط شامل آن نیز می گردید. بنابراین زهری و جغرافیادانان بعد از او مواجه با یکدوره کمون و بی توجهی بوده اند. تلاش اینان برای زنده نگه داشتن این میراث رو به زوال، شایان تقدیر و توجه است.

دکتر حسین قرچانلو

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱

پیشگفتار مصحح

کتاب الجغرافیه - به

عین مهمله- از جمله میراث گذشته اسلامی اندلس است.

این کتاب در عین حال که شناخته شده است همچنان در مورد آن ابهام وجود دارد. نویسندگان پیشین عرب از وجود این کتاب آگاهی کامل داشته اند تکه ها و صفحات بلندی از این کتاب را بدون بیان نام مؤلف آن، آورده اند.

نسخه برداران، به ویژه در مغرب عربی، از این کتاب نقل کرده اند، اما از بیان نام نویسنده آن خودداری نموده اند.

نسخه های متعددی را در اختیار داشتم اما در تحقیق خود تنها ۹ نسخه را به ترتیب قدمت زمانی مورد استفاده قرار دادم:

(۱) پ BNP کتابخانه ملی پاریس شماره ۲۱۲۰ و شماره پیشین ۵۹۶.

(۲) ر BGR کتابخانه عمومی رباط شماره ۹۴۵.

(۳) ل BML موزه بریتانیا، لندن شماره ۳۵۱۴۳.

(۴) ج ج BUA کتابخانه دانشگاه الجزایر شماره ۲۰۱۶.

(۵) ج BNA کتابخانه ملی الجزایر شماره ۱۵۵۲.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲

(۶) ع ش BAC نسخه خطی خانواده ابن علی الشریف که در امانت کتابخانه ملی الجزایر است.

(۷) ت BZT کتابخانه دانشگاه زیتونه تونس شماره ۲۹۲۰.

(۸) م BNM کتابخانه ملی مادرید شماره ۴۹۹۹.

(۹) ر BGR کتابخانه عمومی رباط شماره ۷۷۹.

همه این نسخه ها و نوشته های خطی متعلق به زمان بعد از عصر نویسنده است و بین آن ها لفظ «ام» و یا «بنت» وجود ندارد که از آن ها نقل کرده باشند.

مشخصه همه این نسخه ها این است که دارای انبوهی از لغزش های لغوی و غیر لغوی است، که در هر نسخه به شکل متفاوتی از دیگر نسخه ها وارد شده است. قدیم ترین این نسخه ها، نسخه پاریس است که حدود دویست سال بعد از مؤلف نوشته شده است. من (مصحح) این نسخه را نسخه اصل برای کار مقابله با نسخه ها و یا قطعاتی که نویسندگان نقل

کرده اند، قرار دادم. چون بسیاری از پیشینیان مانند ابن سعید مغربی (۶۸۵ ق/ ۱۲۸۶ م) در کتاب البدء و تاریخ آدم از او نقل کرده است، و مانند احمد بن علی المحلّی معروف به ابن زنیبل که در قرن دهم هجری برابر شانزدهم میلادی می زیست در کتاب تحفه الملوک و الرغائب بما فی البرّ و البحر من العجائب و الغرائب خود از او نقل کرده است. از جمله آن ها باید از، مقرئ (۱۰۴۱ ق/ ۱۶۳۲ م) نام برد که در کتاب نفع الطیب از او «زهری» نقل کرده است. این کتاب الجغرافیه در قرن سیزدهم هجری وارد اسپانیا شده است، نسخه ای از این ترجمه که در کتابخانه مخصوص سلطنتی اسپانیا است، به دست ما رسید که چند فصل از آن حدود یک قرن پیش منتشر شده است. تعداد زیادی از مستشرقین از حدود ۸۰ سال پیش تاکنون از وجود آن آگاهی پیدا کرده اند و ترجمه قطعاتی از آن که مربوط به مغرب عربی است همراه با بخش های ترجمه شده را منتشر ساختند. اما عنوان کتاب به زبان معمول عربی مغربی جغرافیه به عین مهمله است و به همین شکل که در این نسخه آمده است در همه نسخه ها بیان شده است. کلمه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳

جغرافیه در اصل به معنای نقشه است. نقشه شاخص همان نقشه معروف مأمون خلیفه عباسی است که سایر نقشه ها از روی آن ترسیم شده است.

مترادف این کلمه به مفهوم خاص نقشه، کلمه سفره و کلمه مفرده است. این دو کلمه در متن کتاب بارها بیان شده است. کاربرد لفظ «صوّرنا ... رسمنا ...» توسط او «زهری» این معنی

را تأکید می‌کند. پیش از این بیان کردیم که نویسنده کتاب نزد قدما که از او نقل کرده اند، ناشناخته بوده است، و نیز همه نسخه برداران از نام مؤلف کتاب بی اطلاع بوده اند. تنها نسخه پاریس نام او را در آغاز کتابش آورده است: ابن «و درست آن، ابو» عبد الله محمد بن ابی بکر الزهري، منسوب به قبیله بنی زهره بن کلاب، که در اطراف مکه مکرمه محل خیمه گاه آنان بوده است. تعداد زیادی از صحابه و تابعین و محدثین و فقها و قضات در شرق و غرب جهان اسلام از این قبیله بوده اند.

نظر غالب این است که زهری از خانواده ای اندلسی است، و اگرچه این مطلب در منابع بیان نشده است. آن چه که از کتاب او به دست می‌آوریم، این است که اندلسی بودن او به لحاظ این که از اکثر شهرها دیدار کرده و از جزئیات این شهرها با صیغه متکلم یاد کرده است، و آن‌ها را با الفاظ: دیدم و مشاهده کردم و زیارت کردم و جست و جو کردم و یافتم و به من گفته شد، و به من خبر داده شد و سؤال کردم، آورده است. باری او بدون تردید در سراسر این سرزمین به جست و جو پرداخته است و در آن جا رشد و نمو کرده و در همان جا از دنیا رفته است. ترجیحا او از شهر المریه بوده است، چون بیش تر از این شهر با ما سخن می‌گوید و عنایت خاصی به آن شهر دارد، و برای این شهر اهمیت خاصی قائل شده است. این پاره ای از مطالبی بود که در مورد محل زندگی او بیان کردیم.

اما در مورد زمان حیات او بادقت

در تاریخ‌هایی که در متن کتاب خود به کار برده است، می‌توان آن را «زمان حیات او را» تعیین کرد، از بین تواریخی که او آورده است، با عنایت به دو تاریخ می‌توانیم، محدوده زمانی فعالیت‌ها و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره‌چانلو، ص: ۲۴

دوران زندگی او را مشخص کنیم. او گزارش می‌دهد که در سال (۵۳۲ ق / ۱۱۳۸ م)، اصحاب کهف را در نزدیکی لوشه در ناحیه غرناطه زیارت کرده است، و در سال (۵۴۱ ق / ۱۱۴۷ م) در شقوره با بعضی از ساکنان شهر که از قدس بازگشته بودند، ملاقات کرده است. او در تاریخ اول به مفهوم گذشت ایام اشاره دارد و به شگفتی عمر اصحاب کهف توجه کرده است که در بردارنده پند و عبرت معنوی است. او در تاریخ دوم اشاره می‌کند که هنوز نوشتن آن را به پایان نبرده است و همچنان در پی جمع‌آوری اطلاعات و مواد لازم برای نگارش آن است، تاریخ سومی نیز وجود دارد که او در آن از ستمگری و حیل‌گری یکی از معاصرین خود در ایام فتنه یاد می‌کند. در این زمان ابراهیم بن همشک بر اندلس حکومت می‌کرد. اما او تنها از یک حادثه در مورد او یاد می‌کند که در سال (۵۵۶ ق / ۱۱۶۱ م) بر پایتخت غرناطه دست پیدا کرده است. وقتی این سه تاریخ را با هم مقایسه کنیم بر ما آشکار می‌شود که زهری بعد از سال (۵۴۱ ق / ۱۱۴۷ م) وفات کرده است، او معاصر ادریسی و ابو حامد غرناطی بوده است. اما صاحب الخریطه یعنی (مؤلف) جغرافیا که وی کتاب خود را از روی نسخه او نوشته

است، و همه نسخه برداران نام او را بیان کرده اند، تنها دو نفر از بیان نام او خودداری کرده اند. آن ها او را فزاری منسوب به قبیله مشهور فزاره دانسته اند که بزرگانی از صحابه در حجاز و شام و عراق و مصر و فارس و افریقیه و اندلس، از محدث و منجم، فرمانده ناوگان و نحوی و لغوی و مورخ و زاهد و دیگران را تحویل داده است، اما منابعی که به این امر پرداخته اند، در بین آنان نامی از جغرافیادانی نبرده اند. چون این لفظ «جغرافیا» جزء لغات بیگانه است و هنوز تا قرن ها بعد، وارد زبان عربی نشده بود، اما منابع، در میان ایشان از منجمین نام برده اند. منجم در آن روزگار حامل علم هیئت یا نجوم و ریاضی و مسیاحی زمین که همان جغرافیا به معنای عام آن است، بوده است. دو فزاری منجم، ابو اسحق ابراهیم بن حبیب و پسرش ابو عبد الله محمد بن ابراهیم، دو منجمی هستند که در منابع از آن ها نام برده اند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵

منابع به تعداد فراوانی از آثار در زمینه زیج و نجوم و اسطرلاب و تسطیح کره به آن دو منسوب داشته اند، که همه آن ها به کلی از بین رفته و به ما نرسیده است، و تنها پاره هایی از این کتب در میان آثار افرادی چون ابن قتیبه، مسعودی، یاقوت، ابن ندیم، ابن قفطی، صفدی و سیوطی آمده است.

بررسی این منابع و سایر منابع در نهایت به ما آگاهی می دهد نسبت به ابو عبد الله محمد بن ابراهیم فزاری که از شاگردان اصمعی در بغداد در اواخر قرن دوم هجری و اواسط قرن

سوم هجری یعنی در سال های پایان حکومت مأمون بن هارون الرشید بوده است.

او (فزاری) صاحب این تألیفات است:

۱- کتاب زیج بر حسب سنوات عرب؛ ترجمه از زبان پهلوی که به کلی از بین رفته است.

۲- قصیده ای در بیان شکل ستارگان که به گفته بعضی، ارجوزه ای بلند در ۱۰ جلد بوده است که جز چند بیت آن از طریق مسعودی به دست ما نرسیده است.

۳- کتاب تسطیح کره که سایر نویسندگان آن را به عنوان نمونه و الگویی برای خود انتخاب کرده بودند، و گویا همین کتاب، نقشه ای را که زهری، نقشه جغرافیایی خود را از روی آن نوشته بود، در خود داشته است. و این نسخه نیز از روی جغرافیای مأمون نوشته شده بود. زهری با تکیه بر مشاهدات شخصی خود به ویژه در شهرهای اندلس و نیز بنا به منقولاتی که از افراد معاصر خود شنیده بود که نام بسیاری از آن ها را بدون شناسایی آن ها برای ما بیان کرده است، و نیز بر اساس گفته های آدم های ناشناس و مجهولی که آن ها را با لفظ فلاسفه و حکما و اطبا و اهل نظر و دانشمندان مساحت زمین و فلکی ها و منجمین و مورّخینی که نام آن ها را بیان نکرده است، و در مرتبه چهارم بر اساس بزرگان و چهره های مشهور از جمله، ارسطو و فزاری و مسعودی و ابو بکر رازی و ابن جزّار و ابو حیّان و العذری و نه جز این ها،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶

آورده است، و از نوشته ها و تألیفات آن ها با بیان عناوین آن ها آورده است. اما او در اقتباس تنها به بیان معنا بسنده کرده است و

به مبانی لفظی آن‌ها توجه ندارد. گویا او همه چیز را از حافظه خود نقل می‌کند تا آن‌که از روی نوشته‌ای در مقابلش باشد، بخواند او (زهری) با داشتن این مواد، کتاب خود را از شگفتی‌ها و اطلاعات جغرافیایی و تاریخی بی‌اهمیت پر کرده است، به طوری که خواننده می‌تواند با مطالعه کتاب جغرافیه بر آن اطلاعات دسترسی یابد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و سلم تسلیما

۱- [پ IV] [مؤلف، ابو عبد الله محمد بن ابی بکر زهری (ره) گوید:]

«بهترین چیزی که سخن با آن آغاز می‌شود، ستایش خداوند یکتا و داناست؛ سپس درود بر بهترین مردمان، محمد (ص) که بر او درود باد، و بر خاندان و یارانش که پاکان و بزرگواران هستند، و سلام فراوان بر او و آنان باد.» مؤلف این کتاب شگفت و حکایت غریب گوید: بعد از ستایش خداوند متعال، من این کتاب را از روی نسخه‌ای که از روی جغرافیای فزاری رونویسی شده، نوشته‌ام و خود جغرافیای فزاری از روی جغرافیای مأمون بن هارون الرشید رونویسی شده است. برای تهیه جغرافیای مأمون هفتاد تن از فلاسفه عراق فراهم شدند و آن‌ها بر طبق صفت زمین نوشتند، اگرچه حقیقتاً همانند زمین نیست، چون زمین کروی است و جغرافیا گسترده است، لیکن ایشان جغرافیا

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸

را همانند اسطرلاب و هیئت‌های کسوفی در دفاترشان گسترده به این منظور که بیننده بتواند در آن، همه اجزای زمین و نواحی و مرزها و سرزمین‌ها و دریاها و رودها و کوه‌ها و مناطق آباد و خالی

زمین را ببیند و محل هر شهر در مشرق و مغرب زمین را بداند و به محل شگفتی های زمین و عجایب مشهور در هر جزء آن و ساختمان های باستانی موجود در اقطار آن بنگرد.

۲- [پ ۲۲] این جغرافیا مشتمل بر همه اقطار زمین و مخلوقات آن با صفات و شکل ها و رنگ ها و اخلاق آن هاست و آن چه مخلوقات از میوه ها و دانه ها می خورند و می آشامند و آن چه اختصاص به برخی نواحی دارد، و همچنین اختلاف روز آن ها و هر آن چه به هر ناحیه به عنوان ره آورد و چیز نو و تازه و بوی خوش و کالا آورده می شود و نیز محل های تجارت در دریا و خشکی، و حیواناتی که در همه اقطار زمین به واسطه خواص و زهرهای کشنده و سودمندیشان مشهورند، در این کتاب آورده شده اند.

و آن چه در همه خشکی ها و دریاهاى زمین وجود دارد بر طبق آن چه حکما و فلاسفه متقدم از حیث طول و عرض آن وصف کرده اند، و آن چه فلاسفه درباره مساحت زمین و تعداد فرسخ ها و میل های آن گفته اند و آن چه در مورد هر جزء آن ذکر کرده اند، در این کتاب آورده شده است. و خداوند به حقایق همه امور آگاه تر است. غیر از او پروردگار و معبودی وجود ندارد و همو برای رسیدن به حقیقت و درستی با من و کرمش یار و همراه است.

کمر بند آبی

۳- حلقه کبودی که گرد نقشه است همان دریایی است که به دریای تاریکی ها معروف است، از این روی آن را بدین نام خوانده اند که دریایی ساکن است و امواج در آن حرکت نمی کنند و بادها بر آن نمی وزند و خورشید در آن دیده نمی شود. علت

آن، این است که فلاسفه گفته اند: این دریا عمق ندارد و نیز بیان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۹

کرده اند که آن همان گوارای شیرین است که خداوند سبحان در کتاب خود یادآوری کرده است، آن جا که می فرماید: «این یکی گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و این یکی شور و تلخ است...» .

و اما دلیل سخن آنان که گفته اند عمق ندارد، سخن خداوند متعال است که می فرماید: «و عرش او بر آب بود...» و پیامبر (ص) نیز می فرماید: «آسمان ها و زمین از کف روی آن آب آفریده شده اند» پس به سبب این سخن لازم آمد که این آب [پ ۷۲] بر زمینی نباشد چرا که پیش از زمین و خاک، وجود داشته است، و خداوند داناتر است.

اما دلیل سخن آنانی که گفته اند کمر بند آبی همان آب گوارا و شیرین است سخن خداوند عزّ و جلّ است که می فرماید: «و از هر کدام گوشت تر و تازه می خورید و از آن زیورهایی را بیرون می آورید که آن ها را می پوشید...» مفسران در این باره گفته اند: «که دریای شیرین در دریای شور می ریزد به لحاظ اتصالی که بین آن دو وجود دارد و این سخن خداوند متعال است که: «دو دریا را در حالی که به یکدیگر متصلند به هم می آمیزد و میان آن دو برزخی است که از آن گذر نمی کنند...» و این برزخ همانند برزخ های میان دو چیز نیست، بلکه این برزخی است که جز خداوند کسی آن را نمی شناسد و این برزخ مانند چیزی است که بین روغن و آب و بین آفتاب و سایه است. برای این دریا کسی

جز خداوند هدفی نمی شناسد و جز خداوند کسی پایانش را نمی داند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۰

ما از این دریا آن اندازه سخن گفتیم که بینندگان را راهنما و عبرت آموزان را کفایت کند.

کمر بند سبز

۴- کمر بند سبزی که به کمر بند آبی متصل است، صفت دریایی است که به زمین و اجزای آن احاطه دارد و به خاک گرداگرد زمین چسبیده است، و همه دریاها از این دریا منشعب می شوند. و آن دریایی است سبز رنگ که آب آن موج می زند و بادهای بر آن می وزند، و مدّ و جزر در آن است و همه دریاها و رودخانه ها به هنگام جزر و مد از آن سرچشمه می گیرند و کشتی ها در محدوده جزر و مدّ آن با سرعت و کندی جزر و مدّ حرکت می کنند.

دریاشناسان متفقند که پهنای این دریا، از زمین (که آن را احاطه کرده) تا دریای تاریکی ها که پیش از این یاد شد، هشتصد فرسخ است که برابر با دو هزار و چهار صد میل است. و اگر باد خوب بوزد برابر با ۴۲۰ گره دریایی است.

در این دریا کشتی های مسافری و باری (در نقاط مختلف) در شرق و غرب زمین حرکت می کنند، حرکت در این دریا مقصود کسانی است که خود را در این دریا به زحمت انداخته اند. کسی که در دریای تاریکی ها که پیش از این یاد شده، وارد شود [پ ۲۳] هرگز به قسمت آباد زمین بر نمی گردد، و در آن دریا سیر می کند تا هلاک شود.

در این دریای سبز چسبیده به خاک، دریانوردان فقط در کناره سواحل حرکت می کنند و هر کس وارد آن (دریا) شود خود را به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۱

است. و پهنای آن دریا را کسی جز گناهکار یا نابود کننده خویش در نمی نوردد، چون چیزی در آن برای کسی وجود ندارد و بیم آن می رود که به اسباب هلاک خویش برسد. و در این دریای سبز هیچ نوع جزیره آباد یا خالی یافت نمی شود.

دریاهای چهار گانه

از این دریای محیط چهار دریا منشعب می شود:

۵-۱) بزرگ ترین آن ها که بر روی خط استوا از وسط مشرق تا سمت مغرب منشعب می شود همان دریایی است که جزیره های چین و هند و سند در آن هستند و به زودی در جای خود ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

۶-۲) امیا دریای شامی در درازا و پهنای این (دریای قبلی) کوچک تر است، آغاز این دریا در اقلیم چهارم از ناحیه مغرب در تنگه جبل الطارق و پایان آن سرزمین شام است و به زودی در جای خود ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

۷-۳) اما دریای سوم در درازا و پهنای دوم کوچک تر است، این دریا از ناحیه شمال از پشت اقلیم هفتم آغاز می شود، از جایی که کسی در آن وارد نمی شود و خورشید در آن دیده نمی شود و این جا پایین قطب شمال

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۲

است و بر فراز آن بنات النعش در دایره خارج از مرکز (فلک) می چرخد، این دریا از بالاترین نقطه شمال به سمت ناحیه جنوب می ریزد تا این که در مقابل قسطنطنیه به دریای روم می افتد [پ ۷۳]، و این جایگاه تنگ ترین جا در این دریاست و این محل که باعث قطع ارتباط بین سرزمین های شام و قسطنطنیه و

ارمنستان شده است خلیج نامیده می شود، و به زودی در جای خود ان شاء الله بیان خواهد شد.

۸-۴) و اما دریای چهارم از شمال آغاز و به سمت سرزمین اسلاوها کشیده می شود و به دریای دیلم معروف است و به زودی در جای خود ان شاء الله بیان خواهد شد. تا این جا برخی از اخبار دریاها را بیان کردیم، اکنون در باب زمین و صفات و حدود و مناطق آن و آن چه حکما در این باره گفته اند به یاری خدا بیان می کنیم به حول الله و قوته.

زمین کروی است یا گسترده

۹- گذشتگان درباره کروی بودن زمین اختلاف کرده اند و برخی از آنان قائل به گسترده (مسطح) بودن زمین شده اند.

اما کسی که معتقد به گستردگی زمین شده است دلیلی در دست ندارد جز این که به این سخن خداوند متعال متمسک شده است که: «زمین را بعد از آن گسترد...» ولی تأویل این آیه را کسی جز اهل علم نمی فهمد. چنان چه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۳

خداوند زمین را گسترده می کرد، کسی بر روی آن قرار نمی گرفت و مقصود از آیه قبل، این سخن خداوند متعال است «تا بیمایید از زمین راه های گسترده را...». و اما معتقد به کروی بودن زمین برای سخن خویش برهان های واضح و دلایل روشنی دارد، از جمله: جریان آب بر روی زمین، اختلاف نگاه در فلک، کوتاه شدن سایه، کوتاهی شب و بلندی روز و درهم رفتن این دو در یکدیگر، و اختلاف درجه طلوع ها. چنان چه زمین گسترده بود هیچ کدام از این ها در فلک نبود و روز و شب در تمامی اوقات یکسان بودند. و ما کلام را مختصر کردیم

[پ ۲۴] چه این جا محل آن نیست.

مساحت زمین

۱۰- همگی فلاسفه اتفاق دارند که مساحت زمین بیست و چهار هزار فرسخ برابر با هفتاد و دو هزار میل است. اما مساحت کره زمین را از مساحت کره فلک گرفته اند چون کره فلک بر گرد کره زمین می چرخد. در فلک سیصد و شصت درجه هست و هر درجه هفتاد و پنج میل است، و این مقداری است که پیاده در یک شبانه روز می رود. همچنان که خورشید درجه اش را در یک شبانه روز می پیماید. محیط زمین با این حساب بیست و هفت هزار میل است و این به نزدیک ترین تقریب ۸/۳ مساحت زمین است و چون مساحت زمین بیست و چهار هزار فرسخ است و محیط آن بیست و هفت هزار میل است لازم می آید که قطر زمین نه هزار میل باشد و آن یک سوم محیط است به نزدیک ترین تقریب و خداوند آگاه تر است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۴

اجزای زمین

۱۱- آگاه باش- و خدا تو را راهنمایی کند- که زمین به هفت جزء تقسیم می شود:

جزء یکم: سرزمین چین و هند و سند.

جزء دوم: سرزمین یمن و دریای سرخ (قلم) و مصر تا آغاز سرزمین شام و مناطق آن.

جزء سوم: سرزمین عراق.

جزء چهارم: فلسطین و نواحی آن.

جزء پنجم: شام و مناطق آن.

جزء ششم: سرزمین مغرب و مناطق آن.

جزء هفتم: سرزمین سیاهان و مناطق آن.

۱۲- از آن جا که مساحت زمین بیست و چهار هزار فرسخ و محیط آن بیست و هفت هزار میل است، لازم می آید که قطر دایره به نزدیک ترین تقریب سه هزار فرسخ باشد. این قطر وسیع ترین جای زمین و همان خط استواست که از وسط مشرق تا وسط مغرب

می گذرد، یعنی از محل طلوع ستاره نطح که ابتدای برج حمل است تا ابتدای ستارگان غفر که ابتدای برج

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۵

میزان است [پ ۷۴].

با خط استوا کره زمین به دو نیمه مساوی تقسیم می شود، نیمه نخست جنوب است به هنگامی که محل طلوع ستاره نطح روبه روی شما باشد، (یعنی) در سمت راست شما قرار دارد، و نیمه دوم شمال نامیده می شود، هنگامی که محل غروب، غفر پشت سر شما باشد، یعنی در سمت چپ شما قرار گیرد.

جنوب زمین خالی است

۱۳- اما جنوب زمین بیابان است و هیچ آبادانی در آن نیست و فقط کسانی که در نزدیکی آن یعنی روی خط استوا سکونت دارند مانند اهالی حبشه و نوبه به جنوب می روند و حدود بیست فرسخ نه بیش تر در آن بیابان ره می پیمایند. و چه بسا به دریاچه هایی که آب نیل از آن ها بیرون می آید، که آب هایی از کوه قمر به آن ها می ریزد، می رسند. اینان برای شکار زمرد تا آن جا پیش می روند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۶

شکار زمرد

۱۴- زمرد حیوانی زهردار شبیه به میمون است که روی زمین حیوانی زهردارتر و برنده تر از آن نیست و زهر آن گرم و خشک است و بی درنگ می سوزاند. در این بیابان درختان بزرگ و بلندی هست. هرگاه یک نفر از نوبه یا حبشه بخواهد از این سمّ به دست آورد ظرفی و جارویی از سنگ فراهم می کند، البته این ها باید از سنگ کوه های معروف به اردکان که دور سرزمین زنگیان است باشد. بعد در این صحرا میان درختان آن جا وارد می شود تا یکی از آن میمون ها را ببیند، چنان چه شخص، میمون را پیش از آن که او را ببیند، دید، فرار می کند. و از یکی از آن درختان بالا می رود آن میمون همچنان [ب ۵] او را دنبال می کند. اگر میمون پیش از بالا رفتن وی از درخت به او برسد از سمّ خود بروی می دمد و شخص بی درنگ می میرد. و چنان چه پس از بالا رفتن از درخت به او برسد با خشم به او نگاه می کند، سپس به سوی او می پرد و از سمّ خود بر او می پاشد، اگر سمّ به آن شخص برسد همان

دم بر بالای درخت می میرد و تکه تکه می شود و اگر آن سم به وی نرسد شکارچی به رهایی خود یقین پیدا می کند و میمون روی زمین می افتد. آن گاه میمون برای بار دوم می پرد ولی به اندازه نصف دفعه اول نمی رسد و بر زمین می افتد.

سپس برای بار سوم می پرد و به اندازه بار دوم نمی رسد آن گاه روی زمین می افتد و سپس فریادی بر می آورد و زهره اش (کیسه صفرايش) شکافته می شود و کفی همچون شیر از دهانش خارج می شود. در این هنگام شکارچی از بالای درخت پایین می آید و جاروب و ظرف همراه خود را بیرون می آورد و با جاروب آن کف را جمع آوری می کند و در ظرف می ریزد.

چنان چه جاروب و ظرف، غیر از سنگی که یاد کردیم باشد، شخص همان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۷

دم می میرد. و چنان چه آن مرد کف جمع آوری شده را نزد پادشاهان ببرد به گران ترین قیمت آن را می فروشد زیرا مقدار (کمی) از این سم همه (بسیاری از) حیوانات را بی درنگ می کشد.

شکار رخ

۱۵- همچنین اهالی نوبه و حبشه در این صحرا رخ شکار می کنند. رخ حیوانی بزرگ به اندازه گاو نر تناور است که چهارپا همچون پاهای شتر و دو سر همانند سر گرگ دارد، به جلو و عقب راه می رود ولی کج نمی رود زیرا ساق هایش تکه استخوانی هستند، فقط سر خود را به جلو و پشت و راست و چپ می گرداند، و با دو دهان می خورد و از طریق یک سوراخ در وسط شکمش کثافت می کند. در پهلوهایش چیزی مانند بال دارد که در موقع زانو زدن آن ها را بالا نگه می دارد و به هنگام راه رفتن آن ها را می آویزد.

اهالی

سرزمین نوبه و حبشه رُخ را شکار می کنند و می خورند. این حیوان فقط با نی لبک (نوعی نی) شکار می شود، به این ترتیب که شکارچیان گودالی می کنند [پ ۷۵] و مردی داخل آن می شود که در نی لبکی می نوازد. چون رُخ صدای نی لبک را بشنود به سمت آن می آید تا بالای گودال می ایستد، چون شکارچی آن (رُخ) را ببیند بیش تر در نی می نوازد و رُخ پیوسته نزدیک تر می شود تا این که در گودال می افتد آن گاه شکارچی حیوان را در گودال می کشد و سپس آن را بیرون می آورد.

عذری در تاریخ خود منافع این حیوان و خواص استخوان هایش را ذکر کرده است، هر کس خواهان (دانستن) آن است باید در تاریخ عذری آن را

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۸

بجوید. ما رخ و شکار کردنش و زمرده و کیفیت شکار کردنش را در کتاب جغرافیا به تصویر کشیدیم. دانشمندان در مورد حیوانات شگفت این سرزمین چیزهایی گفته اند که خرد آدمی آن ها را نمی پذیرد و به خاطر دور بودن آن گفته ها از حقیقت بیان آن ها را مختصر کردیم و خداوند به آن آگاه تر است.

بیان علت خالی (یا بیابانی) بودن نیمه جنوبی (زمین)

۱۶- فلاسفه گمان کرده اند، علت این که کسی به این بخش از زمین وارد نمی شود شدت تابش خورشید و شدت گرمای زیاد آن است. و این به سبب حرکت (و نزدیکی) خورشید بر این بخش از زمین است. لیکن چنین نیست و اگر خورشید بر این قسمت زمین می تابد، هنگامی است که در برج های جنوبی است. و هنگامی که خورشید در برج های شمالی است در جهت هند و سند و چین و یمن گذر می کند و به رأس السیرطان خاتمه می یابد و آن بالاترین ارتفاع خورشید است و خورشید از

سمت عراق و مکه و طائف نیز می گذرد و با این حال این ها مناطق و شهرهای مسکون و آباد هستند.

اما علت خالی بودن نیمه جنوبی، آن است که این نیمه در زیر خط استوا قرار دارد، و این نخستین نیمه پایینی کره زمین است. پس کسانی که در نیمه شمالی زمین و زیر برج های شمالی آفریده و بزرگ شده اند، نمی توانند وارد نیمه جنوبی (زمین) شوند، چون هوا بر آن ها دگرگون می شود و سرشان به سمت برج های جنوبی و پاهایشان به سمت برج های شمالی برمی گردد و این ضد آن چیزی است که در آن آفریده شده اند. فقط اهالی نوبه و حبشه وارد این مکان می شوند زیرا همان طور که قبلا گفته شد روی خط استوا هستند [پ ۶ ۲] چون آنان میان ناحیه شمال و جنوب بزرگ شده اند، پس هوای آن ها با یکدیگر ممزوج شده است. بنابراین حدود بیست فرسخ وارد این زمین

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۹

می شوند در آن جا هوا برای آنان دگرگون می شود و نمی توانند راه بروند و در زمین واژگون می شوند و فقط تا نزدیکی نیل که از کوه قمر بیرون می آید می توانند راه بروند و چنان چه محل نشود و نمای آن ها خط استوا نباشد قادر به راه رفتن در آن منطقه نیستند. ما این نیمه خالی و علت تهی بودنش و برخی از شگفتی هایش را روشن کردیم، اینک به بیان کوهی که در آن است و کوه قمر نامیده شده است، می پردازیم.

کوه قمر (قمر)

۱۷- علت نام گذاری این است که این کوه با برآمدن ماه رنگ می پذیرد، چنان که در شب دوم سفیدی کوه بیش تر می شود و در شب سوم زردی بر آن غالب می گردد

و نور درخشنده ای همچون شعاع خورشید، کوه را می پوشاند. در شب چهارم بر شعاع نور افزوده می شود و سرخ می گردد و نوری همچون آتش آن را می پوشاند و در شب ششم و هفتم سبز می شود و نوری آن را می پوشاند. پیوسته در هر شب بر نور (کوه) افزوده می شود تا این که در شب بدر (که قرص ماه) کامل می گردد، در این هنگام (رنگ ماه) همچون دم طاووس می شود و به خاطر نور شدیدی که دارد تمام اهالی نوبه و حبشه آن را می بینند. از این کوه نهرهایی (رودهای) با آب فراوان خارج می شود و در دریاچه های میان بیابان که قبلا گفته شد، جمع می گردد.

نیل بزرگ و نیل کوچک

۱۸- از دریاچه های یاد شده در بند قبل «۱۷» نیل بزرگ خارج می شود که به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۰

سمت خط استوا سرازیر می گردد و به کوه هایی وارد می شود که به کوه های طلا نامگذاری شده اند و بر سرزمین حبشه در شمال و به سوی کوکو تا شهر اسوان و سرزمین قوس و شهر آخمیم و سرزمین مصر تا شهر اسکندریه و دمیاط و تنیس جاری می شود و با سه شاخه وارد دریا می شود، یک شاخه در تنیس و یک شاخه در دمیاط و هنگام خروجش از دمیاط چون لبریز می شود شاخه ای از آن به زمین اسکندریه می رسد. در ازای این نیل از سرچشمه اش در کوه قمر تا ورودش به دریای روم هزار و چهل و پنج فرسخ است و خداوند داناتر است. مسعودی در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر و در کتاب عنوان المعارف [پ ۶۷] از این کوه و رنگ پذیری آن و بیرون آمدن نیل از آن یاد

کرده است. چنان که کسی خواهان مطالعه آن باشد باید به نسخه کتاب بزرگ مروج الذهب مراجعه کند.

۱۹- همچنین از این کوه، نیل کوچک که بر پشت خط استوا سرچشمه گرفته و به رشته کوه های طلا که به کوه های توتا معروف است وارد می شود و در سرزمین نوبه جاری می شود و از (داخل) رشته کوه های اردکان وارد کشور زنگیان می شود تا این که در سمت غرب به دریای محیطی بزرگ که

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۱

خاک (کره زمین) را احاطه کرده است می ریزد. این کوه (اردکان) در سمت غرب بیابان (های) خالی قرار دارد. از این بیابان ها باد سیاهی می وزد که خشک و گرم است و آب ها را در نهرها خشک می کند و در آن بیابان های خالی به هر کس بوزد، هلاکش می کند، و به خدا پناه می بریم.

سمت شرقی (بیابان خالی) ناشناخته است

۲۰- از آن چه در سمت شرقی این بیابان وجود دارد کسی جز خدا آگاهی ندارد. چون کسی به آن نمی رسد، زیرا در (ابتدای) شمال به دریای تاریکی های بی حرکت، متصل است که کسی وارد آن نمی شود و خود دریای تاریکی ها به دریای سبز که از دریای بزرگ در مشرق از روی خط استوا بیرون می آید، متصل است. و این دریای بزرگ همان است که جزایر هند و سند در آن قرار دارد. و به زودی بیان آن ها خواهد آمد. ان شاء الله تعالی. برخی در جغرافیا، سمت شرقی و نیمه جنوبی دریای تاریکی ها را به تصویر کشیده اند، در حالی که این اشتباه است. زیرا این جا محلی است که نه در دریای آن و نه در خشکی آن (جا) کسی وارد نمی شود و کشتی ها فقط تا محدوده آباد دریای چین

و هند حرکت می کنند و آن آخر خط استوا- در سمت برج حمل- است. و کسی که بخواهد از این حد درگذرد، در دریای تاریک ژرفی می افتد

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۲

و هرگز به منطقه معمور (آباد) بر نمی گردد. علت آن اختلاف هوای بین برج های شمالی و جنوبی است و ما قبلا- آن را وصف کرده ایم.

ما برخی از اطلاعات مربوط به نیمه جنوبی زمین را به اندازه ای که برای خواننده آگاهی بخش و مایه عبرت باشد، بیان کردیم. اینک باید نیمه شمالی زمین یعنی منطقه آباد و حدود و اقالیم آن را بیان کنیم. ما نظریه حکما را در این باب و اختلافات منجمین با فلاسفه را درباره حدود اقالیم هفت گانه بیان می کنیم. ان شاء الله.

[پ ۷۷] بخش شمالی (زمین) و اقالیم هفت گانه

۲۱- صاحب نظران و آگاهان به مساحت زمین، درباره حدود اقالیم هفت گانه دچار اختلاف شده اند، برخی گفته اند: اقالیم، اجزای زمین هستند. اقلیم اول را میان بخش آبادان زمین قرار داده اند که شامل یمن و مکه و طائف و قلم و مصر و مناطق آن هاست.

اقلیم دوم شامل، چین و هند و سند است.

اقلیم سوم، فارس و عراق و مناطق آن.

اقلیم چهارم، فلسطین و ترک و یاجوج و ماجوج و اسلاوها.

اقلیم پنجم، شام و روم و اندلس.

اقلیم ششم، افریقیه و مغرب و سرزمین سوس و مناطق آن ها.

اقلیم هفتم، شامل سرزمین بیابانی جناوه و حبشه و نوبه و زنگ است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۳

پس اقلیم اول، که مرکز آبادانی زمین است، در میان اقالیم است، و شش اقلیم دیگر، اطراف آن هستند.

تقسیم منجمین (فلکیون) از منطقه آباد زمین

اشاره

۲۲- منجمین گفته اند که اقالیم هفت گانه، ابتدای هر اقلیم از مشرق تا مغرب در عرض فلک است و دلیل آورده اند که: اقلیم اول روزهایش درازتر و ساعاتش معتدل تر از اقلیم دوم است و ساعات اقلیم دوم از اقلیم سوم معتدل تر است، و سوم از چهارم و چهارم از پنجم و پنجم از ششم و ششم از هفتم معتدل ترند.

آن چه بعد از اقلیم هفتم است مسکونی نیست و جانوری در آن زندگی نمی کند و هیچ انسان یا حیوان دیگری به آن وارد نمی شود زیرا خورشید در انتهای برج های شمالی در مدار رأس السرطان یا نزدیک به آن قرار دارد، و به این لحاظ فلکیون از ابتدای (برج) حمل تا ابتدای (برج) میزان و بالارفتن خورشید از مدار رأس الجدی تا رأس السیرطان را به فلک استدلال کرده اند.

آنان اتفاق نظر دارند که اقالیم هفت گانه از مشرق تا

مغرب است، هر جزء از زمین را- هر اقلیمی که امکانش باشد دربر می گیرد، و خداوند آگاه تر است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۴

جزء اول از (قسمت) آباد زمین

اشاره

۲۳- جزء اول آباد زمین دریای سبز است [پ ۷۷] که از مشرق به سوی خط استوا خارج می شود و جزایر چین و هند و سند در آن قرار دارد و در خشکی این جزء دریایی نیست، شهرهای چین در آن قرار دارند که به سرزمین فارس پیوسته اند. همچنین در این جزء شهرهایی از هند از جمله سرزمین سرندیپ و کابل قرار دارند. این جزء خود به سه ناحیه تقسیم می شود.

ناحیه اول: سرزمین چین - جزیره وقواق

اشاره

۲۴- ناحیه اول شهرهای چین است که تعداد آن ها فراوان است. برخی از آن ها در خشکی و برخی در دریا هستند. آن تعداد شهرهایی که در جزایر دریای چین اند زیاد و مشهورند و بیان شده که آن ها هشت عددند که بزرگ ترین آن ها جزیره وقواق است. این جزیره به این خاطر وقواق نام گذاری شده است که درختان بلند و بزرگی دارد که برگ های آن شبیه به برگ انجیر است. با این تفاوت که برگ های این درختان بزرگ است. این درخت در ماه آذار که برابر ماه مارس است با خوشه هایی همچون خوشه های درخت خرما ثمر می دهد، سپس خوشه شکافته می شود و دو پای دختری از آن آشکار می شود، و در روز دوم ساق ها بیرون می آیند و در روز سوم زانوها و ران ها خارج می شوند، و پیوسته در هر روز عضوی از آن بیرون می آید تا این که در یکی از روزهای نisan برابر آوریل خروج آن کامل می گردد. سپس سر آن در ماه مه بیرون

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۵

می آید و آفرینش آن تمام می گردد و از موهایش (به درخت) آویزان می شود و آن دختر دارای آفرینشی زیبا و در جمال و ترکیب، بی نظیر

است. آن گاه تا ماه ژوئیه از موها آویزان می ماند. در ماه ژوئیه شروع می کند به افتادن تا این که در اواسط ماه چیزی بر درخت باقی نمی ماند. هنگام افتادن، در هوا دو بار فریاد می زند: واق واق. و می گویند: «سه بار فریاد می زند. چون روی زمین افتد مشاهده می شود که گوشت بدون استخوان است در حالی که نیکوترین وصف را دارد جز آن که مرده است و روح ندارد. لذا در زمین دفن می شود و چنان چه دفن نشود و روی زمین بماند به خاطر بوی تعفن شدیدی که دارد کسی نمی تواند به آن نزدیک شود» و این بزرگ ترین شگفتی سرزمین چین است و این جزیره در انتهای بخش آبادان چین و در شرق این ناحیه واقع است.

جزیره سکاکن

۲۵- جزیره سکاکن در انتهای منطقه آباد (زمین) و در کنار جزیره وقواق قرار دارد و در این جزیره کرگدن وجود دارد. کرگدن حیوانی بزرگ به شکل شتر است ولی از حیث بزرگی دو برابر آن است و دارای گردن درازی است که به سمت زمین فرود می آید و چانه اش روی زمین کشیده می شود. این حیوان سری بزرگ و دهانی بسیار گشاد دارد و در سرش شاخ بزرگ سیاهی است که تا شانه هایش می رسد و سرش را از زمین بلند نمی کند.

عذری در کتاب تاریخ خویش گمان کرده است که این حیوان هنگامی که در شکم مادرش است سرش را از فرج مادر بیرون می آورد و از علف زمین چرا می کند و سپس به شکم مادر برمی گردد و بر این گونه است تا مادرش او را

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۶

بزیاید. مسعودی در کتاب خود آورده است که این حیوان در

انتهای قسمت آباد زمین وجود دارد.

جزیره شادی

۲۶- در غرب جزیره سکاکن جزیره طرب واقع است که محیط آن یکصد فرسخ است و تمام اطراف آن همچون ستون از دریا سربرآورده است به طوری که هیچ کس نمی تواند به آن بالا- رود، زیرا ارتفاع آن از سطح دریا بیش از یکصد ذراع است، و میوه ها و درختان آن بر اطرافش آویزانند و برخی در برخی فرو رفته اند، هرکس از کنار آن جزیره عبور کند آواز انواع آلات موسیقی مانند، نی ها و گیتارها و عودها و نوعی آلت موسیقی را به صورت های مختلف شادی آفرین می شنود، از این رو هرکس این آوازه را بشنود از شدت شادی و خوشی قادر به ترک پیرامون جزیره نیست. همچنین در زمان هایی با فاصله زیاد صدای بزرگی همانند صدای رعد غرّنده از جزیره شنیده می شود که دل ها از آن به لرزه می افتد و هوش ها از سر به در می رود.

هنگامی که مردم چین آن صدای بلند را بشنوند به مرگ پادشاه خود یا یکی از دانشمندان شان یقین می کنند و خداوند به همه آن چه گفته شد آگاه تر است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۷

آن چه که از این جزیره آورده می شود، بسیاری از انواع کبابه و عود چینی و ادویه جات فراوانی است.

پریان دریایی

۲۷- در اطراف جزیره شادی پریان دریایی وجود دارند که همان ماهیان دریایند [پ ۷۸] آن ها دارای گوش و بال هایی شبیه به بال پرندگان و سر و گردنی شبیه آدمیان، دارند، جز آن که دارای صفت ماهیانند و موهایی دارند که روی آب باز می کنند. این ها فقط در شب دیده می شوند و آشکار می گردند. آنان خداوند را با صداهای مختلفی به عربی و غیر عربی تسبیح می گویند چندان که شنونده از تسبیح آن ها کرنش

می کند تا این که از ترس خدای عزّ و جلّ می گرید.

جزیره برهمان

۲۸- در پیش جزیره شادی و در شمال آن جزیره بزرگ برهمان قرار دارد و در آن کوهی است که یاقوت برهمانی از آن آورده می شود. از جمله خواص این یاقوت آن است که چون در آتش اندازند سرد بیرون آید و اگر در کوره

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۸

آهنگران به آن دمیده شود تغییر نمی کند بلکه بر خوبی و زیبایی و رونق آن افزوده می شود. از دیگر خواص آن این که هر کس آن را بپوشد یا انگشتری آن را به دست کند حشرات زمین و پشه ها او را نیش نمی زنند. این یاقوت را پرندگان از آن بخش از کوه که نزدیک ساحل جزیره است بیرون می آورند.

محل بیرون آوردن یاقوت در وسط تنگه کوه است که همچون خندق بزرگی است که وسعت آن حدود یک میل و عمق آن بیش از یک صد ذراع است. و در سمت جنوب کوه غار بزرگی است که آبی فراوان و با فشار از آن خارج می شود و بر کوهی که در پهنای تنگه است جریان می یابد و بعد از آن در غار دومی که در سمت شمال است فرومی رود. و کسی نمی داند این آب از کجا می آید و به کجا می رود. و به هنگام فشار این آب و بیرون آمدنش از دهانه سوراخ اول و فشار آن برای داخل شدن به سوراخ دوم سنگ هایی از آب به بیرون پرتاب می شود و در عمق آن تنگه می افتد و به لحاظ این که محلی سخت و ناهموار است هیچ کس نمی تواند از آن پایین برود لذا مردم پوست ها و گوشت حیوانات را

در عمق آن تنگه می اندازند و یک یا دو یا سه روز مواظبت می کنند تا این که آن پوست ها و گوشت ها از آن سنگ ها پر شوند، سپس آن ها را می کنند و پرندگان روی آن ها نمی نشینند و با پرواز خود آن سنگ ها را به فراز کوه می برند، سپس مردم سنگ هایی را که پرندگان بالا آورده اند، برمی گیرند.

مسعودی این مطلب را در نسخه بزرگ مروج الذهب بیان کرده است [پ ۲۹] برخی از این یاقوت ها به رنگ سرخ و کبود هستند. مورخان گفته اند که در هند در کوهی معروف به کوه قرود [میمون ها] دهلیزی وجود دارد که چهارصد ذراع عمق دارد و مردم با شمع و چراغ از آن پایین می روند. در عمق

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۴۹

آن دهلیز رودی بسیار بزرگ و گوارا جاری است و سنگ هایی از یاقوت همانند آن چه بیان شد در آن وجود دارد و خداوند به آن آگاه تر است.

جزیره زیاحه

۲۹- در مشرق جزیره برهمان جزیره زیاحه قرار دارد و از آن کافور و زر چینی و بسیاری مواد خوشبو آورده می شود. میوه (درخت) بان در آن جا یافت می شود و نی های خیزران عالی از آن جا جمع آوری می شود.

روغن بلسان

۳۰- از جمله جزایری که نزدیک جزیره سکاکن است، جزیره ای است که درخت بلسان در آن وجود دارد و از آن روغنی گرفته می شود که از شگفتی های دنیاست چون همه روغن های موجود در روی زمین هرگاه با آب آمیخته شوند روی آب جمع می شوند و لیکن این روغن هرگاه با آب آمیخته شود به پایین آب می رود. و از جمله شگفتی های این روغن آن که هرگاه قطعه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۰

آهنی گذاخته شود و در ظرفی که روغن در آن است گذاشته شود روغن به آن می چسبد و از ظرف بیرون می آید. لذا هرگاه روغن با آب آمیخته شده باشد برای جدا کردن آن همین عمل را انجام می دهند.

از شگفتی های دیگر این روغن آن که هرگاه با آن چراغی افروخته شود و داخل آب گردد چراغ خاموش نمی شود بلکه زبانه آتش روی آب قرار می گیرد و با استفاده از این روغن فلاسفه نفت را، که معروف به آتش راستین است که در آب افروخته می شود، درست کرده اند.

پزشکان منافع این روغن و تأثیرات آن را برای بدن بشر بیان کرده اند و گفته اند که این روغن فقط در این جزیره یافت می شود.

گفته اند که يك اصله از اين درخت را از اين جزيره براي پادشاه مصر بردند تا به خاطر داشتن اين روغن بر ديگر پادشاهان
زمين فخر نمايد. ولي اين امكان ندارد زيرا اين درخت فقط در آن جزيره مي رويد

(یعنی مخصوص آن جزیره است) [پ ۷۹] از این جزیره دارچین و کبابه و کافور صادر می شود. درخت کافور بزرگ است، شاخه های آن را در ماه کانون اول که برابر با ماه دسامبر است می برند و به هر شاخه ای ظرفی آویزان می کنند، از شاخه قطره هایی در ظرف چکه می کند که از آن کافور به عمل می آید.

جزیره موفق

۳۱- همچنین جزیره موفق در کنار جزیره سکاकिन قرار دارد و آن جزیره ای

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۱

حاصل خیز است که در آن جوز الطیب و انواع یاقوت و سنگ های قیمتی یافت می شود و در آن انواع سنگ های طلسم ساخته می شود. اهالی این جزیره به طلسم ها و کاربرد آن از دیگران آگاه ترند و این علم از این جا به سایر نقاط دنیا منتشر شده است. در این جزیره بسیاری از بوهای خوش و صندل خوشبو و دیگر علف های چینی پیدا می شود و آن جزیره ای نیکو است.

جزیره قیصران

۳۲- پس از جزیره موفق جزیره دیگری به نام قیصران است که هوایی نیکو دارد و نزدیک ترین جزیره به چین است و درخت بان به وفور در آن یافت می شود که از بان هندی بهتر است. در این جزیره عودتر پیدا می شود ولی در خوشبویی به عود هندی نمی رسد. در اطراف این جزیره مقدار زیادی عنبر و در داخل آن مقدار کمی گوهر یافت می شود. در دریای (اطراف) این جزیره انواع یاقوت وجود دارد و این جزیره به چین معروف است. دلیل این نامگذاری آن است که در انتهای جنوبی چین واقع شده است. در ساحل آن

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۲

شهرهایی از جمله شیران و روفان و سنجار قرار دارد.

شکار گوهر

۳۳- در همه جزیره هایی که پیش تر گفته شد، به صورتی که نحوه شکار آن را وصف خواهیم کرد، ان شاء الله تعالی، گوهر شکار می شود. گوهر از صدفی که در این دریا پدید می آید استخراج می شود. در ماه نیسان که برابر با آوریل است صدف ها روی آب می آیند و باز می شوند و در تمام طول ماه در همین وضعیت هستند. چنان چه در آن ماه از آسمان باران بیارد و در هر صدف یک قطره یا دو قطره یا کم تر یا بیش تر باران وارد شود آن صدف بسته می شود و به ژرفای دریا فرو می رود و چنان چه بارانی در آن نیفتد تا آخر ماه روی آب بازمی ماند [پ ۱۰] و چون اول ماه مه درآمد همه صدف ها بسته می شوند و به عمق دریا فرومی روند. اگر باران باریده باشد در آن سال گوهر فراوان خواهد بود. در هر صدفی که آب باران

باشد، از هر قطره

یک دانه گوهر درست می شود، آن دانه ها پیوسته در درون صدف ها بزرگ می شوند، پس هر کدام از صدف ها زودتر شکار شود دانه اش کوچک و هر کدام دیرتر آشکار شود [یا شکار شود] دانه اش بزرگ خواهد بود، و گفته شده است که بزرگی دانه از باران است و آن چه از رطوبت و شبنم پدید می آید کوچک می باشد و گفته اند که دانه بزرگ مروارید از باران و دانه کوچک از شبنم است. و هم گفته شده است که بزرگی و کوچکی دانه بستگی به خود قطره باران دارد و خداوند

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۳

داناتر است.

اما شیوه شکار گوهر، برای کسی که می خواهد باید برای شکار به ژرفای دریا برود صندوقی چوبی شبیه به تابوت ساخته می شود که قاعده آن پهن و بالای آن به اندازه نشستن یک مرد، تنگ است و در قسمت پایین آن اشیای سنگین قرار می دهند. این صندوق دو آستین از پوست در دو طرفش دارد که به هر آستین یک ظرف پشمی آویزان است. مرد در حالی که خود را با قیر و پیه اندود کرده است در آن صندوق وارد می شود. در بالای صندوق ریسمانی است که پس از آن که مرد داخل صندوق شد و دست هایش را از آستین ها بیرون آورد و آن ها را به داخل صندوق پیوند زد [متصل کرد] به کمک آن در آب انداخته می شود. چون صندوق به واسطه سنگینی اش به کف دریا رسید مرد دستش را دراز می کند و آن چه از صدف می یابد در ظرف (پشمی) قرار می دهد تا آن دو ظرف پر شوند، سپس صندوق را حرکت می دهد و ریسمان در سطح آب حرکت می کند و

رفقاییش او را بالا می کشند، صدف ها را گرفته و پانزده روز در اطاقی قرار می دهند تا آبشان بخشکد و جانورشان بمیرد. آن گاه صدف باز می شود و گوهر از درون آن می افتد و صدف پیوسته پیوسته می شود تا این که از آن چیزی باقی نمی ماند. از آن صدف ها چیزی درست می کنند که در زبان چینی به آن بیدوق می گویند و آن گوهر نیست، زیرا گوهر سخت است و این بیدوق نرم است و با دست تکه تکه می شود و خداوند تعالی داناستر است. ما گوهر و پیدایش آن را بیان کردیم و در کتاب جغرافیا آن را به تصویر کشیده ایم.

عنبر

۳۴- همچنین از سواحل این جزیره [پ ۱۰ ۷] چهارپایان عنبر بیرون می آیند که به صفت ماهیان بزرگ اند. طول این جاندار چهل ذراع و بیش تر و عرض

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۴

آن بیست ذراع و در این حد است و ارتفاع آن نیز به همین اندازه است. چون یکی از آن ها (از آب) بیرون آید دریا آن را به سوی خشکی می اندازد. در نتیجه گرفتار می شود و شکم آن را بازمی کنند و توده های عنبر را از آن بیرون می آورند. گویند این توده ها سنگ دان های این چهارپا است و این عنبر که از شکم حیوان استخراج می شود، خوشبوتر و بوی آن پایدارتر از عنبری است که در دریا جمع آوری می گردد، چه عنبر دریا سرگین این جانور می باشد و خداوند سبحان و بزرگ بدان آگاه تر است.

بیغاء (طوطی)

۳۵- همچنین در چین شهرهایی است از جمله آن ها شهر سكب و شهر بيلقان است، میان این شهر (بيلقان) و شهری که قبل از آن است (سكب) طوطی یافت می شود. آن ها پرندگان کوچکی تر از کبوتر و سیاه رنگند و دارای پاها و منقارهایی سرخند و نور سبزی آن ها را می پوشانند. با سخن رسا و زبانی بدیع به عربی و زبان های غیر عربی سخن می گویند. چون با یکی از آن ها سخن گفته شود پاسخی مناسب می دهد. این پرند هرگاه نزد مرد عجمی باشد زبان او را در کم تر از دو روز یاد می گیرد و همچنین نزد مرد عربی باشد زبان عربی را در کم تر از دو روز یاد می گیرد. اما زبان طبیعی این پرندگان سریانی است که زبان اهل چین می باشد.

۳۶- شهر بيلقان شگفتی های فراوان و ساختمان های بزرگ دارد، در وسط شهر رودخانه معروف

به رود طبقات جاری است. در این رودخانه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۵

سنگ های فراوانی از زبر جد عتیق یافت می شود، و در کناره های آن (شهر) مقدار زیادی صندل رنگین وجود دارد.

بت جیدقه

۳۷- همچنین در چین مدینه الصّینم (یا شهر بت قرار دارد) که به جیدقه معروف است. در این شهر بتی است که اسکندر پسر فیلیپ وقتی وارد سرزمین چین شد بخشی از آن را ویران کرد. مردم چین به جای خداوند این بت را پرستش می کردند. و از همه شهرها به سوی آن روی می آوردند. این بت از مرمر رنگین ساخته شده است و ارتفاع آن یکصد و بیست ذراع است.

ربع پایین آن چهارگوش (مربع) است و ربع دوم آن هشت گوش [پ ۱۱] و ربع سوم آن شش گوش و ربع چهارم آن سه گوش، و همه گوشه های آن با سرب گداخته قالب بندی شده است. به لحاظ سبک بنا و استحکام شگفتی که دارد بیننده گمان می برد که آن بنا سنگ یکپارچه ای است. در اطراف این بت صورت همه حیوانات زمینی از آدمی و درندگان و دیگر جانوران ترسیم شده است.

ابن جزّار در کتاب خود به نام عجائب البلدان آورده است که در ماه نیشان همه درندگان و پرندهگان و میمون ها به سوی این بت روی می آورند. اسکندر چون به این شهر رسید قسمت بالای آن را منهدم کرد ولی این کار برایش اسباب زحمت و رنجی شد، لذا آن را رها کرد و آن بت تا امروز باقی است.

ما شگفتی های چین را وصف کردیم. اینک باید اوصاف ساکنان این سرزمین و اخلاق و خوراک و نوشیدنی ها و میوه هایی را که دارند و دیگر

الجغرافیه / ترجمه حسین

چیزهای مربوط به آن‌ها را بیان کنیم، ان شاء الله.

خواص چین

۳۸- بدان که چینیان مردمانی ستاره شناسند و دارای معرفت و زیرکی می باشند و به طلسمات و جادوگری آگاهند و با آن تفأل می زنند. خوارزمی علم طلسمات را از چین به عراق آورد، همان طور که آینه را از چین آورد. چینیان به گونه ای بر صنعت آینه بینی مسلط هستند که کوچک و بزرگ آن‌ها نمی میرد مگر این که از این صنعت چیزی یاد بگیرد.

۳۹- مردم چین بر دین مجوس هستند ولی ساکنان جزایر دریا و اطراف آن خورشید را می پرستند و گوشت نمی خورند و فقط شیر می نوشند و برنج می خورند و از گندم و جو و روغن زیتون و روغن کنجد بی خبرند و از انجیر و انگور و خرما جز آن چه از سرزمین های ایران و ارنه و سرزمین عراق و جیدقه به آن جا صادر می شود آگاهی ندارند ولی بسیاری از حبوبات را دارند. اما آنان که در خشکی جنوبی چینند، در بین آنان پارسایی و خویشتن داری و زیبایی صورت و عدالت وجود دارد. اینان آتش را می پرستند. و مردم فارس این دین را از آنان گرفته اند. گروهی از آنان گوشت می خورند و گروهی دیگر نمی خورند، آنان که گوشت نمی خورند بیالق هستند که منسوب به شهر بیلقانند، همچنین مردم سجستان و شیران و دیگر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۷

شهرها گوشت نمی خورند. آنان گندم دارند ولی حبوبات را نمی شناسند و از میوه ها هلو دارند و بیش ترین میوه هایشان موز و پسته است.

بین شهر بیلقان و شهر روفلان بیابانی است که فیل ها در آن زندگی می کنند. اخبار چین را به آن اندازه که بسنده باشد بیان کردیم اینک

به برکت خداوند به بیان ناحیه دوم از این جزء اول می پردازیم.

ناحیه دوم: سرزمین هند - جزیره کولم

اشاره

۴۰- بدان- خداوند ما و تو را راهنمایی کناد- ناحیه دوم که سرزمین هند باشد بخشی از آن در خشکی و بخشی از آن در دریاست. آن چه در دریاست جزیره های فراوانی است که هفت تای آن را بیان می کنیم:

۴۱- بزرگ ترین و مهم ترین آن ها جزیره کولم است، که جزیره بسیار بزرگی است و محیط آن پانصد فرسخ است و در آن پنج شهر وجود دارد. این جزیره حاصلخیزترین و سودمندترین و خوشبوترین منطقه سرزمین هند است.

۴۲- از این جزیره مشک افشان صادر می شود، این مشک از حیوانی که مانند بز است گرفته می شود. این حیوان گردنی دراز و شاخ هایی دارد. در گردنش کیسه ها یا نافه هایی است به اندازه تخم مرغ های بزرگ، که چون پر شوند می افتند و مردم آن ها را برمی دارند و بازمی کنند، وقتی خشک شوند از آن ها مشک افشان به دست می آید. بعد دوباره در گردن این حیوان همانند آن گره هایی می روید و این عمل در هر سه ماه صورت می گیرد. غذای این حیوان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۸

سنبل است. از این جزیره فلفل و سنبل صادر می شود. از شگفتی های این جزیره درخت سیرج است که درخت بزرگی است و هر سال در ماه نisan میوه هایی می دهد که همانند گردوی بزرگی است، و چون ماه حریران که برابر ژوئیه است فرا می رسد آن میوه ها (تکیده) جمع می شوند و از آن ها پرندگان شیه به سار بیرون می آید که مردم آن ها را می پزند و می خورند و گوشت غیر آن ها را نمی خورند. آن چه از (این) میوه های «مانند گردو» تا ماه اوت روی درخت باقی می ماند، و جمع آوری نمی شود، خود

به خود بازمی شوند و از آن ها پرندگانمی که پر در آورده اند، خارج می شوند و بال می زنند و در اطراف آن میوه ها پرواز می کنند و فریاد می کشند. پس چون هشت روز از خروج آن ها گذشت در دریا فرو می روند و بعد از آن هرگز دیده نمی شوند. همچنین در این جزیره نی زیره و مقدار زیادی از گیاهان علفی ویژه هند وجود دارد.

۴۳- همچنین در پهلوی این جزیره (کولم) در ناحیه مشرق جزیره قرنفل قرار دارد که در انتهای بخش آباد واقع است و از آن جا گل میخک و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۵۹

(جوزه الطیب) گردوی خوشبو و دارسوس و دیگر عطریات صادر می شود.

جزیره قمراء

۴۴- جزیره قمراء در سمت غربی جزیره کولم قرار دارد، هر یک از طول و عرض آن در دریا پنجاه فرسخ است. از این جزیره صندل تازه که همان عود قماری است صادر می شود و این چوب (عود) به این جزیره نسبت داده شده است. هرگاه به این چوب انگشتر نقش دار زده شود آن نقش در آن چوب باقی می ماند. این چوب از حیث استشمام و پخش بو در هوا بهترین عودهاست.

چون در شراب کهنه گذاشته شود بوی آن از بوی مشک بیش تر می شود. خود این چوب اگر طبق دستور پزشکان خورده شود منافی در بردارد. این چوب از همه چوب هایی که از چین و سند آورده می شوند خوشبو تر است، همچنین در این جزیره قاطلا (قاتله) و زنجبیل فراوان یافت می شود.

جزیره آرین

۴۵- در سمت غربی جزیره کولم، نزدیک منطقه آباد، جزیره ارین قرار دارد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۰

فلاسفه و اطباء، و حکما و منجمین و دیگر اهل علم بر این متفقند که این جزیره نقطه مرکزی تمامی زمین اعم از (قسمت) خالی و آباد است. چون خورشید به وسط برج حمل برسد هیچ چیز در جزیره، سایه نخواهد داشت. آب و هوای این جزیره از همه جای زمین معتدل تر است، زیرا که (خورشید) در وسط برج حمل و برج میزان قرار دارد و به همین دلیل شب و روز این جزیره همیشه مساویند و کم و زیاد نمی شوند. و به همین دلیل در این جزیره برگی از درخت نمی افتد و مرگ انسان فرا نمی رسد مگر این که عمرش به یکصد رسیده باشد. این جزیره عرض جغرافیایی ندارد. و صرفا بر حسب حرکت خورشید، برج های جنوبی

و شمالی دارای ارتفاع است. این جزیره خود مبنای اندازه گیری عرض تمامی شهرهای شرق و غرب زمین است. لذا وقتی فیلسوفان می گویند؛ قبه آرین، یعنی بلندی یا ارتفاع خورشید را در وسط آسمان اراده کرده اند. و ما سخن را کوتاه کردیم زیرا جایش این جا نیست.

۴۶- از جمله امور شگفت انگیز مشهور در جزیره ارین مناره ای است که مسعودی آن را در کتاب مروج الذهب وصف کرده است. و آن مناره بسیار بزرگی است که ارتفاع آن به اندازه ارتفاع مناره اسکندریه است. در وسط

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۱

مناره طلسمی طلائی است که رو به شمال و پشت به جنوب دارد، و دست چپ آن مجاور میانه مشرق و دست راست آن مجاور میانه مغرب است و انگشتان دست خود را بسته است و لیکن با انگشت سبابه (خود) به سوی محل طلوع خورشید اشاره کرده است. چون خورشید طلوع کند انگشتش در گستره افق مشرق همراه خورشید است. پس انگشت او همراه با بالا آمدن خورشید بالا می آید و وقتی خورشید به بالای سرش می رسد، انگشت هم همراه خورشید است و چون خورشید به سمت مغرب کج می شود، انگشت نیز با آن به سمت مغرب کج می شود. پیوسته این گونه است، تا خورشید در سمت مغرب ناپدید شود. پس آن گاه انگشت نیز در پایین ترین نقطه گستره افق مغرب می باشد. پس چون شب شود با انگشت به زمین اشاره می کند چنان که گویی از زیر زمین به خورشید اشاره می کند و چون نصف شب شود انگشتش در نیمه زمین است بقیه شب پیوسته بر همین منوال است تا این که خورشید از مشرق خارج شود، در حالی که

انگشتش در پایین افق مشرق به سوی خورشید است. و این شیوه آن طلسم در طول روزگار است. و این شگفت ترین ساخته دست بشر در سرزمین هند است. لیکن در منطقه اندلس چیزی از این شگفت تر هست که به زودی ان شاء الله از آن یاد خواهد شد.

از این جزیره ساج و شیطرح هندی و بسیاری از گیاهان هند همچون

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۲

صندل و مقل کبود و غیره صادر می شود.

جزیره زنجر و جزیره نهروان

۴۷- در مغرب جزیره ارین، جزیره زنجر قرار دارد و آن نزدیک ترین جزیره به عراق است که از آن جا عود بقم (چوبی است سرخ که بدان رنگ کنند) صادر می شود و این چوب در هیچ جا غیر از آن جا یافت نمی شود. در این جزیره همچون جزیره کولم که پیش تر گفته شد چهارپایان که مشک شیر دارند فراوان است و کندر رومی و فلفل و قاقلی و سیلخا و زیره سیاه و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۳

دارچین چینی می آورند و به ندرت آن ها را به سرزمینی می شناسند. در این جزیره عطر فراوان است که به سبب شهرت آن از یادش بی نیازیم (از آوردنش خودداری می کنیم).

۴۸- بعد از آن جزیره نهروان است، و عامه بدان نهر واله گویند که نزدیک ترین مکان به سرزمین عراق است و آخرین جزیره از جزایر هند است. این جزیره بزرگ و حاصلخیز است. در آن درخت فوفن وجود دارد که در هیچ جای دیگر یافت نمی شود. درختی است که اگر مردی برگ یا چوب آن را به مقدار ۱/۸ وزن درهم به دهان بگذارد، از دهانش بوی مشک

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو؛ ص ۶۳

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو،

خالص و خوشبو خارج می شود و لبهایش سرخ می گردد. و فصاحتش زیاد و شادمان می گردد و غم و غصه اش از بین می رود و سبکبال می شود و قوه باه (نیروی جنسی) او افزایش می یابد، این درخت نشاط زنان و مردان را می افزاید. این درخت در فضیلت و امتیاز مانند ندارد و پادشاهان هند و سند به آن رشک می ورزند و آن را به یکدیگر هدیه می دهند و نمی گذارند کسی از آن استفاده کند یا آن را بفروشد. پادشاهان هند در قدیم آن را به سلاطین چین به عنوان هدیه و تعارف می دادند، همان گونه که پادشاهان چین روغن بلسان- که ذکرش گذشت- را به پادشاهان هند هدیه می دادند، همچنین سلاطین هند آن را به پادشاهان فارس و یمن اعم از طایفه حمیر و غیر آن به تعارف می دادند و آن ها (هم) در برابر آن بهترین هدیه را به پادشاهان هند هدیه می دادند.

۴۹- همچنین از عجایب این جزیره درخت سیدخ است و آن درخت تنومندی است که برگ هایش شبیه برگ های درخت نشم است. این درخت هر سال در ماه آذار برابر ماه مارس میوه می دهد. میوه اش گردوی بزرگی است که چهار نفر و حتی بیش تر را سیر می کند. در آغاز ماه مه در پایین هر گردو سوراخی ایجاد می کنند و در زیر آن ظرفی آویزان می کنند. به این ظروف کاری ندارند تا این که هنگام روز از شیری که از شیر گوسفند سفیدتر و شیرین تر و چرب تر است پر می شود آن گاه آن را می خورند و می آشامند و طبخ می کنند و در غذا از آن استفاده می کنند. هرچه از آن شیر تا روز دوم باقی بماند تبدیل به شرابی

رقیق و زرد رنگ و مست کننده می شود، به طوری که اگر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۵

کسی بیش تر از دو رطل از آن را بنوشد کاملاً مست شده و از شدت شادابی و سرحالی در پوست خود نمی گنجد و طبعش حریص و راغب به خوردن می شود. آن چه از این شراب تا روز سوم باقی بماند تبدیل به سرکه کهنه ای می شود که با آن خورشت می سازند و هم آن را بر سر سفره خود می خورند و هر چه که از آن سرکه اضافه بیاید دیگر هرگز دگرگون نمی شود. و اما آن چه از این میوه «گردو» در پوست خود باقی بماند دیگر سوراخ نمی شود و تا ماه آگوست (بر درخت) باقی می ماند، سپس بر زمین می افتد، آن گاه آن را جمع آوری می کنند و آن را سوراخ می کنند و از آن آرد نرم سفید رنگی بیرون می آورند، سپس آب داغ روی آن می ریزند به قدرت خداوند تبدیل به روغن می شود و آن را می خورند و می آشامند.

و از این جزیره نیز لک و نیل می آورند. نیل «گیاه» معطری که روی آب بالا می آید و آن خوشبوترین نیل در روی زمین است. و در مقابل این جزیره کوهی است که در آن عقیق و نگین های (یا مهره های) سنگی را جمع می کنند، و در این جزیره نیز کمی کندر رومی یافت می شود.

جبل القرده (کوه میمون ها)

۵۰- در نزدیکی این جزیره کوهی است معروف به جبل القرده که در آن میمون

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۶

فراوان است و عود این کوه برخلاف عود چین و هند می باشد زیرا هر عود ترو تازه، ریشه ای در زمین است ولی این عود به شکل میوه هایی بزرگ در روی زمین قرار دارد

و دارای صمغ فراوانی است که منافع و فواید زیادی دارد. مردم به آن کوه دسترسی ندارند، زیرا آن کوهی منفرد و بلند است که کسی نمی تواند بر آن بالا رود. با این وجود شخصی چاره ای اندیشید و از آن بالا رفت و از آن عود و صمغ جمع آوری کرد. این شخص همان کسی بود که در آن دهلیز فرورفت تا به وادی یاقوت که ذکرش در کشور چین گذشت، رسید. سپس خداوند او را از آن جا نجات داد، بنا به شرح و وصفی که مؤلف کتاب الفرج بعد الشده در ضمن حکایتی طولانی ایراد کرده است. ما آن را خلاصه کرده ایم و قسمت هایی از آن را به خواست خداوند بیان می کنیم.

و آن حکایت چنین است که مردی از مردم عراق به جزیره کولم که یکی از جزایر هند است، رفت. آن گاه مرد دیگری که اهل هند بود او را فریب داد، بدین صورت که به او ثروت زیادی داد تا با او به بعضی از جزایر هند برود.

پس هر دو به راه افتادند و داخل کشتی شدند، مرد هندی با خود ده تن از بندگانش را برداشته و راهی دریا شدند، هشت روز در دریا برفتند تا به این کوه رسیدند و مرد هندی با مرد عراقی مهربانی و مدارا می کرد. زمانی که مرد عراقی بلندی و جدایی (منفردبودن) این کوه را دید، گفت: «ای ارباب این چه کوه (بلندی) است؟» مرد هندی گفت: «حاجت ما در این کوه است». سپس مرد هندی از کشتی صندوق یا (تابوت) چوبی بزرگ و گوسفند کشته ای که خوشبو شده بود بیرون آورد و به مرد عراقی گفت:

انتخاب کن یا زندگی با مال و ثروت و منفعت را». مرد عراقی گفت: «قضیه چیست؟» مرد هندی گفت: «داخل این صندوق (یا تابوت) می شوی، آن گاه در آن به روی تو بسته می شود و این گوسفند را محکم به آن صندوق می بندیم و سپس تو را به دریا می اندازیم. آن گاه از این کوه پرنده تنومندی فرود می آید و تو را به قلّه این کوه بالامی برد پس وقتی فهمیدی و متوجه شدی که پرنده گوشت گوسفند را می خورد، فریادی بزنی و سروصدایی در صندوق راه بینداز تا پرنده فرار کند. سپس در صندوق را باز کن و خارج شو. وقتی خارج شدی انبوهی از درختان میوه دار را می بینی که میمون ها روی آن ها هستند، از این منظره نترس، به کنار کوه بیا تا من با تو حرف بزنم و به آن چه که به نفع ما و تو است خبر دهم. اگر از این دستور من سرپیچی کنی، سرت را بریده و در این دریا می اندازم». مرد عراقی با خودش گفت: «در هر دو صورت مرگ متوجه من است. ولی چه بسا داخل شدن در صندوق، همراه با نجات باشد». سپس مرد عراقی گوش به دستورات مرد هندی داد و داخل تابوت شد. پس مرد هندی او را به دریا انداخت. آن گاه آن پرنده فرود آمد و او را به هوا برد تا به قلّه کوه رسید. پس مرد عراقی آن چه را که مرد هندی توصیه کرده بود، انجام داد.

چون از تابوت خارج شد، خدا را شکر کرد و حرکت کرد تا این که در کناره کوه ایستاد، در این موقع

مرد هندی را دید که با غلامانش در کشتی بودند. پس مرد هندی به او گفت: «سالم رسیدی؟» گفت: «بله» مرد هندی گفت: «سمت راست چه می بینی؟» مرد عراقی گفت: «در فاصله یک میل چیزی شبیه ساختمان می بینم.» هندی گفت: «درست گفتی، پس به سوی آن برو. آن جا دهلیزی را می یابی که تعداد صد پله دارد. ظرفی را که در صندوق یا (تابوت) است با خود ببر، وقتی که به آخرین پله رسیدی به یک نهر جاری می رسی، نترس و پایین برو (و داخل نهر شو) آبش تا زانوهایت می رسد، سپس مقداری از سنگ های آن نهر بردار و داخل ظرف بریز، به قدری که بتوانی روی سرت حمل کنی. آن گاه آن را به این مکان بیاور تا برای پایین آمدنت

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۸

چاره ای بیندیشم. اگر این کار را نکنی تو را این جا تنها می گذاریم تا از گرسنگی و تشنگی بمیری!». پس مرد عراقی به دستورات مرد هندی عمل کرد و ظرف را برداشت و از دهانه دهلیز بالا آمد، پس حمد و ثنای خدا را بجا آورد و به سوی مرد هندی به راه افتاد. چون قسمتی از راه را طی کرد، با خودش گفت: «وارد این دهلیز شدم و از آن جا این ظرف را خارج کردم در حالی که نمی دانم در آن چیست.» پس ظرف را پایین آورد و در آن را باز کرد و داخل آن سنگ هایی از یاقوت سرخ و کبود رنگ یافت. هر یک از آن سنگ ها با خانه ای پر از پول برابری می کرد. آن گاه مرد عراقی شش عدد از آن ها را انتخاب کرد و محکم به کمر بندش بست

و گفت: «خودم را فدای این سنگ ها می کنم». سپس به پهلوی کوه رفت، در حالی که مرد هندی با نوکرانش داخل کشتی بودند مرد هندی به او گفت: «چه کار کردی؟» او گفت: «این ظرف پر از سنگ های قیمتی است.» مرد هندی گفت: «آن را به سوی ما بینداز تا چاره ای برای پایین آمدن بیندیشم». پس عراقی ظرف را به سوی آنان انداخت. هنگامی که مرد هندی ظرف را باز کرد و به داخل آن نگریست گفت:

«ای مرد همانا نهایت سعی و تلاشت را در انجام نصیحتم به کار بردی. اگر ما می توانستیم تو را پایین بیاوریم، این کار را می کردیم، ولی نمی توانیم.»

هیچکس داخل این مکان نشد مگر این که هلاک شد. هر چاره ای برای نجات تو به کار ببریم ما و همراهانمان نیز مثل تو از بین می رویم. نابودی یک تن از نابودی گروهی بهتر است. پس تو را به خدا سپردیم و سلام و درود بر تو باد.»

آن گاه آن جماعت با کشتی رفتند و مرد عراقی سرگردان در کوه باقی ماند. او دو روز کنار «لبه کوه» نشست و از آن میوه ها امرار معاش می کرد و میمون ها از چپ و راست او فرار می کردند، در حالی که پرنده ای که شرحش گذشت کوشش می کرد تا مرد را برآید، ولی او دور کوه می گشت به این امید که منفذ و راه نجاتی به دریا پیدا کند. هنگامی که روی لبه های کوه می گشت ناگهان در یک سمت آبی را دید که به سختی (از کوه) بیرون می آمد، جز آن که بین او و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۶۹

محلی که آب از آن جا خارج می شد بیش از صد

ذراع فاصله بود. پس مرد عراقی گفت: «الله اکبر! این همان آبی است که از دهلیز داخل آن شدم و برای این کوه هیچ راه و منفذی نیست مگر از همین جا. به خدا قسم چاره ای برای آن می اندیشم یا می میرم و یا نجات پیدا می کنم!».

پس به سوی دهلیز بازگشت و از آن درخت ها چوب های بزرگی را جمع آوری کرد و آن ها را به همراه خود به دهلیز آورد. سپس لباس هایش را پاره کرد و از آن ها طناب درست کرد و آن ها را به هم بست و سپس پشته بسیار بزرگی (از هیزم و علف) را با آن طناب ها به هم محکم کرد و تا زانوهایش داخل آب شد. آن گاه گفت: وارد این مکان نشدم مگر به خاطر این سنگ ها.

پس به خدا سوگند که از آن ها با خود می برم، پس چنان چه سالم ماندم که چه بهتر و اگر مردم همراه من است.

آن گاه تا آن جا که برایش ممکن بود از آن سنگ ها برداشت و با آن هایی که نزدش بود در کیسه نهاد. بعد بسته هیزم را به آب انداخت و سوار آن شد. به مدّت یک روز روی آب شناور بود که ناگاه نوری را دید که از روبه رو به سوی او می آمد. پس گفت: «الله اکبر! این نور خورشید است!». هر قدر که او نزدیک تر می شد آن نور زیادتر می شد ولی این حالت ساعتی بیش تر نبود که ناگهان آب او را به جای تنگی برد، پشته هیزم او را در تنگنا قرار داد. تا آن که (فشار) آب آن را از زیر مرد بیرون کشید و با خود برد و آن مرد تنها ماند. پس گفت: «خدایا

به تو سوگند که در پی اش می روم، امید است آن را به دست آورم». سپس شیرجه ای زد و داخل آب پرید، آن گاه آب او را به دریا افکند.

نگاهی به آن بسته هیزم انداخت که روی آب شناور بود، پس سوار آن شد و شکر و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: «امید است خداوند مرا از ظلمت این دریا نجات دهد، همان طور که از ظلمت این کوه نجات داد!».

مدت چهار روز همچنان که روی پشته هیزم بود، پیوسته امواج او را بالا- و پایین می بردند، در روز پنجم خداوند او را به جزیره زنجیر که یکی از جزایر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۰

هند است رسانید، در حالی که هنوز سنگ ها و بسته هیزم همراهش بود.

چون مردم او را دیدند دورش جمع شدند و به او گفتند: «ای مرد قضیه چیست؟» ولی آن مرد عراقی راز خود را پنهان می داشت و گفت: «من مردی از اهالی عراقم که با گروهی از خویشاوندانم به دریا رفتیم. در راه میان عمان و ایروج کشتی ما خراب شد. اما خداوند این پشته هیزم را برای من مقدر و میسر ساخت، پس چهارم روز است که سوار آن شده ام تا این که خداوند مرا به سوی شما آورد هرچه داشتم از بین رفت و فقط خودم نجات پیدا کردم». پس مردم به مرد عراقی به خاطر سلامتش تبریک و تهنیت گفتند و به او گفتند:

«اگر این بسته هیزم در آتش بوی خوشی داشته باشد، همان طور که اکنون در غیر آتش بوی خوشی از آن استشمام می کنیم، به درستی که ستاره ات برآمده و بخت و اقبال بلند گردیده است!». مرد

عراقی گفت: «قضیه از چه قرار است؟» گفتند: «این بوی عود تر و تازه را می دهد ولی عود تر و تازه قطعه های کوچکی از ریشه است. در صورتی که این عود ریشه هایی بزرگ است و در کشور هند مثل این عود پیدا نمی شود مگر در جبل القرده که هیچکس نمی تواند از آن بالا برود!». سپس آن جماعت آن عود را در آتش آزمایش کردند و دیدند چنان بویی دارد که از تمام عودهای تر و تازه خوشبو تر است.

آن گاه همان بسته هیزم را به دو هزار دینار عراقی از او خریدند و آن مرد همچنان قضیه سنگ ها را مخفی داشت. وی در شهر کولم راه می رفت تا بلکه آن مرد هندی را که او را به کوه برده بود، ببیند، تا این که ناگهان او را در مغازه اش نشسته یافت. پس چون مرد هندی او را دید شناخت و به او سلام کرد و اصرار کرد و او را سوگند داد تا با وی به منزلش برود. وقتی به در منزل رسیدند، مرد هندی داخل شد تا راه ورود را آماده کند، ولی از در دیگر خارج شد و خود را کشت. مرد عراقی دید که مرد هندی تأخیر کرد، پس وارد خانه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۱

شد، اما در آن جا کسی را نیافت. آن گاه از خانه خارج شد و موضوع او را پنهان داشت و راه دریا پیش گرفت تا به شهرش برسید. سپس سنگ هایی را که همراه داشت، فروخت و مال و ثروت زیادی به دست آورد، و خداوند او را به خاطر اخلاق و رفتار نیکش نجات داد.

جزیره بروج

۵۱- هفتمین جزیره از جزایر هند، جزیره

بروج است که در میان جزایر هند نزدیک ترین جزیره به یمن است. در آن فلفل و زنجبیل و بان فراوان است و این ها را از این جزیره به یمن و کابل می برند و از این جزیره مقدار زیادی سلیخه و نوعی صدف به کشورهای اتیوپی و نوبه و مراکش می برند. و این ها، غیر از این جزیره در دیگر جزایر هند پیدا نمی شود. آن صدف نوعی از انواع حلزون های دریاست.

۵۲- در نزدیکی این جزیره، در سمت جنوبی آن کوهی است معروف به جبل الحیّه (کوه مار). در این کوه درخت بان فراوان است و از آن جا که در آن کوه مارهایی به درازای درخت خرما و بیش تر وجود دارد، کسی جرأت

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۲

نمی کند داخل آن کوه شود.

۵۳- و در نزدیکی این کوه در سمت سرزمین سند، کوهی است معروف به جبل المها، که از آن، مها که همان یاقوت سفید است، استخراج می کنند. از آن جهت که جزایر مشهور هند را بیان کردیم، اکنون سرزمین های متصل به خشکی هند را بیان می کنیم.

سرزمین های متصل به خشکی هند - سرندیب

۵۴- از آن سرزمین ها، سرزمین سرندیب است، و آن سرزمینی است که دریا آن را از هر طرف احاطه کرده و مانند جزیره است، جز آن که خشکی متصلی دارد و محل ورود مردم آرین است و به کشور عراق متصل است. علت نامگذاری آن به سرندیب به این دلیل است که در آن کوهی است که حضرت آدم (ع) بر آن فرود آمد. و چون این کوه، سرندیب نام دارد پس این سرزمین نیز سرندیب خوانده شده است. این سرزمین در ساحل دریا واقع است، و شهرهای آن عبارتند

از: سیلجان و جومان و بیراب و شنزار که در این شهر همان بتی است که مردم هند آن را می پرستند، و شهر جوبه و شنبه و ارین.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۳

چهارپایان دارای مشک خوشبو

۵۵- در بیابان های این شهرها چهارپایان دارای مشک وجود دارند که خوشبوترین مشک هاست. اما مشخصات این چهارپا، حیوانی است بزرگ تر از گربه به رنگ زرد تیره. شکارچیان با اسب و سلاح دنبال آن می روند، اگر درون آن حیوان نافه مشک باشد فرار می کند به طوری که اگر کسی یک روز یا دو روز یا سه روز دنبال آن بدود نمی تواند آن را بگیرد. زمانی که صید شود در پوست اطراف ناف و شکم او نافه مشکی به اندازه یک تخم کرکس و یا بزرگ تر یافت می شود. سپس آن نافه را می برند و حیوان را رها می کنند. آن گاه سال دیگر به جای آن نافه دیگری در حیوان به وجود می آید. چنان چه این حیوان نافه نداشته باشد، فرار نمی کند، و با دست گرفته می شود. آن گاه رها می شود تا دارای نافه گردد. چون آن نافه را به دست آورند، هفت روز در زیر خاک دفن می کنند. سپس بیرون می آورند و آن را می گشایند و از آن مشک «علیک» خارج می شود. آن را علیک گویند چون مانند صابون بیرون می آید و هرگز خشک نمی شود، و همین (مشک) است که معروف به مشک اذفر (خوشبو) است و همان مشک دارین است. همچنین گفته اند که اسم این حیوان (دارین) است و منسوب به صحرای دارین است. این مشک از مشک نشیر خوشبوتر است. همچنین مشک نشیر (یا بوافشان) در حیوانی که در سرزمین سرندیب و شهر بودان و در

کوه سرنديب که حضرت آدم (ع) بر آن فرود آمد، وجود دارد.

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۷۴

شگفتی های کوه سرنديب

۵۶- مورخان آن چنان شگفتی های این کوه را بیان کرده اند که کسی قادر به وصف آن نیست، لیکن به قدر امکان پاره ای از آن را بیان می کنیم، روی این کوه نوری است که شعاع آن مانند طاووس رنگارنگ است و در شب و روز این رنگارنگی را از دست نمی دهد و بویی دارد که از مشک خوشبوتر است.

در این کوه صخره ای است که حضرت آدم (ع) بر آن فرود آمده است، و در آن اثر ردپای شریف آن حضرت دیده می شود. همچنین در این کوه درخت زیبا و خوش میوه ای وجود دارد که انواع شکوفه های رنگارنگ دارد. بنابه نوشته ابن جزار در کتاب أعاجیب الارض در این کوه درختی وجود دارد که روی برگ هایش قرمز و پشت آن سبز است. در قسمت قرمز آن با خط سفید نوشته شده: «لا اله الا الله وحده لا شریک له» و در قسمت سبز آن با خط قرمز نوشته شده «سبحان الله العظيم» تمام برگ های این درخت همین گونه است. در این کوه پرندگان به اندازه کبوتر بیابانی وجود دارند که رنگارنگ و زینت یافته هستند و خداوند را به زبان عربی و سریانی تسبیح می گویند. جز آن که اگر یکی از آن ها گرفته شود و در قفس زندانی گردد، نطق و تکلم نمی کند و بیش تر از دو روز زنده نمی ماند و می میرد. صدای این پرندگان غمناک است و شنونده از روی شوق و ترس هنگام شنیدن می گرید.

گفته اند که در این کوه شکوفه ها و گل های قرمزی، مانند عقیق سرخ وجود دارد که بر روی

هر برگ آن با رنگ زرد نوشته شده: «لا اله الا الله» و در پشت آن با رنگ سبز نوشته شده: «سبحان الله». همچنین بسیاری از شکوفه ها در پشت و رویشان با قلم مانند آن ها چیزی نوشته شده است.

و از این کوه به سراسر زمین هر نوع گیاه خوب و نیکو و هر نوع گل بزرگ

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۵

و جالب صادر می شود، در این کوه درختان میوه اترج (بالنگ) وجود دارد که طعمش نیکو و رنگش سبز است. نوری درخشان و بویی چون قرنفل دارد.

چنان که خوردن کمی از آن نشاط آفرین و اشتها آور است. هضم غذا را آسان و نیروی جنسی را زیاد می کند. بیرون این اترج خشک و درونش تر است.

برخلاف اترجی که در دیگر شهرهاست و خداوند به راز و حکمت آن آگاه تر است، پارسایان هند «سارمه» نیز در این کوه زندگی می کنند.

بتی که مردم هند آن را می پرستند

۵۷- در شهر «سیر» بتی است که مردم هند آن را می پرستند، حاج ابو محمد بطاط در مسجد جامع المریه، در سال ۵۳۴ ق به من خبر داد که او خود این بت را دیده است، و اهالی هند از مسافت ۲۰ روز و ۴۰ روز به زیارتش می روند. بعضی از آن ها به شکم، بعضی به پشت و بعضی به صورت (به رو) می آیند. پس وقتی به این بت می رسند در صورت و شکم و پشت آن ها گوشتی باقی نمی ماند و همه این ها به خاطر پرستش بت است. پس به او گفتم:

«خدا خیرت دهدا چطور ممکن است؟ گفت: بله، همانا این مردم، همان گونه که وصف کردم می آیند. آن ها جماعت ثروتمندی هستند و بردگان زیادی دارند

و بردگان را نیز می آورند. با هر یک از این برده ها یک نی هندی همراه است. درازای هر نی ۳۰ ذراع یا ۴۰ ذراع، بیش تر و کم تر می باشد. پس نی ها را به هم وصل می کنند تا درازای آن به ۲۰۰ ذراع یا بیش تر برسد. آن گاه یک تن از آنان پیشانی اش را به ابتدای نی می گذارد و همان گونه راه می رود تا درازای

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۶

یک نی تمام می شود و داخل نی دوم می گردد. آن گاه نی اولی را از او می گیرند و جلوی او می گذارند تا دوباره انجام دهد تا این که به بت برسد. اگر به پشت آمده باشد، پشتش را بر نی می گذارد و مانند حالت قبلی با پشت به جلو می خیزد تا به بت می رسد».

راوی مرا خبر داد که در میان آن جماعت قومی هستند که ساعد دستشان را سوراخ می کنند و در آن سوراخ چوب درازی وارد می کنند. آنان به وسیله (چوب) أترج دست شان را سوراخ و چوب را به آن فرومی کنند و در سر آن چوب ها بشقاب های بزرگی می گذارند که در آن روغن و آتش است مانند مشعل که شب و روز با آن مشعل ها راه می روند و چه بسا از آن روغن مقداری رویشان بریزد و گوشت شان را بسوزاند تا به آن بت برسند. همه این ها به خاطر قربانی کردن خودشان، برای بت است و برخی از آن ها به علت زیادی آن چه بر خود روا می دارند، می میرند. این بت با طلای سرخ مزین شده و با یاقوت و گوهر تاجدار گردیده است. در مورد این بت ادیب عبد الرحمن هنگامی که در سرزمین هندوستان گشت و گذاری داشته، قصیده ای

طولانی سروده است که در آن از دوری اش از خانواده و شگفتی هایی که دیده چنین بیان داشته: [در وزن طویل]

چه بسیار که من در سرنديب بت ها را مشاهده کردم در حالی که آراسته به طلا بود و تاجی از مروارید بر سر داشت

زمانی که شخص هندی عظمت و بزرگی آن را مشاهده کند از عظمت و هیبت آن بی درنگ به سجده می افتد

بر بالای این بت مجسمه شیری از طلای (سرخ) ناب قرار دارد که چشمانش نیز از طلاست. و این همان مجسمه ای است که اسکندر بن فیلبوس هنگامی که به این سامان رسید آن را از جا کند.

همچنین سرزمین سرنديب عطریات و ارمغان هایی دارد که شهرت آن ها ما را از وصفشان بی نیاز می کند. و در ساحل آن (سرنديب) [پ ۱۱۷] گوهر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۷

صید می شود، و آن از گوهر چین بهتر است و چگونگی صید گوهر را پیش از این بیان کردیم.

سرزمین کابل

۵۸- سرزمین کابل در پشت هندوستان قرار دارد و آن (سرزمین) میان سواحل سرنديب و ساحل یمن واقع است. این سرزمین (کابل) به اطراف یمن و عراق متصل است. برخی از شهرهای آن عبارتند از: بیرین، هیرج، سلاع و سیراف. از این سرزمین هلیله زرد کابلی می آورند. در شهر کابل مردمی پارسا و عابدند که خود را برای عبادت قربانی می کنند. بعضی از آن ها، آتشی برایشان افروخته می شود و خود را به آتش می اندازند و به سختی می میرند و خانواده آن ها بدین خاطر جشن می گیرند. (آن گاه خاکستر آن ها را) با زدن دایره و نواختن نای تشییع می کنند. بعضی از آن ها سرشان را قطع می کنند و به دستشان آویزان

می کنند. و آن به این صورت است که قالب هایی شبیه لولب دارند که در آن کمان هایی است که به شدت پرتاب می کند،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۸

آهن های خمیده بسیار تیزی مانند شمشیرهای خمیده و کجی نیز دارند، در اطراف آن آهن ها زه کمان هایی وجود دارد که به آن کمان ها بسته شده است.

پس هرگاه یکی از آن ها بخواهد خود را قربانی کند، این وسیله را برمی دارد و به محلی که نزد آن ها مشخص است می رود، آن آهن ها بندهایی از نی های بلند دارد و هر نی چهل ذراع کم تر یا بیش تر ارتفاع دارد. آن گاه آن مرد یکی یا دو تا از نی ها را می گیرد و آن ها را خم می کند تا این که به حدود سرش برسد.

سپس موی سرش را به اطراف آن بندها محکم می بندد. سپس آن آهن را به گردش می اندازد. آن گاه آهن سریع تر از یک چشم برهم زدن او را قطع می کند. آن گاه نی با سر او بلند می شود، در حالی که سرش به بالای آن نی آویزان است.

سکندرین

۵۹- در شهر سکندرین سنگ های «گوهرها» قیمتی فراوان یافت می شود، و در سواحل آن (شهر) انواع یاقوت پیدا می شود و در این شهر کوهی است به نام سنبک در این کوه جنجلان و زنجفیل «زنجبیل» بسیار است.

ابن جزّار در کتاب عجائب البلدان، [پ ۱۲] آورده است که در این کوه سنگ طلا وجود دارد و آن سنگی است که طلا را از فاصله دور می رباید، همان طور که آهن ربا، آهن را جذب می کند. همچنین ابن جزّار در کتابش گفته است که یکی از جزایر ناشناخته سرزمین هند، جزیره سنگ روغن است و آن سنگی است که اگر

داخل روغن شود، روغن را به خود جذب می کند، و اگر روغن در

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۷۹

ظرفی باشد سنگ روغن آن را از ظرف خارج می کند. ما وصف این سنگ را شنیده ایم ولی نه آن را دیده ایم و نه کسی آن را دیده است. ارسطاطالیس در کتاب الاحجار و همچنین ابن جزّار این سنگ را وصف کرده اند.

اخلاق و مذاهب مردم هندوستان

۶۰- ما از شگفتی های این منطقه (از هند) به قدر کافی یاد کردیم. اکنون صفات و اخلاق، ادیان، خوردنی ها و آشامیدنی های هندیان و صادرات و واردات آن ها را بیان می کنیم. اما دین آن ها، شریعت مجوس است و آتش می پرستند. هیچ حیوانی را ذبح نمی کنند و اصلاً گوشت نمی خورند و فقط تخم مرغ می خورند و شیر می نوشند. همچنین نزد آنان گندم و جو وجود دارد ولی آن ها را نمی شناسند، و نزد آن ها باقلا و کمی نخود و روغن ترب و روغن کنجد و روغن شلغم و مقدار زیادی باقلای تازه یافت می شود و روغن زیتون را نمی شناسند. آنان با روغن شلغم و روغن کنجد و روغن ترب چراغ روشن می کنند. از میوه ها، انجیر و انگور نزد آن ها پیدا نمی شود، منحصراً میوه های ایشان انار و موز و نیشکر است، نزد آن ها خرما پیدا نمی شود مگر آن چه از عراق به آن جا برده می شود.

همچنین از شام لباس ابریشم و لباس کتان و لباس پشمی به آن جا (هند) می برند. از سرزمین اندلس به آن جا جیوه و گوگرد سرخ (کبریت احمر) [پ ۱۲ ۷] و لباس ابریشمی زربفت بادوام و گران قیمت برده می شود، و از کشور چین پارچه ابریشم، و از سرزمین روم مس و از عراق کمی روغن زیتون و اندکی گندم به

آن جا می برند. خوراک آن ها فقط برنج است. ما شگفتی های ناحیه هند را به قدر کافی یاد کردیم، و خداوند به تمام آن ها داناتر است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۰

ناحیه سوم: جزایر سند

اشاره

۶۱- بدان- خداوند شما و ما را ارشاد کند- که جزایر سند زیاد است و مشهور آن ها شش عدد است: بزرگ ترین آن ها جزیره طرفه است که در آن معادن آهن وجود دارد و از آن جا به کشورهای هند و چین آهن می برند. همچنین در آن معادن طلای زیادی به دست می آید. در آن جا لبان و سبترج بسیار یافت می شود.

۶۲- بعد از آن جزیره کلته است. مردم آن جزیره راهزنند، سوار کشتی می شوند و راه را بر مردم در دریا می گیرند و اموال تجار و بازرگانان را غارت می کنند. آن ها کشتی هایی می سازند که هر یک گنجایش صد تن و بیش تر را دارد، هر کشتی از یک قطعه چوب ساخته می شود، زیرا چوب درختان آن منطقه بسیار تنومند است. از این چوب (ها) لبان به دست می آید و به وسیله آن (لبان) سوراخ ها و درز کشتی هایشان را می گیرند، زیرا لبان در نزد آن ها بسیار است.

۶۳- بعد از آن جزیره سنور است که در آن گربه صید می شود و موسوم به «جندبادستر» است. از بیضه های این حیوان استفاده می شود و آن دارویی است که در منفعت جانشینی مشک و مشابه آن است. این حیوان در بسیاری از

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۱

دریاها وجود دارد ولی نوعی که در این جزیره یافت می شود، خوشبوتر و باهوش تر از سایر آن ها در تمام دریاهاى جهان است. این حیوان ویژگی های سگ را دارد. به جز این که گوش هایش از سگ کوچک تر و پاهایش کوتاه تر

است. این حیوان دم کوتاهی دارد و به اندازه ای کرک دارد که در آب خیس نمی شود. این حیوان در آب تولید مثل می کند ولی به خشکی می آید و در آن جا می چرد و به زراعات و انگور زیان وارد می کند. [پ ۱۳ ۲] این حیوان با تور شکار می شود. و چون آن را شکار کنند، بیضه ها و پوستش را گرفته، گوشتش را دور می اندازند. زیرا منفعتی ندارد. پوست این حیوان را به بلاد ترک و فلسطین و شام و ارمنستان و غیره می برند، زیرا کرک خوبی دارد و بوی آن مانند بوی مشک است.

۶۴- بعد از آن جزیره سکاکن است. از این جزیره صقالبه (اسلاوها) به کشورهای یمن و عراق می روند، زیرا اهل این جزیره سوار کشتی می شوند و سرزمین حبشه را غارت می کنند، مردمانش را به بندگی (بردگی) گرفته و به کشورهای دیگر می فرستند و آن ها را می فروشند.

۶۵- بعد از آن جزیره مبلج است. هیچ مسافری وارد این جزیره نمی شود، زیرا مردم آن جا خیری ندارند. با مردم می جنگند و اموال آنان را به تاراج می برند، و با مسافرانی که به آن جا می رسند، نیز چنین می کنند. فقط اهالی جزیره کله و مردمان جزیره سنور به این جزیره رفت و آمد می کنند و با

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۲

آن ها تجارت می کنند و چیزهایی را که نزد آن ها نیست، برای ایشان می برند.

۶۶- بعد از آن جزیره صبرا است و آن (جزیره) در ابتدای دریای سرخ که متصل به دریای یمن است، واقع شده است. مردم این جزیره جماعتی مسافرنده. آن ها امانتدار و با دیانتند، به کشور یمن می روند و همراه خود کالا و اجناس می برند. همچنین مردم یمن

نیز به جزیره آن‌ها می‌آیند و با آن‌ها تجارت می‌کنند. مردم این جزیره به بلاد حبشه می‌روند و از آن‌جا طلای فراوان به سرزمین‌شان می‌آورند. سپس آن‌ها را به یمن و جاهای دیگر می‌برند و تجارت می‌کنند. در این جزیره لبان فراوان است و در سواحل آن درختی است که از آن‌کندر به دست می‌آید.

اخلاق و ادب‌ان مردم سند

۶۷- سندیانی که به یمن نزدیکند نصرانی‌اند و آنان که در جزایر ساکنند مجوسی‌اند. برخی از مجوسان آتش و برخی خورشید را می‌پرستند. آن‌هایی که آتش پرستند گوشت نمی‌خورند و حیوانی را ذبح نمی‌کنند، و پدر با دختر و پسر با مادر ازدواج می‌کند. اما آن‌هایی که خورشید را می‌پرستند گوشت می‌خورند و با خویشان و نزدیکان ازدواج نمی‌کنند، فقط برادر با خواهر و پسر برادر با عمه‌اش ازدواج می‌کند.

بیش‌ترین غذای آنان گندم و حبوبات است. گاهی اوقات از کشور یمن برای مردم آن‌جا مقداری روغن زیتون می‌رسد، بیش‌تر روغن مصرفی آن‌ها

الجغرافیه / ترجمه حسین قره‌چانلو، ص: ۸۳

روغن شلغم و روغن کنجد است. از میوه‌ها گلابی و چشم‌گاو و اندکی سیب دارند و از کشورهای عراق و یمن مقدار زیادی خرما و کشمش به آن‌جا می‌برند، از کشور حبشه نیز مقدار زیادی حبوبات را که مردم در کنار رود نیل می‌کارند، مانند باقلا و نبج را به این جزایر می‌آورند. ما اخبار جزء اول را کاملاً شرح دادیم. اینک اگر خدا بخواهد مساحت‌های این جزء را بیان می‌کنیم.

مساحت جزء اول و ارتباط‌های آن

۶۸- بدان- خدا ارشادت کند- که مساحت جزء اول قسمت آباد جهان اعم از خشکی و دریا سه هزار فرسخ است ... درازای این جزء بر خط استوا از مشرق به مغرب هشتصد فرسخ، و پهنای آن از (استوا) تا شمال که پایان قسمت آباد زمین است و در مغرب کشور چین قرار گرفته چهار صد فرسخ است، و این وسیع‌ترین بخش این جزء است. همچنین وسعت آن در کشور هندوستان ۲۸۰ فرسخ است، و اندازه آن در کشور سند صد فرسخ است. ما در این

جزء در حد امکان از گفته های فلاسفه و دانشمندان در مورد مساحت زمین و از سخنان مورخان در باب شگفتی های آن به قدر کفایت یاد کردیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۴

جزء دوم

اشاره

-

ناحیه اوّل

اشاره

۶۹- [پ ۱۴] جزء دوم به سه ناحیه تقسیم می شود.

ناحیه اوّل: حدود آن از ساحل شهر عدن و صنعا تا زمین یمامه و سرزمین نجد در مشرق و در مغرب تا سرزمین یمامه و زمین های مشاویز و زمین تهامه تا جزیره العرب (حجاز) که منتهی به مکه می شود، که خداوند بر شرف آن بیفزاید می باشد. مکه خانه ای است که خداوند آن را قبله قرار داده و زیارت آن را به عنوان حج واجب گردانیده، به دلیل این آیه: «از واجبات الهی که بر عهده مردم است زیارت خانه خداست، البته برای کسی که استطاعت داشته باشد».

خانه شریف مکه

۷۰- از شگفتی های این خانه شریف این است که طول آن بیست و یک ذراع و عرض آن نیز همین مقدار است با این وجود هزاران نفر داخل آن می شوند و همه را در خود جای می دهد و همه به سوی آن نماز می خوانند و هیچ کس مانع نماز خواندن دیگری نمی شود، و در داخل خانه خدا به یک جهت قبله نماز نمی خوانند بلکه داخل و خارج آن از هر طرف قبله است. در درون این

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۵

خانه شریف سه ستون بزرگ است که سقف روی آن ها قرار گرفته است. از دیگر عجایب آن (خانه) این است که هر کس آن را ببیند یا می خندد یا گریه می کند. اگر خندید از خوشحالی است و اگر گریه کرد از ترس خداوند عزّ و جلّ است و هیچ کس نمی تواند بر وسط بام آن (خانه کعبه) راه برود و کسی که به جهت حاجتی از آن بالا می رود از کناره ها و طرفین آن راه می رود و نمی تواند از

وسط بام از طرفی به طرف دیگر برود، زیرا در برخی روایات آمده است که آن جا مکانی برابر بیت المعمور در آسمان است. مؤید این مطلب این است که دسته ای از کبوتران که گروهی پرواز می کنند زمانی که به بیت (خانه کعبه) می رسند در چپ و راست آن پراکنده می شوند و عبور می کنند، سپس مثل اوّل به طور گروهی با هم جمع می شوند و پرواز می کنند. نماز خواندن در پشت بام کعبه جایز نیست. در طرف شمال کعبه ناودان رحمت قرار دارد و در زیر آن ناودان، حجر است که در آن قبر اسماعیل (ع) قرار گرفته است.

۷۱- در مقابل مکه تا ناحیه جنوب کوه ابو قیس واقع است. کوهی که در شب دو پاره شدن ماه [شق القمر]، پیامبر (ص) از آن جا ماه را ندا داد. در ناحیه شمال هم کوه اجیاد و در شرق آن [پ ۱۴ ۷] جبل المصایح [کوه مصایح] قرار دارد. مکه مکرمه بین این دو کوه و در یک درّه قرار گرفته است. در

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۶

مغرب مکه راه به دریای جدّه می رسد، و فاصله مکه و دریای جدّه چهل میل است. در نیمه این راه چشمه ای است به نام عین الفریق، و در جنوب مکه به فاصله دو فرسخی آن، کوه حرا قرار دارد. در آن کوه غاری است که پیامبر (ص) و ابو بکر صدیق در شب هجرت از مکه به یثرب در آن پنهان شدند، و دلیل بر آن قول خداوند کریم در قرآن است که ثَانِيِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ ...

ما برخی از عجایب مکه را بیان کردیم، اینک به خواست

خداوند از خوراک مردم این منطقه و از کالاهای وارداتی و صادراتی آنان یاد می کنیم.

امور اقتصادی ناحیه مکه

۷۲- اما خوراک مردم مکه، بیشترین غذای ایشان حبوبات است و گندم و جو کم دارند. بیشترین گذران زندگی آن ها با شیر و خرما و گوشت شتر و گاو میش است، و میوه جات آن ها موز و کمی انگور می باشد و بیشترین درختان میوه دار آن ها نخل خرماست. همچنین از این جا (مکه) برد یمانی و جامه نقش و نگاردار و گلدوزی شده صنعتی - که مردم صنعا می بافند - و چرم دباغی شده صادر می شود. در این منطقه از زمین اسب خوش منظر و نجیب پیدا می شود که برابر با هزار دینار است که در جای دیگر یافت نمی شود.

زنان مکه بهترین زنان جهانند، از شگفتی های این زنان آن است که برخی

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۷

از آن ها در سن نه سالگی به سن بلوغ می رسند، و چه بسا در میان آنان مادر بزرگی یافت می شود که سنش نوزده سال باشد. همچنین زنان این ناحیه بالبداهه شعر می سرایند. همان طور که مردان شعر می خوانند و این به خاطر طبع شعری است که دارند.

از بلاد شام روغن و آرد نرم و از کشور عراق دستارهای نازک و باریک به مکه می برند. همچنین هرچه از هند به این منطقه وارد می شود چون عطر و عود و مشک و مانند آن از این جا به سرزمین مغرب صادر می شود.

ناحیه دوم: یثرب

اشاره

۷۳- مرزهای این منطقه از (جنوب) به مکه، (از شمال) به سرزمین مدین در مرز شام (از مغرب) به قلمز و خیبر (و از مشرق) به بابل و تیماء محدود است.

۷۴- مردم درباره شهر یثرب - که بر ساکنانش سلام باد - اختلاف کرده اند.

بعضی گفته اند که مدینه جزء یمن است. برخی گفته اند که آن جزء عراق است و گروهی هم

گفته اند که مدینه جزء شام است. چون فاصله بین آن سه ناحیه با شهر مدینه چهل میل است، ولی صحیح ترین اقوال نزد من این است که مدینه جزء یمن است، زیرا آن را تبع الاکبر بنا کرد، و در آن زمان او پادشاه یمن بود

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۸

و مبعث پیامبر (ص) را جست و جو می کرد، و قبل از مبعث آن حضرت عهدنامه ای نوشت و ما حکایتش را به جهت معروف بودنش مختصر کردیم.

از شگفتی های این شهر، اثر پای حضرت رسول (ص) و روضه و منبر و قبر ایشان در آن می باشد. در این شهر درخت خرمایی است که پیامبر (ص) با دست مبارکش آن را کاشته است. از عجایب دیگر این شهر این که مشک و تمام عطریات و خوشبوکننده ها وقتی داخل این شهر شوند بوی خوش آن ها چندین برابر می شود. گفته اند که مدینه محبوب ترین سرزمین نزد خداوند است، زیرا پیامبر (ص) هنگام خارج شدن از مکه فرمودند: «بارالها، تو مرا از بهترین شهر در نزد من خارج ساختی، پس مرا در بهترین سرزمین نزد خود ساکن کن». دیگر این که آن حضرت برای اهل مدینه دعا کردند و فرمودند:

«پروردگارا، انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را مبارک گردان و به آن ها برکت بده.» همچنین در حدیثی از پیامبر (ص) آمده که:

«همانا ایمان به مدینه برمی گردد، همانگونه که از مدینه شروع شد.»

ما برخی از فضایل این شهر را- که بهترین سلام ها و درودها بر ساکنانش باد- بیان کردیم و این شهر را همین افتخار بس که بیننده از فاصله دور نور حضرت پیامبر (ص) را می بیند که از قبر خارج و به آسمان

رفته است.

بین مدینه و دریای سرخ (قلزم) که در مغرب آن قرار دارد، هفت روز راه است. و به همین جهت مردم عراق ادعا کرده اند که مدینه از عراق است. از همین شهر مدینه است که به چهار جهت زمین انواع سنگ صادر می شود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۸۹

تیماء - خیبر - جدّه - عیذاب - قلزم

۷۵- همچنین در این ناحیه (یثرب) شهر باستانی تیماء واقع است. گفته اند که این شهر از ساخته های شدّاد بن عاد است. همچنین در نزدیکی این شهر از طرف دریای سرخ به مسافت چهار روز راه شهر باستانی خیبر واقع شده است، و به قولی، این شهر را بهرام بن یزدگرد ساخته و به قولی دیگر [ب ۱۵]، مولیا (مزیقیا) آن را بنا کرده است. و بنی اسرائیل بعد از فوت حضرت سلیمان به این شهر (خیبر) پناه برده اند. این اولین شهری است که پیامبر اکرم (ص) با مردم آن جا جنگید. در همین شهر بود که پیامبر (ص) مسموم گشت، و قول پیامبر (ص) است که: «غذای خیبر پیوسته حالم را به هم می زند تا آن جا که رگ حیاتم را قطع می کند».

بعد از خیبر در سمت راست آن و بر ساحل دریا، شهر جدّه و مهین قرار دارد. بعد از این شهر در مغرب دریای سرخ شهر عیذاب و شهر دمامیل و دیگر شهرهای سرزمین قلزم قرار گرفته است.

۷۶- آب این دریا (قلزم) از جنوب به شمال جاری است، تا این که در فاصله سه روز راه مانده به دریای مدیترانه از حرکت می ایستد. الملك الافضل پادشاه مصر تصمیم گرفت که بین دو دریا را بکند و شروع به کندن کرد. سپس به او گفتند:

«اکنون کشور تو به کشور شام، عراق و یمن از راه خشکی ارتباط دارد تو خود این راه را قطع می کنی، در نتیجه ممکن است مجوسیان هند و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۰

فرنگیان اروپا و بنادقه و ارمان روم به سرزمین تو هجوم آورند». پس پادشاه بی درنگ از کندن آن منصرف شد.

راه خشکی مردم مصر به سوریه و عراق و خلیج فارس از این جا (شبه جزیره سینا) می باشد و دریای سرخ همان دریایی است که خداوند فرعون و قومش را در آن غرق کرد، این همان دریایی است که برای عبور حضرت موسی (ع) شکافته شد. از شگفتی های این دریاست که خورشید فقط یکبار به داخل آن تابد و دیگر اصلا خورشید به کف آن نتابد (منظور هنگام عبور موسی و بنی اسرائیل است). همچنین از دیگر شگفتی های این دریا خاصیت آهن ربایی آن است، و این به لحاظ سنگی است که در ته این دریا قرار دارد و آهن را از مسافت خیلی زیاد می رباید، همچنین میخ های کشتی ها را خارج و به خود جذب می کند. به همین علت هیچ کشتی داخل این دریا نمی شود مگر این که کاملا با چوب پوشانده شده باشد. این دریا بعد از خلیج قسطنطنیه، تنگ ترین دریای جهان است. پهنای آن از آغازش تا پایانش یکسان و اندازه آن صد فرسنگ است، و درازای آن از آغازش تا آن جا که از دریای هند جدا می شود، به اندازه هزار و بیست فرسنگ می باشد. (این یکسانی اندازه دریای سرخ) از آغاز آن یعنی از جایی که از اقیانوس هند خارج می شود تا پایان آن ادامه دارد. این دریا (در داخلش) سنگ های زیادی

دارد به طوری که هیچ کشتی به جهت صعب العبور بودن آن نمی تواند، داخل این دریا شود.

ما به جهت معروف بودن این دریا به اختصار آن را بیان کردیم و هم اکنون

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۱

ناحیه سوم از جزء دوم را بیان می کنیم و آن کشور مصر است.

ناحیه سوم: مصر

اشاره

۷۷- [پ ۱۶ ۲] اَمْرًا ناحیه سوم از جزء دوم همانا ناحیه وسیعی است که در آن شهر مصر نیز قرار دارد، و خداوند تبارک و تعالی جز مکه و مصر نام هیچ شهر و سرزمینی را یاد نکرده است. و در قرآن می فرماید: «به مصر درآید که آن چه را خواسته اید در آن می یابید» و نیز در جای دیگر فرموده: «به مصر بروید که ان شاء الله در امان خواهید بود» خداوند مصر و مکه را بیان کرده است. این شهر (مصر) قدمت زیادی دارد ولی معلوم نیست چه کسی آن را بنا کرده است. بسیاری از ستمگران و فرعون ها و عمالقه که از نژاد قبط و روم و غیره بودند، در آن جا زندگی کرده اند. این سرزمین قفط (مصر) به چهار شکل دیده می شود؛ یا سفید نقره ای است و آن هنگام طغیان آب رود نیل است. یا به شکل سرخ مشک گونه است و آن هنگام اوج طغیان رود نیل است، یا به رنگ سبز زمردی است و آن به هنگام نهایت رشد گیاهان و به بار نشستن و شکوفه کردن گل و گیاهان آن است، یا به شکل زرد طلایی است و آن هنگام درو کردن کشت و زرع است.

در سرزمین مصر از شگفتی ها و بناها و اسرار آن ها و گنج ها به قدری هست که قابل شمارش

نیست، ما به جهت شهرت آن به اختصار بیان کردیم و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۲

اینک قسمت هایی از آن را بازگو می کنیم. از جمله در سرزمین مصر غارهایی در زیر زمین وجود دارد که در آن طلسم هایی متحرک می باشد. در دست بعضی از این طلسم ها شمشیر و کمان است و هرکس که بخواهد وارد شود با آن شمشیر و کمان زده می شود.

۷۸- مسعودی در نسخه بزرگ مروج الذهب بیان کرده که گروهی به این غارها داخل شدند، پس به دری آهنی رسیدند که با طلا روکش شده بود و گذشت زمان آن را دگرگون نکرده بود و بر آن طلسمی در حالت ایستاده قرار داشت که در دستش شمشیری کشیده به درازای چهار ذراع و پهنای یک ذراع بود به طوری که اگر آن شمشیر بر کوهی فرود می آمد، آن را پاره پاره می کرد.

پس آن گروه چاره ای اندیشیدند و طلسم آن را باطل کردند، چون نزدیک در رسیدند از پشت سر به آن ها تیراندازی شد، آن گاه برای حفاظت از خودشان سپر گرفتند، ولی تیرها چنان به شدت می آمد که نزدیک بود هدف قرار گرفته، سوراخ سوراخ شوند. پس چون در را باز کردند، دیدند آن ها در قصری زیرزمین هستند که دارای جایگاه هایی می باشد و روی هر جایگاه (سگّو) یک (مجسمه) آدمی قرار دارد. آن ها گمان کردند که آنان زنده اند، در صورتی که آن ها مرده و بی جان بودند و هر یک از آن ها مومیایی شده بودند و پوست شان به استخوان شان خشکیده بود [پ ۱۶ ۷]. بیننده گمان می برد که زنده اند، در برابر هر یک از آن ها ظرفی قرار داشت که در آن بقیه آن روغن مومیایی بود.

بویش مانند بوی مشک بود. در بین آن مردگان، تختی بزرگ از طلای سرخ بود که بر روی آن آدمی نشسته بود، بر سرش تاجی از مروارید و یاقوت و زمرد قرار داشت و هر یک از این اموات گردنبندی از جواهر و یاقوت و پوششی از طلا و انگشتری مزین و نگین دار داشتند. مسعودی می گوید که: هر یک از آن ها به قدر توان از آن ذخایر و جواهرات برداشتند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۳

پس چون از در بیرون رفتند راه برگشت شان مختلف شد (هر یک از راهی رفتند). برخی از آن ها هلاک شدند و چراغ هایشان خاموش شد ولی بعضی از آن جا نجات پیدا کردند و از آن جا خارج شدند و آن چه را که دیده بودند به دیگران خبر دادند. هنوز هم مردم آن غارها را داخل می شوند و انواع جواهرات و ذخایر و دفینه ها را بیرون می آورند. پس بعضی از آن ها نجات پیدا می کنند و بعضی از آن ها تلف می شوند. این مطالب و گفته ها مشهور است و ما به جهت شهرت آن به اختصار بیان کردیم، و اکنون به بیان سایر شگفتی های مصر برمی گردیم.

چاه خراب و از کارافتاده و کاخ برافراشته

۷۹- و از دیگر شگفتی های این ناحیه از زمین (مصر)، این است که در نزدیکی آن به مسافت هفت روز از راه حبشه، چاه از کارافتاده (بی آب) و قصر برافراشته ای وجود دارد. از شگفتی های این چاه این که اگر کسی از دور به آن بنگرد می بیند که آب از چاه خارج شده و از دهانه آن به هر طرف در حدود بیست ذراع لبریز گشته است. پس چون شخص به چاه نزدیک شود به فاصله حدود ۲۰ ذراعی چاه برسد

آب آن پایین می رود، پس هرگاه شخص پیاده ای به دهانه چاه برسد، آب آن پایین می رود. پس اگر سطلی به داخل آن (چاه) بیندازد، آب به ته چاه می رود. به طوری که اگر طول طناب سطل دو هزار ذراع هم باشد به آب چاه نمی رسد. پس چون سطل بالا آید آب هم پشت سر آن بالا می آید تا این که سطل به دهانه چاه می رسد و هرچه شخص از چاه دور شود آب هم در پی اش می آید تا به جای نخستین خود می رسد. و چنان چه مردی سوار بر اسب قوی و نیکو منظر و نجیبی باشد و بکوشد که با سرعت خود را به آب چاه برساند در مدت کم تر از یک چشم برهم زدن آب چاه پایین می رود، زیرا که خداوند تعالی (در کتابش) از آن چاه به تعطیل و بیکار بودن یاد کرده و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۴

فرموده: **وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرِ مَیْسِدٍ** ، و چنان چه شخص از دهانه چاه دور شود آب چاه به اندازه سه ذراع بیرون بریزد. [پ ۱۷ ۲] و این چاه یکی از عجایب کره زمین است.

۸۰- همچنین از شگفتی های مصر کاخ استوار و برافراشته ای است که در جنوب این چاه و حدودا به مسافت پرتاب یک تیر قرار دارد، درازا و پهنای این کاخ صد ذراع می باشد و ارتفاع آن صد و بیست ذراع است و در بلندترین نقطه آن پانصد کنگره وجود دارد. در طرف غرب این کاخ از خارج آن پلکانی با صد و پنجاه پله است. این قصر در ندارد و هیچ کس نمی داند که این قصر از چه چیزی ساخته شده است. در آن

اثری از ستون و آجر و گچ و آهک و دیگر مصالح ساختمانی دیده نمی شود مگر سنگ های پهنی از مرمر سفید که در وسط دیوار و در طرف شمال قصر و روبه روی چاه دیده می شود، که با خط سریانی بر روی آن نوشته شده: «ما ساختیم و استوار و محکم کردیم پس هر کسی که امروز ادعا کند که مانند ما، پادشاه است، پس آن چه را که ما ساختیم ویران کند، با آن که ویران کردن آسان تر از ساختن است پس اگر مردم کره زمین جمع شوند تا چیزی از آن را خراب کنند نمی توانند». زیاد هنگامی که والی مصر بود، اراده کرد به قصر برود و آن را نابود کند، در این باره با معاویه که در آن روزگار در دمشق خلیفه بود، مشورت کرد و معاویه او را از این کار بازداشت و به او گفت: «تو بر این کار توانایی نداری».

از دیگر شگفتی های این کاخ این که اگر کسی از پلکان آن بالا رود تا به آخرین پله برسد و مشرف بر قصر گردد و به داخل آن نگاه کند، ناگهان فریاد می کشد و به داخل کاخ پرتاب می شود و جسد او هرگز پیدا نمی شود گروه هایی بودند که خواستند از این کاخ بالا روند و یکی از آن ها پیش رفت و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۵

دوستانش او را با طناب پهنی از جنس کنف محکم بستند و طناب را گرفتند.

چون به بالای قصر رسید و بر آن مشرف شد و خواست به داخل قصر پرتاب شود [پ ۱۷ V] آن گروه او را با طناب کشیدند ولی او پیوسته به طرف آن چه داخل قصر

بود، کشیده می شد، تا آن که فریاد کشید و مرد. هیچکس نمی داند که داخل این قصر چیست و هرکس که خواسته راز آن را کشف کند، هلاک شده است.

فلاسفه پیشین گمان کرده اند که درون این کاخ سنگ های معروف به سنگ های بهت وجود دارد که انسان را از مسافت خیلی زیاد به سوی خود می کشد و این همان سنگی است که اسکندر بن فیلبوس از سرزمین زنگبار آورد و به خواست خداوند بیان آن در جای خود خواهد آمد. این کاخ و این چاه شگفت ترین مسئله در کره زمین است و به همین علت خداوند متعال در کتاب شریفش به آن دو، مثل زده است.

أخمیم

۸۱- در سرزمین مصر شهر أخمیم قرار دارد و آن در کرانه نیل به مسافت پنج روز راه از مصر واقع است. این شهر بهترین شهر مصر است که پاکیزه ترین آب و هوا و حاصلخیزترین زمین را دارد. بنی اسرائیل هنگامی که بخت النصر بر آن ها مسلط گشت در این شهر ساکن شدند، آنان به خاطر بر با در این شهر سکنا گزیدند و آن قصری بزرگ است که با سنگ مرمر سیاه بنا شده است و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۶

طول یک قطعه از سنگ مرمر آن کم و بیش حدود پنجاه ذراع است. طول این قصر صد ذراع و پهنا و ارتفاع آن نیز همین مقدار می باشد، تمام علوم جهانیان در اطراف آن کنده کاری شده است، از علم نجوم و طلوع ستارگان و ماه و کامل شدن ماه و کم شدن آن و رفتن ماه به منازلش گرفته تا جمیع حرف و صنایع و پیشه هایی که انسان به آن نیازمند

است مانند: زراعت و شخم زدن و شکار و آهنگری و خیاطی و نجاری و کوزه گری و غیره. تمام این ها بر سنگ مرمر سیاهی حک شده است به طوری که از نظر بیننده دور نمی ماند.

در بالای حیاط این قصر طلسم هایی وجود داشت که بخت النصر چاره ای اندیشید و آن ها را باطل کرد و شهر اُحیم را تصرف کرد. چاره اندیشی بخت النصر برای ابطال آن طلسم ها به خاطر سکونت بنی اسرائیل [پ ۱۸ ۲] در این شهر بود. این حکایت طولانی است و ما آن را به خاطر شهرتش به اختصار بیان کردیم، لیکن اینک قسمت های جالب آن را بیان می کنیم.

شگفت ترین مسئله ای که در قصر وجود داشت طلسم هایی بود که گفتیم، تعداد آن ها چهارده طلسم بود. هفت عدد آن در قسمت شرقی کاخ و به شکل دخترکان و هفت عدد دیگر آن در قسمت غربی کاخ به شکل نوجوانان، همه آن ها لخت و عریان بودند. مردم این شهر وقتی که لشکر دشمن به آن ها حمله می کرد، آن طلسم ها را برمی داشتند، آن گاه مردان را میان زنان قرار می دادند به دست آن ها شمشیر و به دست زنان سپری می دادند، گویی که زنان به مردان و مردان به زنان اشاره می کنند و گویا با آن شمشیرها با هم می جنگند، پس افراد لشکر دشمن به اشتباه می افتادند و یکدیگر را می کشتند و هیچ کس از آن ها نجات پیدا نمی کرد. آن گاه اهالی شهر بیرون می آمدند و بدون درگیری و کشتار غنایم جنگی را جمع آوری می کردند.

چون بنی اسرائیل در شهر اُحیم ساکن شدند، بخت النصر خشمگین شد.

آن گاه یک فیلسوف فلسطینی چاره ای برایش اندیشید تا این که آن طلسم ها را باطل کرد. آن گاه بخت النصر به زور شمشیر وارد

هزار تن از بنی اسرائیل را کشت. اما این کشتار او را قانع نکرد و آن سرزمین را چنان ویران کرد که کسی در آن نماند، پس فیلسوف را خواست، به او گفت:

«من می خواهم این زمین را خراب کنم تا هیچ کس داخل آن نشود». فیلسوف به او گفت: «چشم، پس نقشه ای کشید و نطفه های مردان و زنان را جمع کرد و آن ها را با مقداری از گیاهان، که علم گیاه شناسی را خداوند به او داده بود، مخلوط کرد. سپس آن را در ساحل رود نیل دفن کرد. آن گاه از آن کرم های بزرگی به وجود آمدند و آن کرم ها بزرگ شد، سپس حیوانی از آن ها به وجود آمد که گفتار نامیده می شد و آن افعی است بر هیئت و شکل سوسمار [پ ۱۸ ۷] جز آن که به جسم از آن کوچک تر ولی پهن تر است، دمی کوتاه و چهارپا دارد که مانند سوسمار به وسیله آن پاها راه می رود. هر کس او را ببیند بی درنگ می میرد. هنگامی که این حیوان در سرزمین أحمیم زیاد شد، آن زمین از سکنه خالی گشت و هیچ کس در آن باقی نماند. آن گاه چهل سال به بیابانی متروک و بی آب و علف مبدل گشت. چون بخت النصر در گذشت و پسرش جانشین او شد و وصف زمین أحمیم را شنید و از حسن آن آگاه شد، مشتاق دیدن آن و رفتن به آن جا گردید. سپس فیلسوف را فراخواند و به او گفت: «برای داخل شدن به شهر أحمیم و دیدن دروازه های آن جا چاره چیست؟» فیلسوف به او گفت: «چشم، آن امر مشکلی است ولی یک سال به

من مهلت بدهید...». پس چون یک سال گذشت، فیلسوف دستور داد که تعداد زیادی جغد و شاهین جمع کنند، و چون جمع آوری شد دستور داد تا هر روز عده ای از مردم وارد آن سرزمین شوند و هر اسب و سواری یک شاهین همراه خود ببرد. وقتی به سرزمین أحمیم رسیدند و آن حیوانات «کفتارها» افعی ها آشکار شدند، آنان (به هنگام روز) شاهین ها را رها کردند، شاهین ها آن حیوانات را به سختی زخمی کردند، شب نیز جغدها را رها کردند، آنان نیز همین کار را کردند، سی روز نگذشته بود که تمام آن حیوانات (افعی ها) را از بین بردند و از آن ها چیزی باقی نماند اگر بود در سوراخی یا چاهی یا ویرانه ای پنهان شده بود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۸

پس زمانی که پسر بخت النصر به (کاخ) بر با رسید و شگفتی ها و حسن بنایش را دید، به فیلسوف گفت: «من می خواهم در این سرزمین اقامت کنم».

فیلسوف به او گفت: «این زمین به حالت پیشین خود بر می گردد، ولی تا وقتی که این شاهین ها و جغدها باقی باشد، قابل سکونت است. پس فرمان بده که حتی یکی از آن ها را شکار نکنند زیرا این پرندگان این حیوانات (افعی ها) را نابود می کنند و این زمین را آباد می سازند».

شرح این فیلسوف و چاره او برای باطل کردن طلسم ها و تدبیر او در مورد نطفه های مردان و زنان و همچنین گرفتن پرندگان این حیوانات را به اختصار بیان کردیم. همچنین در سرزمین أحمیم مارهای بزرگ بسیاری هستند که دارای پا و تاج می باشند. گفته اند؛ بر با بزرگ أحمیم از بناهای حضرت ادریس (ع) است که در زمان طوفان

نوح (ع) سالم باقی ماند. این سرزمین به سبب [پ ۱۹ ۲] ضیع (افعی ها) که مؤلف وصف کرده چندان آباد نشده است ولی اکنون تعداد کمی از آن (افعی ها) باقی مانده است. هرکس الآن به آن صحرا برود و یکی از آن حیوانات (افعی ها) را ببیند بعد از ساعتی می میرد.

قوس

۸۲- همچنین در ساحل رود نیل و در قسمت بالای شهر أحمیم، به فاصله هشت روز راه شهر قوس قرار دارد که از توابع مصر است. از این شهر مردم به عیذاب که در بیابان قرار گرفته و راه عربستان است، می روند. طول این بیابان هجده روز راه است و در آن آب پیدا نمی شود مگر در سه چاه، چاه اول

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۹۹

«بئر بقش» نامیده می شود. و چاه دوم «بئر الجیش» خوانده می شود. آب این چاه شگفت ترین آب هاست، بدین گونه است که اگر کسی از آب آن بنوشد، بلافاصله خود را خیس می کند (منظور ادرارش می گیرد). ما به جهت شهرت این چاه به اختصار آن را بیان کردیم. چاه سوم «بئر الجیب» نامیده می شود، که آخرین چاه این بیابان است.

۸۳- شهر قوس از همه شهرها بیش تر نیشکر دارد و از آن جا به کشورهای مصر و عربستان و حبشه شکر صادر می شود و نیز از آن جا به بیابان عیذاب می روند و در شمال (بالای) این شهر، شهر دارمریه قرار دارد.

نیل

۸۴- از شگفتی های کشور مصر، نیل است و آن رودی بزرگ است که از کوه قمر (جبل القمر) که روی خط استوا قرار دارد، چنان که گفته آمد، بیرون می آید. از شگفتی های این رود «نیل» این که همه رودهای قسمت آباد زمین، از مشرق به مغرب یا از مغرب به مشرق یا از شمال به جنوب جریان دارند به جز رود نیل در مصر که از جنوب به شمال در جریان است، و خط استوا را که کمر بند زمین است می شکافد و به سوی بیابان و حبشه و کوکو جاری

الجغرافیه / ترجمه حسین

می شود. آن گاه به شهر اُسوان [پ ۱۹ ۷] در سرزمین مصر می رود تا این که در نزدیکی شهرهای تنیس و دمیاط و اسکندریه به دریای مدیترانه می ریزد. از شگفتی های رودخانه نیل این است که وقتی آب رودهای قسمت آباد زمین خشک می شود، آب آن زیاد می گردد و از مجرای خود بالا آمده و روی زمین جاری می گردد تا این که پهنای آن از هر دو سو به اندازه بیست میل بیش تر یا کم تر می رسد و آن بستگی به بلندی و پستی زمین دارد.

۸۵- از شگفتی های دیگر نیل، اسب آبی است و آن حیوانی است که در آفرینش شبیه اسب است، جز آن که سر او شبیه گاو نر است و دو شاخ دارد.

این حیوان از چهارپایان آبری است، لیکن به خشکی می رود و به کشت و زرع و درختان انگور و هرچه که بتواند باغ ها را آسب می رساند. گاهی اوقات اسب ها و سگ های تازی او را دنبال می کنند ولی به او نمی رسند و اسب آبی خود را به داخل رود نیل می اندازد. این حیوان در نیل به کشتی های بزرگ و کوچک حمله می کند و به آن ها شاخ می زند و موجب تغییر جهت کشتی می شود و (گاهی) یک پایش را داخل قایق می کند و آن را غرق می کند.

بیش ترین جایی که این حیوان هست، از بالای شهر اُسوان تا شهر قوس است.

اما از شهر قوس تا آخر رود نیل این حیوان وارد نمی شود زیرا آن جا طلسم شده است.

۸۶- همچنین از شگفتی های این رود [نیل] یک نوع ماهی است که «ذات القرون» ماهی شاخ دار نامیده می شود، این ماهی یک رطل وزن دارد. سر این حیوان شاخ های تیزی دارد. چون

در تور گرفتار آید شاخ هایش راست می گردد و اگر کسی به شاخش بخورد می میرد. مگر آن که شکمش را بشکافند

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۱

و از پیه آن روی محل ضربه «زخم» بگذارند. چنان چه پیه ماهی دیگری را روی محل ضرب دیده (یا زخم) بگذارند، خوب نمی شود. این ماهی در سرتاسر کشور مصر وجود دارد و به هر کسی ضربه بزند شخص می میرد، مگر این که کاری را که گفتیم انجام دهد.

تمساح و گاومیش

۸۷- همچنین از شگفتی های رود نیل تمساح است و آن حیوانی است که بزرگ و کوچک دارد، دارای دهانی دراز است که یک سوم بدنش را تشکیل می دهد. دم درازی هم دارد که یک سوم، دیگر بدن او را تشکیل می دهد و خود بدنش هم یک سوم آخر بدن او را تشکیل می دهد. تمساح بزرگ در دهانش صد و چهل دندان [پ ۲۰] یا بیش تر دارد، و تمساح کوچک نیز دست کم چهل دندان دارد. این حیوان چهار پا دارد که به وسیله آن ها مانند سوسمار، روی شکم می خزد، این حیوان از چهارپایان آبری است. گاهی اوقات به خشکی می رود و به کشت و زرع و درختان انگور آسیب می رساند، به گوسفندان و گاوها هم حمله می کند و بزّه و گوساله ها را می رباید و به رود نیل می اندازد.

این تمساح گاهی هم به مردان و پسر بچه هایی که برای شنا و پاکیزگی داخل نیل شده اند حمله می کند و آن ها را می گیرد، به طوری که دیگر اصلا دیده نمی شوند. گفته اند که، این حیوان گوساله گاومیش را می گیرد و آن را به رود نیل پرتاب می کند، آن گاه مادر گوساله اگر نزدیک به آن باشد خود را به آب انداخته

و فرزندش را نجات می دهد.

۸۸- گاو میش ها از نوع گاو هستند. گردن های درازی مانند شتر دارند. این حیوان را از حبشه به مصر می آورند. نژاد این گاو میش ها به گاو های سند و هند و چین می رسد، این ها چهارپایان آنانند و بر آن ها سوار می شدند. از شگفتی های این حیوان است که اگر جزئی از بدن آن ها داخل خانه ای شود،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۲

مگس ها از آن جا فرار می کنند. از شگفتی های دیگر این حیوان آن که در خشکی زندگی می کند ولی داخل آب هم می شود و دو تا شش روز در آب می ماند. در کشور هند از آب بیرون می آید در حالی که آب روی بدنش باقی نمی ماند. این حیوان در غیر از هند اگر بیش از یک روز در آب بماند تلف می شود، چون که آن، آب ها شور و تلخ است.

۸۹- اما تمساح در سراسر رود نیل پیدا می شود به جز شهر اسیوط که دوازده فرسخ بالای این شهر و دوازده فرسخ پایین آن تمساح دیده نمی شود.

به این شهر «اسیوط» هرگز تمساح وارد نمی شود زیرا متقدمین از فلاسفه این محل را طلسم کرده اند. چون که از وجود تمساح بر مردم مصر ترسان بودند، چه تمساح ها به آن ها آسیب زیادی می رساندند. هرگاه تمساح از این مکان بگذرد، می میرد و به پشت می افتد، آن گاه پسر بچه ها با آن بازی می کنند.

ما برخی از شگفتی های نیل را خلاصه کردیم. سرانجام رود نیل در پایین مصر به مسافت شش روز راه نزدیک شهر دمیاط به دریای مدیترانه می ریزد.

همچنین شاخه دوم این رود نزدیک شهر تنیس و شاخه سوم آن نزدیک شهر اسکندریه به دریا می ریزد و این شاخه رود نیل تنها زمانی جاری می شود که

آب خلیج (اسکندریه) کم شود و آب رود نیل زیاد شود. پس در این هنگام از اسکندریه کشتی‌ها و قایق‌ها به طرف مصر حرکت می‌کنند و فاصله اسکندریه تا مصر از راه خشکی پنج روز و از راه آبی نیل حدود شش روز است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۳

اسکندریه

۹۰- اسکندریه شهر بسیار بزرگی است بر کرانه دریا و از شگفتی‌های زمین است. گفته‌اند که آن را اسکندر بن فیلیپوس بنا کرده و به همین جهت به نام او نامگذاری شده است. این شهر بر روی چهار مجسمه بنا شده است. در هر یک از ارکان آن مجسمه‌هایی از «پرنده‌گان» است. یکی از آن مجسمه‌ها به شکل شیر است، دومی به شکل گاو نر، سومی به صورت عقرب است.

چهارمی به شکل انسان است [پ ۲۰۷]. شگفتی‌های مشهور این شهر اعم از غارها و بناهای زیرزمینی بیش تر از روی شهر است. در این غارها راهروهایی وجود دارد که از سنگ مرمر رگه دار ساخته شده است. درازای راهروها (یا تونل‌ها) یک یا دو یا سه فرسخ است و تودرتو هستند و به یکدیگر راه دارند، چندان که کسی بدون چراغ و نشانه‌ای که به وسیله آن بفهمد از کجا داخل شده است، وارد آن‌ها نمی‌شود. در مسیر این راهروها مجسمه‌هایی از سنگ مرمر خوش ساخت و محکم دیده می‌شود. این مجسمه‌ها رنگ‌ها و خصوصیات مختلفی دارند و به شکل حیواناتی مانند پرنده‌گان و جانوران وحشی و شتر و گاو و گوسفند و حتی انسان می‌باشند در این راهروهای زیرزمینی، خانه‌های زیادی پیدا می‌شود که در آن‌ها اموال و ذخایری وجود دارد.

۹۱- در این راهروهای زیرزمینی قبرها و

تابوت های زیادی وجود دارد که برخی از آن ها از جنس طلا یا نقره یا مس یا آهن یا مرمر هستند. در هر یک از این قبرها جسد یک انسان است، همانند همان روزی است که مرده، و هیچ چیز آن تغییر نکرده است. بعضی از آن ها پوست شان به استخوان شان چسبیده الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۴

و روغن مومیایی آن ها در تابوت ریخته است. از این تابوت ها مومیا بیرون می آورند که روغن های مومیایی این مردگان است. پزشکان این مومیا را برای کسی که لاغر شده یا استخوانش شکسته تجویز می کنند. آن روغن برای او بسیار منفعت دارد و به اذن الهی او را شفا می دهد. گاهی همراه این مردگان گردن بندهایی از طلا- و مروارید و یاقوت و پارچه های رنگینی از طلا- و نقره وجود دارد که هر یک از آن ها (نشان دهنده) شأن و منزلت آن مرده در دنیا بوده است. در گردن اکثر این مردگان صلیب دیده می شود و این نشان می دهد که آنان کیش مسیح داشته اند. همچنین در بیش تر آن مقبره ها، سنگ قبرهایی از طلا و سنگ مرمر وجود دارد که با خط یونانی که خط رومیان قدیم است بر روی آن ها نوشته شده: «این قبر فلان پادشاه است که این مقدار عمر کرده است». و «این قبر فلان بطریق، فرمانده ارتش روم است که این قدر عمر کرده است». و «این قبر فلان اسقف است» و روی هر قبر مقام و مرتبه آن شخص و کارهایی که در دنیا انجام داده نوشته شده است. چه بسا جماعتی که در راه شناخت این شگفتی ها جان خود را از دست داده اند [ب ۲۱] و خبر و

اثری از آن‌ها پیدا نشد.

۹۲- از شگفتی‌های شهر اسکندریه این که تمام خانه‌ها دارای آب انبار (یا ماجن) است. ماجن (آب انبار) به زبان قبطی دالان زیرزمینی است. هرگاه رود نیل طغیان کند و آب به آن‌ها برسد. از آب رود نیل به آن آب انبارها می‌برند و چه بسا تا سال بعد (آن آب) کفایت می‌کند.

۹۳- ابن جزّار در کتاب عجائب الارض گفته است: زمانی که اسکندر از ساختن این شهر فارغ شد کسی نمی‌توانست در این شهر راه برود مگر این که به چشمانش پارچه‌ای بسته باشد و آن به جهت شدت سفیدی و درخشندگی آن بود.

۹۴- مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف آورده است که: اسکندریه به دست

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۵

اسکندر بن فیلیپوس بنا نشد، بلکه آن را برخی از بطلمیوسیان ساخته‌اند که بطلمیوس یکی از آنان است، و این نام بطلمیوس را جز بر بزرگ یونان نمی‌گذاشتند. همان‌طور که بزرگ فارس را کسری، بزرگ روم را قیصر و بزرگ ترکان را خاقان می‌نامیدند.

۹۵- تاریخ نویسان نوشته‌اند که غارها و دالان‌های زیرزمینی شهر اسکندریه به مصر و دو هرم (مشهور آن) می‌رسد، و در آن‌ها اسرار و گنج‌هایی است که تعداد آن‌ها به شماره نمی‌آید، مردم مصر و اسکندریه گنج‌ها و اموال زیادی را از آن‌جا بیرون می‌آوردند. چه افراد بسیاری به واسطه آن‌ها ثروتمند شدند، ولی بیش‌تر آن‌ها در این راه جان خود را از دست دادند.

مناره اسکندریه

۹۶- از شگفتی‌های شهر اسکندریه برج مشهور آن است که در دنیا از شگفتی‌ساخت برخوردار است. ارتفاع آن از زمین سیصد ذراع، و دور آن نیز همین مقدار است، این مناره از تمام ساختمان‌های

۹۷- مسعودی ادعا کرده است که یکی از وزرای مهدی چهارمین خلیفه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۶

بنی عباس، در شهر اسکندریه به زندان افتاد. پس ماه رمضان فرارسید. وی به غلامش دستور داد که بالای مناره رود و زمانی که خورشید غروب کرد سنگی از آن بالا بیندازد. وزیر هم در پایین مناره منتظر رسیدن سنگ نشست. آن گاه غلام آن چه را که مولایش دستور داده بود، انجام داد، پس سنگ هنگامی به پایین رسید که شفق (یا غروب) از بین رفته بود، پس وزیر این امر را دلیل بر ارتفاع برج گرفت.

۹۸- [پ ۲۱ ۷] مسعودی آورده است که یک سوم اول این مناره (از بالا) چهار گوش، و یک سوم میانی آن مدور «گرد»، و یک سوم آخر آن «در پایین» هشت ضلعی است و این مناره به شمار روزهای سال خانه دارد و در بالای آن آینه ای بزرگ است. ابن جزّار ادعا کرده است که این آینه از فاصله بسیار دور کشتی ها را می سوزاند. ولی مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف نوشته است که این مناره کشتی ها را نمی سوزاند، بلکه مردم شهر اسکندریه در این آینه کشتی هایی را که از قاره اروپا و سرزمین ارمان (ارمن) و جزایر دریا مانند جزیره صقلیه و اقریطش و عراق و غیره به سوی آنان می آمدند، می دیدند.

آن ها کشتی ها را از مسافت سه روز راه یا بیش تر می دیدند. و بدین ترتیب خودشان را قبل از رسیدن دشمن آماده می کردند. به نوشته مورخان، جنس این آینه از چوب است که روی آن با روغن های خوبی جلا داده شده و از ظرافت و استحکام خوبی برخوردار است. این آینه

خمیده است و صاف نیست، قطر آن شانزده ذراع و دور تا دور آن حدود پنجاه ذراع است. همچنین

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۷

گفته اند که جنس آن از آهن است. اما اگر از آهن بود زنگ می زد و دگرگون می شد و در این صورت کسی نمی توانست به سبب ارتفاع مناره در آن چیزی را ببیند. عده ای از مردم این منطقه به ما خبر دادند که جنس این آینه از چوب است و شکسته شده آن داخل مناره قرار دارد.

۹۹- ما علّت خراب شدن این مناره را به اختصار بیان کردیم، و اکنون می گوئیم که از بین رفتن این مناره به دست قسطنطین بن میلا، حاکم قسطنطنیه بزرگ صورت گرفته است، بدین ترتیب که او به حيله مردی یهودی را به سوی این مناره فرستاد، و آن مرد اموال و اندوخته هایی را در کوزه های مسی و آهنی پوسیده و کهنه قرار دارد و آن ها را در مناره دفن کرد تا کسی متوجه آن ها نشود، سپس نزد حاکم شهر اسکندریه آمد و به او گفت:

«من [ب ۲۱] مردی هستم که به دینه ها و نهفته های زمین آگاهم. من به یقین می دانم که در این مناره اموال و گنج هایی بی شمار است که مقدار آن ها را جز خدای سبحان نمی داند. پس اگر به من اجازه دهی ثروت هایی را از آن برایت بیرون می آورم». آن گاه حاکم نمایندگان را همراه او فرستاد و یهودی به آن ها دستور داد که از بالای مناره شروع به کندن کنند. پس گنج هایی را که خود پنهان کرده بود. برایشان بیرون آورد. از آن پس پیوسته هر روز از دینه هایش برای ایشان بیرون می آورد تا

آن که توانست بر لولاهای آینه و چگونگی حرکت آن‌ها دست یابد. آن‌گاه آینه را به زمین انداخت، و شبانه گریخت. این مناره بر زبانه‌ای از خشکی که داخل دریا بود قرار داشت. ما اخبار درست و مشهور شهر اسکندریه را بیان کردیم و اینک اخبار مناطق باقی مانده این ناحیه را بیان می‌کنیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۸

تَیس - فِیوم - دمیاط

۱۰۰- یکی دیگر از شهرهای مصر تنیس است که بر ساحل دریا واقع است، میان آن و اسکندریه بر کرانه دریا چهار روز راه است.

۱۰۱- شهر فِیوم از ساخته‌های یوسف (ع) بوده و امروز ویران است. میان این دو شهر (اسکندریه و تنیس) قرار داشته است. و (جایگاه) این شهر زمینی بود که وقتی پادشاه، او (یوسف) را از حاجبی برکنار کرد، آن (زمین) را از پادشاه گرفت، در حالی که این زمین ویرانه‌ای بود، نه آبی داشت و نه چراگاهی. پس پادشاه به یوسف گفت: «چه احتیاجی به آن داری؟» یوسف فرمود: «من و بنی اسرائیل در آن زندگی می‌کنیم». آن‌گاه پادشاه به اصحابش گفت: «اکنون بی‌عقلی و کوتاه‌فکری این مرد را به درستی دریافتم، چرا که زمینی را خواست که گیاه و علف و مرتعی در آن نیست». پس یوسف (ع) به او فرمود: «درمانش می‌کنم [آبادش می‌کنم] شاید پروردگارم برایم مبارک گرداند». گفته‌اند: هنگامی که آن را گرفت، آبادش کرد و با روشی نیکو و تدبیری خدایی به آن جا آب آورد. هنوز یک سال نگذشته بود که مالیات آن به صد هزار دینار رسید، و هنوز ساخت شهر تمام نشده بود، که مالیات آن به یک میلیون دینار طلا رسید. بدین سبب (ضرب

المثل) زدند؛ مردی می گوید:

«اگر قرار است چیزی به من بدهی، مالیات فیتوم را بده.» در آن هنگام پادشاه گفت: «این مرد چقدر عاقل است، به راستی که عقل او بیش تر از عقل ماست و رأی او بهتر از رأی ماست. اگر به من خیانت نکرده بود، برکنارش نمی کردم و به او چیزی نمی گفتم بلکه برمی گشتم و حاجبی را دوباره بدو می دادم.»

گفته اند که این پادشاه همان فرعون زمان موسی (ع) است، و دلیل آن فرموده

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۰۹

خداوند متعال است که: «یوسف را از قبل با دلیل های روشن برای شما فرستادیم». نام این پادشاه «ریان» بود.

۱۰۲- همچنین است شهر دمیاط که آخرین شهر مصر است. در آن عمامه های خوبی بافته می شود که با نقاشی هایی تذهیب شده است [پ ۲۲ V]، و در همه جای زمین از شرق گرفته تا غرب، جز در آن جا یافت نمی شود و از آن جا به شرق و غرب صادر می شود.

۱۰۳- مردم مصر و اشراف آن، فرومایه ترین و بخیل ترین مردم بر اموالشان هستند، در حالی که بیش تر آن ها نیکوکارند. مصر باغ های بسیار دارد و مصریان بسیاری از میوه ها و غذاها را دارند. کم ترین میوه ایشان انگور است و بیش ترین میوه ایشان خرما و موز می باشد. عسل در آن جا کم است مگر آن چه که از روم و شام به آن جا برده می شود.

۱۰۴- مصر دروازه مغرب است، و از آن جاست که چیزهای کمیاب هند و سند و عراق به سرزمین افریقیه و اندلس صادر می شود. ما توضیحات خود را در مورد بخش دوم این قسمت آباد زمین آوردیم و اینک به ذکر بخش سوم از قسمت آباد زمین می پردازیم. مساحت این بخش

از زمین سه هزار و چهار صد فرسخ است و خداوند بر غیب آگاه تر است.

جزء سوم

اشاره

-

ناحیه اول: غزنه

اشاره

۱۰۵- بدان- ان شاء الله خداوند ما و تو را هدایت کند- که این بخش وسیع،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۰

شامل سرزمین هایی است که به سه ناحیه تقسیم می گردد:

ناحیه اول: محدوده آن از فارس تا بصره است. از شهرهای آن یکی شهر غزنه است، که بزرگ ترین شهر این قسمت آباد زمین است. گفته شده که پیرامون آن سیصد فرسخ است که برابر با نهمصد میل می شود و سی روز راه است. این شهر به باغ ها و بوستان ها احاطه شده است و کار و کسب در آن بسیار است. انتهایش در جنوب آغاز سرزمین چین، و انتهایش در شمال سرزمین اهواز و پایانش در مشرق دریای بزرگ است.

۱۰۶- در این منطقه فیل های بسیاری وجود دارد. همچنین در آن جا قطرب یافت می شود و گفته اند که قطرب در سرزمین پارسیان است و آن چیزی است شبیه به آن گولی است که در بلاد یمن وجود دارد. عرب در اشعار و سخنانش از گول یاد کرده است، و آن چیزی شبیه جنّ است که در بیابان ها برای بیننده متصوّر می شود [به چشم می آید] و بر انسان حمله می کند و او را قلقلک می دهد (مضطرب و پریشان می کند) تا بمیرد. همچنین گفته شده است که: آن بلا و بدبختی است که از خون کشته شدگان زاییده شود، بنابر آن چه عرب بیان کرده است. و خداوند داناتر است. مسعودی گوید: «در سرزمین فارس، قطرب (گول) در بیابان ها بر انسان هجوم می برد و با او

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۱

ازدواج می کند. اگر انسان از دست او خلاص شود و میان او و گول جدایی افتد، نجات یافته است، و

اگر غول با او درآمیزد می میرد و هرگز زنده نمی ماند».

سمندل

۱۰۷- [پ ۲۳ ۲] در این ناحیه شهر قند که سرزمین کافران است قرار دارد که جزء سرزمین چین بشمار می رود. و آن شهر بزرگی است که در آن سمندل «نوعی حیوان» پیدا می شود. این حیوان از موش بزرگ، بزرگ تر است. در داخل کوزه شیشه گری به وجود می آید، خوراک او آتش و از مواد آتش زا «یا شعله های آتش است». این حیوان با تله های آهنین شکار می شود و اگر از آتش خارج شود و در مجاورت هوا قرار گیرد بعد از ساعتی می میرد، همچنان که ماهی بیرون از آب می میرد. بعضی پنداشته اند که این موجود بدون تولید مثل به وجود می آید. اما گفته اند که تولید مثل می کند، به این استدلال کرده که اگر شکار شود نر و ماده در آن یافت می شود. اما دلیل آن کس که گوید، این حیوان موجودی است که تولید مثل ندارد، این است که اگر تولید مثل می کرد، انواع مختلفی پیدا می کرد، چنان که طبیعت سایر حیوانات چنین است، بنابراین، این حیوان بدون تولید مثل به وجود می آید. این حیوان کرکی مانند فنک (یا روباه) دارد که سفید آمیخته به سبز است و از آن دستمال هایی درست می کنند که پادشاهان بعد از غذا دست های خود را با آن پاک می کنند. این دستمال وقتی آلوده یا چرکین می شود، چنان چه با آب و صابون شسته شود بر چرکی آن افزوده می گردد و شستن آن فقط به این صورت است

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۲

که آن را در آتشدانی قرار دهند، آن گاه آلودگی و چرکی آن می سوزد و پاکیزه تر از قبل می شود. چنان چه از این کرک فتیله ای درست می شود

و یک طرفش را با روغن آغشته و درون روغن فرو می برند همچنان آتش آن شعله ور می ماند تا این که روغن آن تمام شود و فتیله صحیح و سالم باقی می ماند. این دستمال ها به بلاد اندلس و مغرب صادر می شود و پادشاهان آن را به یکدیگر هدیه می دهند.

خورنق - تستر - سدیر

۱۰۸- همچنین شهر خورنق، که شهری با بناهای بسیار بزرگ و خوش ترکیب است و از آن جا که کاخ معروف خورنق در آن قرار دارد، بدین نام خوانده شده است. گفته شده که این شهر همان خورنق است.

۱۰۹- [پ ۲۳ V] همچنین شهر تستر (شوشتر) که در آن لباس معروف به تستری تولید می شود و بدان جا منسوب است. این شهر در کنار رودخانه معروف به تستر «شوشتر» قرار دارد، در کنار این رودخانه ریواس فارسی فراوان و صندل و برخی گیاهان سرزمین فارس یافت می شود.

همچنین در کنار این رودخانه «سدیر» که از بناهای بزرگی است که دارا

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۳

پسر دارا ساخته، قرار داشته است. گفته شده که سدیر از بناهای شاپور بوده است.

۱۱۰- همچنین شهر اصفهان، که لباس اصفهانی بدان منسوب است و آن نوعی لباس گلدوزی شده است، و از این شهر بنگ (نیز) صادر می شود.

۱۱۱- و شهر اهواز همان مکانی است که مهلب بن ابی صفره در آن جمعی از خوارج را از زمان امارت حجاج بن یوسف کشت. و مردمان این سرزمین به «ازارقه» معروفند. مردم این شهر «اهواز» پیرو فرقه های مختلف دینی هستند و بسیاری از مذاهب از میان آنان پدیدار شده است. مردم این شهر اهل نفاق و بدبختی هستند، آب بسیار شور و تلخی دارند، بد اخلاقند و

اشاره

۱۱۲- مرزهای ناحیه دوم از شهری واقع در این مکان (؟) تا شهر سرّ من رای (سامرا) است که شهری از شهرهای عراق و از بناهای معتصم است.

۱۱۳- همچنین شهر بصره در این ناحیه قرار دارد و از جمله شهرهایی است که عمر بن خطاب (رضی) دستور داد تا احنف بن قیس آن را بنا کند، و آن بهترین شهرهای عراق است زیرا در همه جای عراق آتش و بت و صلیب الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۴

پرستیده شد ولی در شهر بصره نه بتی پرستیده شد و نه بت ها در آن راه یافتند.

این ناحیه در روزگار حکومت پارسیان یکی از آبگیرهای دجله بود ولی هنگامی که اسلام ظهور کرد آن برکه خشک و شهر بصره در آن جا بنا شد و علم دانش (مباحث علمی) از همه شهرهای خدا در آن جا بیش تر است. از این جا «بصره» علم نحو و عروض، و مذاهب برتر و دقت نظر در تمامی علوم انتشار یافت. درباره این شهر از حضرت رسول (ص) نقل شده که «خداوند در هر شب به این شهر نظر می افکند».

۱۱۴- از (دیگر) شهرهای این ناحیه [پ]

۲۴] شهر کوفه است که پایتخت عراق بود و به قدمت شناخته شده است. گفته اند، این شهر از بناهای پارسیان است که در زمان نمرود بن کنعان ساخته شد. همچنین گفته شده که از بناهای شاپور، پادشاه ایران است. در این شهر علی بن ابی طالب (ع) خلیفه بود و (شهر قدیمی آن «حیره» مطمح نظر پادشاهان ایران بوده است. از آن جا (کوفه) پارچه های خز و حریر و عمامه ها و ردهایی از خز به سرزمین های یمن

و چین و هند صادر می شود. همچنین از آن جا شکر و عطر صادر می شود. کوفه فقیهان و دانشمندان و پیشوایانی دارد، و در کنار رودخانه فرات قرار گرفته است.

۱۱۵- همچنین شهر بغداد که معروف به مدینه السّلام است در این ناحیه قرار دارد. منصور عباسی ساختن آن را شروع کرد و پس از او هارون الرشید آن را به اتمام رسانید و در روزگار هارون الرشید در قسمت آباد دنیا، شهری از نظر امنیت و آسایش و وسعت و رفاه و عزّت و سروری و بزرگی به پای آن نمی رسید. شکوه و عظمت و قدرتی که بغداد در دوران هارون به خود دید

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۵

برای هیچ یک از پادشاهان بعد از او حاصل نشد، طول این شهر بیست و یک میل و عرض آن به نه میل می رسید، ساختمان های نیکو و کاخ ها و باغ و بوستان ها و تاکستان هایی در آن بود، که قبل از آن در هیچ شهری نبوده است.

هارون الرشید در این شهر با فخر و بزرگواری و عدالت و استواری تاج گذاری کرد و چنان از این شهر و سرزمین آن سود برد که هیچ پادشاهی قبل از او چه در دوره کفر و چه در دوره اسلام از لحاظ رفاه و خوشگذرانی و اقتدار بر دشمنانش بر او پیشی نگرفته است.

جنگ قسطنطنیه

۱۱۶- او (هارون) آخرین پادشاهی است که با مردم شهر بزرگ قسطنطنیه جنگید و از خلیج عبور کرد. از جمله کسانی که برای فتح این شهر جنگیدند کسری انوشیروان بود که حکایتی بس طولانی دارد و ما به خاطر شهرتش آن را خلاصه کردیم، پس چون آن را محاصره

کرد و به تصرف آن همت گماشت، مردم آن شهر با او متفق شدند که آتشکده ای بنا بر دین او در آن بسازند.

پیوسته آتش آن آتشکده شعله ور بود تا این که اسلام منتشر شد و کسری انوشیروان در گذشت [پ ۲۴ ۷] و پادشاهی فارسیان تمام شد و آن خانه ویران گردید.

۱۱۷- در اسلام و در خلال خلافت بنی امیه، مسلمة بن عبد الملک بن مروان، برای تصرف آن (قسطنطنیه) جنگید پس آن را محاصره کرد و حکایتی طولانی برایش رخ داد که ما به خاطر شهرتش آن را خلاصه کردیم. در همین جنگ بود که ابو عبیده بن جراح (رض) مرد. او از صحابه بزرگوار و یکی از

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۶

ده تنی بود که با حضرت محمد (ص) در زیر درخت بیعت کردند. مسلمة او را در مقابل دیوار قسطنطنیه دفن کرد و رومی ها از آن روز تا کنون چراغ هایی را بر آن (آرامگاه) روشن می کنند.

۱۱۸- سپس بعد از آن همچنان که وصف کردیم هارون الرشید بر سر آن (قسطنطنیه) جنگید، و ان شاء الله در جنگ چهارم فتح می شد.

۱۱۹- هارون الرشید مانند اسمش رشادت داشت و در هنگام خشم بردبار بود، در بخشش گشاده دست بود و به دنیا و آخرتش آگاه بود. در میان خلفای بنی عباس کسی مانند او دارای نظر محکم و قاطع و سعی و تلاش فراوان نبود.

او در کار خلافت با وزیرش جعفر بن یحیی برمکی رایزنی می کرد تا این که رشید بر جعفر و همه برامکه غضب کرد، همان گونه که در حکایتی مشهور آمده است.

۱۲۰- در زمین بغداد قبل از ساختن این شهر (بغداد) جز پلی که روی دجله در

آن زمان بود و دیر معروف به عبدون عمارت دیگری وجود نداشت. در سرزمین عراق خوش تر از آب و هوای بغداد نیست، چندان که قاضی بن عریف هنگامی که قصد خروج از بغداد به سوی اندلس کرد گفت:

وزن [البسیط]

(ترجمه شعر)

چگونه از بغداد کوچ کنم در حالی که دو هوای مقصور و ممدود در آن جمع است

این شهر در مدّت حکومت محمد امین (فرزند رشید) در هنگام جنگ با برادرش مأمون خراب گردید و او در همان جا کشته شد. و ما ان شاء الله به قدر کافی در باب اخبار بغداد بیان کردیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۷

موصل و حلوان

۱۲۱- همچنین شهر موصل به قدمت مشهور است. گفته اند که از بناهای پیشدادیان است و نیز گفته شده که از بناهای کلدانی هاست که از نسل «اسباط» هستند و آن ها سریانی می باشند. در این شهر نوعی لباس نازک به نام اشکرنات نازک می بافند که در قسمت آباد زمین جز در آن جا یافت نمی شود، و آن لباسی است نازک تر از حریر که تار و پود آن از پنبه است. انواعی از این لباس در سرزمین عراق بافته می شود. اما به خوبی این لباس نبوده است.

۱۲۲- شهر حلوان نیز در همین ناحیه است و آن از بهترین شهرهای عراق است و بسیاری از چیزهای کمیاب عراق در آن می باشد. به نزدیکی این شهر کوهی موسوم به «ری» قرار دارد و در این کوه قلّه های بزرگ و آتشفشانی موجود است که آتش آتشفشانی آن در طول زمان شعله ور است [پ ۲۵]، و گاهی زبانه می کشد و گدازه های بزرگی پرتاب می کند که هرکس از دور ببیند از آن فرار می کند.

۱۲۳- آتشفشان های قسمت

آباد دنیا در چهار مکان وجود دارد: یکی در جزیره ای از جزایر هند، دومی در جزیره سیسیل، و دو تا هم در سرزمین عراق که یکی از آن دو در کوه حلوان و دیگری در کوهی که میان بغداد و سرّ من رای (سامرا) است، قرار دارد.

۱۲۴- به نزدیکی این کوه در طرف مشرق، خوارزم و شهر سجستان است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۸

۱۲۵- اهالی این ناحیه (عراق) آشناترین مردم با آلات موسیقی و نوازندگی هستند و انواع آلات موسیقی مانند؛ عودها نوعی آلت موسیقی، نغمه های ساز، نی ها و گیتارها و زنگ ها و زلامیات و غیره تولید می کنند. این نی منسوب به مردی به نام زلام بوده که چون او پی به این وسیله برد، آن را بساخت و به نام او منسوب شده است. این نی از همه نی ها نازک تر و صدایی نیکوتر دارد و برای مردم شادی آورتر است.

۱۲۶- آن چه که در پس این شهر می آید، راه حجاز و یثرب است. در این راه چاه های معروف به چاه های زبیده وجود دارد، همان چاه هایی است که کاروان هایی که از عراق به طرف حجاز رفت و آمد می کردند، از آب آن می نوشیدند.

۱۲۷- در طرف غرب عراق کوه معروف به «ریان» قرار دارد که در مقابل شهر حیره واقع است و از شهرهای نزدیک به این کوه شهر نجران است.

۱۲۸- در پس این کوه در شمال کوه معروف «جودی» قرار دارد، که کشتی نوح (ع) بعد از طوفان بر آن فرود آمد. گفته می شود که بر قلّه این کوه بقایایی از قطعات کشتی نوح (ع) وجود دارد، و این کوه در سر راه شام واقع است.

در بین کوه «ریان» و کوه «جودی» کربلا- قرار گرفته، که مشهد حسین بن علی (ع) است. در نزدیکی رود فرات، یزید با سپاهیان فرود آمدند، او از کوفه به سمت فرات به راه افتاده بود.

اکنون به بیان ناحیه سوم می پردازیم. الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۱۹

ناحیه سوم: خراسان

اشاره

۱۳۰- مرز این ناحیه در مشرق از سرزمین غانه تا سرزمین خراسان و تا سرزمین تبت و تا بیابان قیصوم است، و دلیل این که به این نام خوانده می شود [پ]

۷

۲۵] وجود کوه قیصوم در آن است و مرز این ناحیه در مغرب پایان سرزمین موصل تا نيسابور در سرزمین فلسطین در شمال است.

۱۳۱- از شهرهای این ناحیه شهر خراسان است که از بزرگ ترین شهرهای این ناحیه می باشد و نیز شهر همدان و سمرقند و خوارزم و شهر کلود که کلدانی ها به آن منسوبند، و مرکز حکومت نمرود بن کنعان بود، و او فرعون زمان ابراهیم (ع) بود. حضرت ابراهیم (ع) در این شهر متولد شد، و در همان جا برای هدایت قومش مبعوث گردید، و در همان جا به آتش انداخته شد، از همین شهر بود که نمرود به آسمان صعود کرد و حکایتی طولانی دارد که ما به خاطر شهرتش آن را خلاصه کردیم. این شهر اکنون خراب است و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۰

مسکونی نیست، و به جز آن مکانی است که آتش ابراهیم در آن بوده که اکنون حاصلخیز است و تغییر نیافته است.

هاروت و ماروت

۱۳۲- این سرزمین ها و کوه ها به کوه قیصوم متصلند. در این کوه همان غاری است که هاروت و ماروت در آنند. و پیش از ظهور اسلام در آن جا به مردم سحر و جادو می آموختند. آموزش آن ها طبق آن چه به ما رسیده، این گونه بوده که، مرد و زن به در غار می آمدند، و این دو فرشته هاروت و ماروت را در فضای آن غار معلق می دیدند، در حالی که آن دو از بالا یا پایین به چیزی بسته نبودند، آن گاه بیننده داد

و فریاد شدیدی می کرد و از ترس می لرزید و عقلش را از دست می داد. گویند: آن دو فرشته به او می گفتند: «آیا ترسیدی؟ برگرد و به درگاه پروردگارت استغفار کن.» پس اگر بازمی گشت برایش خوب بود، ولی اگر می گفت: «باز نمی گردم، آمده ام از شما دو تن سحر بیاموزم!» آن گاه به او همان را می گفتند که خداوند تعالی فرمود: *إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ*، «لیکن ای مرد بازگرد که برای دنیا و آخرت بهتر است». پس اگر بازگردد برای او بهتر است، و اگر بگوید: «بر نمی گردم آمده ام که یاد بگیرم» به او می گویند: «یاد نمی گیری تا به خداوند کفر بورزی و در این صورت اهل دوزخی!» آن گاه اگر بگوید: «ناگزیر باید بگیرم» به او می گویند: «برو و فردا بیا که تو را یاد دهیم، پس او می رود و روز دوم نزد آن ها بازمی گردد و آن دو او را خیلی نصیحت می کنند، و چون ابا کند و مخالفت ورزد، به او گویند: «برگرد تا روز سوم» و در هر بار آن مرد داد و فریاد زیادی می کند [پ ۲۶]، پس اگر شیطان آن فتنه را برایش زینت دهد و روز سوم دوباره بازگردد به او می گویند: «ای مرد آیا وقت

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۱

آن نرسیده که از آن چه در آن هستی بازگردی؟ اگر گوید: «چاره ای جز آن نیست» به او می گویند: «اگر خداوند کسی را گمراه کند هیچ هدایتگری برایش نیست، ای فلانی برو در آن چاه بول کن»، پس آن مرد می رود و در آن چاه بول می کند. آن گاه از آلت تناسلی اش پرنده سبزی خارج می شود و به طرف آسمان پرواز می کند و در

آن ناپدید می گردد. پس آن مرد در حالی که ترسیده و وحشت کرده است، بلند می شود. سپس به او می گویند: «آن ایمان تو بود که بیرون رفت و هرگز به تو باز نمی گردد» اگر بگوید: «چیزی ندیدم» به او می گویند: «دروغ می گویی برگرد و نزد پروردگارت استغفار کن!» و اگر گفت:

«دیدم» یکی از آن دو به رفیقش می گوید: «تو به او یاد بده» و آن دومی به او می گوید: «تو کلمه ای را به او یاد بده و من کلمه دیگر را به او می آموزم!» گویند، اولی به او می گوید: «فلانی بگو چنین ...!» و دومی به او می گوید: «بگو چنین، براستی که تو به این وسیله بر چشم های مردم چیره می شوی، و خداوند به تو کمک خوبی نکرده است!» که می فرماید: *فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ...*. آن چه ما از تعلیم سحر و جادو یاد کردیم همان چیزی بود که علما بیان کرده اند. هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مبعوث شد و اسلام انتشار یافت و پیامبری منقطع گردید، و هاروت و ماروت به قیام قیامت یقین کردند و ترسیدند که کسی را تعلیم دهند، از خداوند خواستند که آن ها را از چشم های مردم پنهان سازد. پس آن سرزمین ویران شد و خداوند انواعی از حیوانات سمی را بدان جا فرستاد چندان که هیچ کس نمی تواند وارد آن جا شود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۲

سرزمین بابل

۱۳۳- در سرزمین بابل افعی های شاخ داری وجود دارد که اندازه هر شاخ بر سر آن ها به نیم وجب یا کم تر می رسد. از

شگفتی های این شاخ ها این که چاقوسازان این شاخ ها را می گیرند و برای ساختن دسته چاقوهای آهنی و فولادی به کار می برند، آن گاه این چاقوها به پادشاهان هدیه می شود، و هرگاه غذایی برای ایشان بیاورند چنان چه مسموم باشد [پ ۲۶ V] آن چاقو عرق نمی کند و اگر مسموم نباشد عرق می کند، چه غذا سرد باشد و چه گرم. به همین دلیل این شاخ ها به پادشاهان اختصاص می یابد چون کمیابند.

۱۳۴- سرزمین بابل شگفتی های بسیار دارد. در اطرافش نسناس وجود دارد که نصف آدمیزاد است، یک دست و یک پا و نیمی از بدن انسان را دارد.

اگر او دارای نیمه راست بدن باشد نر است و اگر نیمه چپ را داشته باشد، ماده است. این حیوان به زبان مردم آن سرزمین صحبت می کند. مردم او را شکار می کنند و می خورند. این موجود کرکی شبیه کرک میمون دارد. شکارچیان با اسب و شلاق آن ها را دنبال می کنند و پس از رنج و زحمت فراوان به آن ها دست می یابند. هرگاه یکی از آن ها گرفته می شود آن چه را در آن جا مخفی کرده بیرون می آورند. این حیوان از گیاهان زمین و شاخ و برگ های درخت تغذیه می کند و بیش تر در سرزمین سبت یافت می شود. و شاید این حیوان در سرزمین ترک ها که پشت سرزمین دیلم و در نزدیکی سد یاجوج و ماجوج است، یافت می شود. وادی سبت رودخانه بسیار بزرگی در

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۳

سرزمین بابل است که مردمان زیادی از بنی اسرائیل در اطراف آن زندگی می کنند.

۱۳۵- کنیزی که مسعودی از آن یاد کرده در همین سرزمین بوده است. او می گوید: «کنیز مذکور دو سر داشت با یک بدن، با دو

دهان می خورد و می نوشید. گاهی با یک دهان صحبت می کرد و گاهی با دیگری، و چه بسا گاهی با هر دو دهان در آن واحد حرف می زد. این کنیز از شگفتی های دنیا است و این تنها اندکی از قدرت خداوند متعال است.»

وادی سبت

۱۳۶- این درّه معروف به وادی سبت است و گفته می شود که آن رودخانه ای جاری از شن است. همچنین گفته شده که این رود در روز شنبه جریان ندارد.

بنابراین عبور از آن (در این روز) آزاد است، ولی در غیر روز شنبه احدی نمی تواند به دلیل شدت سرعت و جریانش از آن عبور کند. این رود از پای کوهی واقع در سرزمین بابل که به آن خلیب گفته می شود، سرچشمه می گیرد. گفته شد که در دو طرف کرانه این رودخانه دو نخل بلند وجود دارد [ب ۲۷] یکی در شرق و دیگری در غرب آن است و هرگاه شب شنبه فرارسد هر یک به طرف دیگری خم می شود، و با فرا رسیدن نیمه شب سر آن دو در میان رودخانه به هم می پیوندد، و تا ظهر روز شنبه پیوسته به همان صورت باقی می ماند. آن گاه کم کم از هم جدا می شوند تا این که هنوز روز به پایان نرسیده به حالت اول خود بازمی گردند، و این طبیعت و شیوه این دو درخت در طول روزگار و در سرزمین بابل بوده است و خداوند به راز آن آگاه تر است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۴

چاه اسکندر

۱۳۷- در نزدیکی سرزمین همدان چاهی است که اسکندر بن فیلبوس در آن جا فرود آمد، و هر یک از افرادش که به داخل آن چاه نگاه می کرد همان لحظه می مرد. آن ها در این مورد به اسکندر شکایت کردند. پس وی نشست تا در مورد فلسفه آن چاه بیندیشد و ببیند حکم طبیعی آن چیست، ولی در این باب به جایی نرسید، بنابراین به ارسطوی حکیم نامه نوشت و او را بدین امر آگاه

ساخت. پس ارسطو به او نوشت که آینه ای آهنی بر دهانه چاه قرار دهد، تا آن چیزی که از چاه بیرون می آید بر آن آینه صیقلی بتابد، آن گاه وقتی آن آینه صیقلی را از چاه خارج کرد به درون چاه نگاه کند. گویند، اسکندر چنین کرد و آینه را هفت روز بر دهانه چاه نهاد در حالی که در هر روز آینه سیاه و تاریک خارج می شد. چون روز هشتم فرا رسید، آینه به همان صورت صیقلی که روز اول بود، از چاه خارج شد. پس اسکندر فرمان داد که به درون چاه نگاه کنند، ولی کسی قبول نکرد. بنابراین دستور داد که یکی از حیوانات را بر دهانه چاه قرار دهند. پس حیوان به درون چاه نگاه کرد و چیزی بر او کارگر نشد، در صورتی که قبل از آن هیچ حیوان و بنی آدمی به آن چاه نگاه نمی کرد مگر آن که سر جایش می مرد. پس چون دیدند که آن حیوان دچار حادثه ای نشد بعضی از غلامان اسکندر به پایین چاه رفتند در ته آن مار بزرگی را دیدند که مانند سنگ آسیا حلقه زده و در وسط آن چشمی مانند مرکز سنگ آسیا بود.

اسکندر دستور داد آن مار را بیرون آوردند و چون به آن نگریست تعجب کرد و خبر آن را برای ارسطو نوشت. ارسطو جواب نامه او را این گونه داد که: «آن مار [پ ۲۷ ۷] زهرش در چشمش بود، بنابراین هر که به چشم آن نگاه می کرد در دم می مرد. پس چون او خودش را در آینه دید، با زهر خودش هلاک شد.»

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۵

ما برخی از اخبار

بابل را که ثبت شده و مشهور بود، بیان کردیم و اکنون به بیان خراسان و توابع آن بازمی گردیم.

امور اقتصادی خراسان - اخلاق مردم آن

۱۳۸- خراسان شهری بسیار بزرگ است و نواحی و شهرهای زیادی دارد، و کوه موسوم به سبرماق در آن جاست. گفته می شود سنگ وردوان که همان لاجورد است از آن کوه می باشد. همه این نام ها به زبان عجمی کوه شرال هم که لاجورد خراسانی از آن به دست می آید در آن جا قرار دارد. از این شهر لباس هایی معروف به دینقیات صادر می شود که لباس های نازکی از جنس پنبه تمیز است که با طلای سرخ و رنگ های حریری رنگارنگ با نیکوترین هنر «یا صفت» و روش روی آن ها نوشته اند. این گونه لباس جز در این شهر در هیچ کجای زمین «یا دنیا» پیدا نمی شود و از آن جا به دیگر مناطق زمین صادر می گردد. گفته شده وجه تسمیه آن منسوب بودنش به مردی است به نام «بوق» که از خوارج ازارقه ایران بوده و این لباس برای وی دوخته شده است.

همچنین گفته شده که به شهری به نام «ذبوق» منسوب است. و نیز گفته شده

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۶

که به شهری در عراق منسوب شده که به آن دبرون گفته می شود و خداوند داناتر است. پیرامون خراسان شهرهایی است که ذکرش گذشت. این شهر از بزرگ ترین حوزه های عراق است.

۱۳۹- مردم این ناحیه (عراق) ثروتمندترین و قسی القلب ترین مردم هستند، و بیش تر از همه تاجر پیشه اند. آنان به فارسی سخن می گویند و زبان شان عربی تغییر یافته است به طوری که تقریباً شنونده آن را نمی فهمد.

آنان مردمانی شایسته و خیرخواه و دیندارند. هر ساله در اجتماع بزرگی از شهرهای خراسان و شیراز

و گرگان- که شهر بزرگی است و در مقابلش دریاچه ای دارد- حج می گزارند. در ازای دریاچه گرگان ده روز راه و پهنای آن کم و زیاد می شود و آب های کوهی که میان عراق و فلسطین است و معروف به کوه برادع است به آن می ریزد.

۱۴۰- رودخانه های دجله و فرات که تا سرزمین خراسان و سواد عراق- واقع در میان خراسان و بغداد- جریان دارند، از این کوه سرچشمه می گیرند.

سپس به کوفه و پس از آن به بصره می ریزند و آن گاه به دریای هند- میان سرزمین کابل و نجران، (به دریا) می ریزد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۷

غزها (غزآن)

۱۴۱- در سرزمین خراسان مرزهایی موسوم به مرزهای ساروج و مرزهای آذربایجان [پ ۲۸] وجود دارد. و آن (مرزهای آذربایجان) شهر بزرگی دارد که از شهرهای غزهاست. آنان قومی عجمی اند و در قلمرو خویش صاحب پادشاهی و رفاه و شکوه و غرور هستند. آن ها لباس حریر می پوشند و زیر عمامه هاشان کلاه های بلند طلایی به سر می گذارند که طول هر یک از آن ها دو ذراع است. آنان ریش های بلندی دارند که مانند موهای زنان می بافند، و اگر آن را بازگذارند تا شکم شان و چه بسا تا ناف شان می رسد. چنان چه به صورت یکی از آن ها بنگری صورتی را می بینی که چهار ذراع است. از شگفتی های دیگری که از این قوم به ما رسیده درباره تیراندازی آنان است، و این چنین است که کره ای را به هوا می اندازند و با تیر آن را می زنند چندان که دیگر روی زمین نمی افتد. آن ها با کمان های عربی چنان تیراندازی می کنند که احدی غیر از آن ها نمی تواند. مؤلف گوید: «شیخ ابو المعالی - که از

اهالی شهر آذربایجان و مرد راستگویی بود- در شهر المریه درباره این تیراندازی از او سؤال کردیم که آیا واقعیت آن همان گونه است که به ما رسیده؟» گفت: «برای شما آن چه را که به چشم دیدم می گویم. و آن این که آن ها در حدود چهل تن، کم یا زیاد جمع می شوند و هریک از آن ها کمانش را برمی دارد و تیری در آن می گذارد. آن گاه برای آن ها کره ای در هوا پرتاب می شود و احدی از آن ها

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۸

نمی ماند مگر آن که تیری به آن (کره) زده است. سپس آن (کره) به زمین می افتد، و این نهایت تیراندازی آن هاست.»

همچنین همین مرد ابو المعالی از تیراندازی آن ها برای ما روایت کرد که بهترین تیراندازشان بر سریع ترین اسب اصیل سوار می شود. سپس تیری به او می دهند. در حالی که اسبش در منتهای تاختن است، آن گاه در همان حالت کمانش را برمی دارد و تیرش را در آن می گذارد. سپس با تیر و کمانش به پشت برمی گردد و آن را به طرف کسی که در پشت او سوار بر اسب اصیل می تازد، می اندازد و تیر به او برخورد می کند. و گاه اتفاق می افتد که به پرنده ای که در پشت او در هوا پرواز می کند می خورد. این هم آن چیزی بود که از تیراندازی و به هدف زدن آن ها به ما رسیده است.

۱۴۲- پایتخت سرزمین غزا شهر طبرستان است که شهری بسیار بزرگ و قدیم الاحداث است، هوای خوبی دارد و مرکز حکومت آن هاست. ما آن چه را که از اخبار این ناحیه درست و ثبت شده بود. بیان کردیم، و اکنون به بیان قسمت چهارم از قسمت آباد زمین که

همان سرزمین فلسطین است می پردازیم و از خداوند کمک می گیریم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۲۹

جزء (قسمت) چهارم - مرزهای آن

اشاره

۱۴۳- بدان- خداوند ما و تو را راهنمایی کناد [پ ۲۸ ۲]- مرزهای این قسمت در جنوب پایان سرزمین عراق و گردنه برادع است، و مرز آن در شمال انتهای سرزمین دیلم و ابتدای سرزمین صقالبه (اسلاوها) می باشد، و در مغرب کوه های شام، و در مشرق سدّ یاجوج و مأجوج و کوهی که از جنوب و شمال این سدّ را احاطه کرده است. و این جزء به سه ناحیه تقسیم می شود:

ناحیه اول: بلخشان

اشاره

۱۴۴- شامل سرزمین نیشابور و سجستان و طبریه است. از شهرهای مشهور در این ناحیه: رأس العین ، نیشابور، باب الأبواب ، شهر بلخشان و شهر الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو ؛ ص ۱۲۹

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۰

ستوان است.

۱۴۵- از شگفتی های شهر بلخشان و ستوان. این که کوه بزرگ سنگی در آن جاست و سنگ بلخشی که نوعی یاقوت است از آن استخراج می گردد و از نظر ظاهری از یاقوت زیباتر و شفاف تر و درخشان تر است. از خوبی این یاقوت این که اگر کسی آن را در کف دستش نگه دارد، به لحاظ لطیف بودن اجزا و شفاف بودنش، خیال می کند که آن آب است. این سنگ به هنگام شب بیش از روز روشنایی می دهد، ولی چیزی از خواصّ یاقوت برهمانی در آن نیست و از آن فقط به خاطر زینتش استفاده می شود. هرگاه در آتش افتد ساعتی که بگذرد فوراً آهک می شود و به اصلش بازمی گردد، زیرا اصل آن از آهک است. این کوه از طرف صاحب بلخشان، امانا و حاجب هایی دارد و هر موقع کسی بخواهد برای جست و جوی یاقوت از آن بالا برود، باید برای یک شبانه روز صد دینار طلا بپردازد. سپس

با مردانش بالا می رود، و آن ها سطح کوه و اطرافش را می کنند. کسی که خداوند چیزی به او عطا کند بیش از یک یا دو ذراع را در طول و عرض نمی کند و از این سنگ ها به ارزش هزار و پانصد دینار به دست می آورد. گاهی خداوند به کسی ده سنگ یا بیش تر و کم تر می دهد، و چه بسا چیزی نمی یابد و شب و روزش را بیهوده از دست می دهد، و چه بسا به مقدار کرایه اش بیرون می آورد [استخراج می کند] و چه بسا هم که چیزی به دست نمی آورد و در کرایه هم ضرر می بیند. گروهی از این کوه ثروتمند شده اند و گروهی دیگر فقیر گشته اند. این [پ ۲۲۹] کوهی است که

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۱

این سنگ ها در آن به عمل می آید، همچنان که طلا- در جای خودش عمل می آید و آن به این دلیل است که این حفره هایی که حفر کرده اند دوباره پر می شود، آن گاه بسته می شود و زمین به همان حالت اول خود بازمی گردد.

بنابراین وقتی که در سال دوم یا سوم حفر شود، سنگ های بزرگ و کوچک در آن یافت می گردد، آن چه از این سنگ ها در جهت شرق این کوه ایجاد شده سرخ رنگ و آن چه در طرف غرب آن بوجود آمده آبی رنگ است و در جهت جنوب و شمال این کوه چیزی از این سنگ ها یافت نمی شود.

سجستان - طبریّه - دریاچه منتنه (مرده)

۱۴۶- همچنین در این ناحیه شهر سجستان وجود دارد که شهری دارای قدمت است. گفته شده از بناهای جالوت و یا گفته اند، از بناهای بخت النّصر بوده است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۲

۱۴۷- همچنین در این ناحیه شهر طبریّه قرار دارد.

که در نزدیکی راه های شام به کوه کرمدان واقع است و در نزدیکی آن دریاچه معروف به دریاچه طبریّه قرار دارد. دور آن سی فرسخ است و آبش تلخ است، نه گوارا و نه شور است. از شگفتی های این دریاچه این که همراه با طلوع و غروب ماه مدّ و جزر می کند، همچنان که دریاها چنین می کنند، در حالی که در مقابل و نزدیکی آن دریایی نیست.

۱۴۸- در نزدیکی آن در طرف مغرب نزدیک راه های شام شهر قوم لوط واقع است که بر سر آن ها وارونه (یا واژگون) شد و خداوند آن را زیر و رو کرد. همچنان که می فرماید: «ما شهر را زیر و رو کردیم و باران سنگ بر آن ها بارانیدیم». و آن (شهر) امروز بر که ای از آب سیاه رنگ بدبو است که کسی از فاصله دور هم نمی تواند به آن نزدیک شود. گفته شده که در دوره اسلام در اطراف این شهر سنگی از آن سنگ ها پیدا شد و مردی آن را به مصر آورد و نزد صاحبش در ظرفی بود. آن گاه وارد خانه ای شد که در زیر آن دو مرد سکونت داشتند که با هم لواط می کردند. پس آن سنگ ظرف را سوراخ کرد و روی آن دو افتاد و آن ها را کشت. این حکایت [پ ۲۹] مشهور است و به جهت شهرتش آن را خلاصه کردیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۳

ناحیه دوم: سرزمین ترک و تبت

اشاره

۱۴۹- از شهرهای این ناحیه حفره و شهر روران است. که مرکز سرزمین ترکان است و به قدمت شهرت دارد. گفته شده که از بناهای جیانی «ستمگران» است، و نیز گفته شده از بناهای ذو القرنین است، آن هنگام که سدّ را

ساخت، و ترک ها همان هایی هستند که به خاطر فساد یا جوج و مأجوج در زمین به ذو القرنین شکایت کردند و به آن ها ترک گفته شد زیرا که در پشت سد رها شده اند.

۱۵۰- از شهر تا خاک ریزی «سَدی» که ذو القرنین ساخت. حدود دویست فرسخ در بیابان راه است. در این بیابان نسناس فراوان وجود دارد. در ازای این سد به اندازه نه روز راه و پهنایش بنا به گفته ترک ها دو روز راه است، این سد را ذو القرنین با پاره های آهن بنا کرد و مس مذاب بر آن ریخت. همان طور که خداوند عزّ و جلّ فرموده: **فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا**.

۱۵۱- درازای این کوه (؟) از شمال تا جنوب دویست فرسخ است و در

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۴

شمال به دریای دیلم و در جنوب به مرزهای آذربایجان و بلاد زق محدود می شود. این سرزمین را بیابانی که میان آن سد و ترک ها قرار دارد، احاطه کرده است. در این بیابان حیوانات بسیاری مانند مارها و نوانیس وجود دارند.

نانوس حیوان چهارپای بسیار بزرگی شبیه به پلنگ بزرگ است. آن ها به مارها قانع می شوند، هرگاه بر آن ها دشمنی کنند و به شرّ یکدیگر (به نزاع با هم) نیز اکتفا می کنند. مردم زق در اطراف کوه هایی که بر سد یا جوج و مأجوج احاطه دارد زندگی می کنند. مسعودی در مروج الذهب بیان کرده که مردم زق چهره هایشان مانند سگ است. و احدی نمی تواند به خاطر ترس از حیواناتی که در آن بیابان وجود دارد که یاد آن ها گذشت به سرزمین آن ها وارد شود.

ترکی صاحب دو پستان

۱۵۲- [پ ۲۳۰] عذری بیان کرده که در شهر

المریه واقع در اندلس، مردی را از ترکهای شهر تبت دیده که در کتف او و در مجاورت پشتش دو پستان مانند پستان زنان بوده و هرچه می خواسته از آن شیر می نوشیده، و نام او میسور بوده است. او از سرزمین خود در زمان الملک الافضل به سوی مصر سفر کرد

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۵

آن گاه از مصر به اسکندریه رفت و با کشتی در سال پانصد و نود و سه به المریه رسید.

۱۵۳- از شگفتی های این مرد این که او با انگشتان پایش نخی نازک تر از حریر را برمی داشت و با انگشتان پای دیگرش سوزنی ریز برمی گرفت و آن گاه با پایش آن نخ را در شکاف سوزن وارد می کرد و سپس هر لباسی را که می خواست می دوخت. همین میسور بود که به ما خبر داد چهره های مردم زق مانند سگ است و این امر به دلیل مجاورت آن ها با سگ هاست.

اخلاق ترک ها

۱۵۴- ترک ها مردمانی دیندار، حيله گر و تندخو هستند. آن ها لباس پنبه ای و پشمی و مویی می پوشند زیرا سرزمین شان سرد است. نام پادشاه آن ها خاقان است. و این کلمه ترکی است. مردم این منطقه موزون ترین مردم هستند و چیزهای سنگینی را با حفظ تعادل بر سر و دست خود نگه می دارند، چندان که مردی از آن ها می تواند با دستش سوزنی را روی سوزن دیگر نگه دارد و نوک نیزه بلندی را به روی نوک دیگر نگه دارد. درباره آن ها (ترک ها) به ما خبر رسیده است که مردی از آنان سوار اسبش می شود و در حال حرکت روی آن می ایستد در حالی که در دستش ظرفی پر از آب است و قطره ای از آن بیرون نمی ریزد.

همچنین فردی از آن‌ها ظرفی را روی سرش می‌گذارد که کف آن به اندازه یک دینار است که فاصله آن ظرف تا سرش دو ذراع می‌باشد. سپس چیزهای سنگینی روی آن قرار می‌دهد که ارتفاع آن به اندازه ده وجب می‌رسد و بعد با آن‌ها در زمین دور می‌زند و در حالی که آن‌ها روی سرش است می‌ایستد و می‌نشیند و آن‌ها روی سرش حرکت نمی‌کند و نمی‌افتد. نزد ترک‌ها همه این‌ها کار شگفتی است، و اگر خدا بخواهد ما به قدر کفایت برخی از اخبار ترک‌ها و تیراندازی آن‌ها و اخبار این ناحیه را بیان کرده ایم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۶

[پ ۳۰] ناحیه سوم: سرزمین کرد و دیلم و انبار

۱۵۵- از شهرهای این ناحیه شهر «خیلاج» است که از نزدیک‌ترین شهرهای فلسطین به سرزمین فارس است، و شهر «حیران» که بخت‌النصر در آن سکونت داشت و از آن‌جا برای جنگ با قوم احمیم بیرون رفت از جمله شهرهای این ناحیه است و نیز شهر «ارمینیه کوچک» که گفته می‌شود، این شهر چه در شب و چه در روز از باران خالی نمی‌ماند. اگر هم بارانی در آن نبارد هیچ‌گاه از ابر و باد خالی نیست تا جایی که تقریباً انسان نمی‌تواند شخص دیگر را ببیند. کشت و زرع این ناحیه اندک است و بیش‌تر زراعت آن‌ها حبوبات است که از آن‌جا به سرزمین ارمنیه صادر می‌شود زیرا آن‌جا به ارمنیه بزرگ منسوب است که مرکز حکومت ترک‌هاست. این شهر از

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۷

شهرهای بزرگ و سردترین نقاط زمین است.

همچنین در مجاورت این شهر به سمت ناحیه مغرب شهر «جاجل» قرار دارد، که از

شهرهای کردها و مرکز حکومت آن هاست.

۱۵۶- در مجاورت این شهر در مشرق سرزمین دیلم از شهرهای سوراژ و شهر شیمان - که پایتخت دیلم است- قرار دارد. کوه «ذبق» نیز آن جا واقع است. در نزدیکی این کوه شهر «حلدافیل» قرار دارد که گفته شده در این شهر مردی زندگی می کرده است که یک سر و دو پیشانی داشته است.

سرزمین دیلمیان و دریای ایشان

۱۵۷- به دنبال این شهر در شمال دریای دیلم و بر ساحل آن شهرهای «شیمان»

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۳۸

و «جندبا» قرار دارد. در این شهر سنگ فیروزه یافت می شود و آن سنگ سبز رنگی است که هیچ نوری ندارد. فلاسفه پنداشته اند هر کس انگشتری آن را به دست کند از راه غرق شدن (در آب) نمی میرد. فیروزه بر دو نوع است:

نوع مایع و نوع جامد. نوع مایع آن نوری مانند نور یاقوت دارد، و آن چه با یاقوت زینت داده می شود با آن نیز مزین می گردد، ارسطو در کتاب الأحجار گمانش بر این است که هر کس انگشتری این سنگ را به دست کند چیزی را فراموش نمی کند و اخلاقش نیکو می گردد.

۱۵۸- در این دریا جزیره ای است که در آن سقنقور وجود دارد: و آن ماهی سرخ رنگی است و در هنگام بزرگی اش به اندازه سه اوقیه یا کم تر می رسد و این ماهی استخوان ندارد. این (ماهی) تکه گوشتی است که شکار می شود و در سایه بدون نمک خشک می شود. و چون خشک شود بوی خوشی دارد [پ ۲۳۱].

۱۵۹- همچنین در این دریا جزیره ای است که «راهویه» نامیده می شود و از آن جا سنگ معروف به راهوی آورده می شود که از

انواع یاقوت است.

۱۶۰- این دریا از دریای بزرگ تری واقع در ناحیه شمال سرچشمه می گیرد و در جنوب این دریا دیالمه زندگی می کنند، که مردمی نیکو و زیرک و باهوش هستند و آنان نخستین کسانی هستند که شمشیر بازی را ایجاد کردند. آن ها درایت و مهارت جنگی دارند و نظیر آنان در پیکار کردن یافت نمی شود. و مکر و حيله هايي در جنگ می دانند که کسی از آدمیان نمی داند.

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۱۳۹

آنان قیافه و پوشش ها و لباس هایی دارند که هیچ یک از اقوام دیگر ندارند، از آن جمله است عمامه های زربفت، و آن لباس هایی است که هیچ کس آن ها را نمی شناسد مگر این که از آن جا خارج یا بدان جا وارد شده باشد. آن ها بیش تر لباس های پشمی می پوشند، و از سرزمین هند و سند برای ایشان پوست ببر و از یمن پوست فنک (حیوانی شبیه روباه)، از ارمینیه پوست قاقم (حیوانی شبیه سمور) و از اندلس پوست بز کوهی و پوست روباه سیاه به آن جا آورده می شود. زیرا که سرزمین آنان بسیار سرد است و در شمال واقع شده است.

نسل یافث و سام و حام

۱۶۱- در این سرزمین یافث بن نوح سکونت کرد و هفت قبیله را از نسل خود در آن جا باقی گذاشت، که شریف ترین و نیکوترین و باهوش ترین آن ها یونانی ها هستند، و پس از آن ها اُنبارها، سپس ترک ها، آن گاه دیالمه، و نیز کردها، و سپس بربرها و پس از آن ها یأجوج و مأجوج، این ها از نسل یافث بن نوح (ع) می باشند.

هنگامی که سام بن نوح (ع) در عراق فرود آمد، پنج قبیله از نسل او به وجود آمد: سریانی ها که مردم عراقند و فارس ها از نسل ایشان

هستند [پ ۷۳۱]. مسعودی گوید آن چه به ما رسیده این است که فارس ها از فرزندان اسحاق (ع) هستند. سپس قحطانی ها از نسل آن هایند که همان عرب عاربه هستند و از سریانی ها عرب مستعربه به وجود آمد که اولاد اسماعیل (ع)

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۰

هستند، و از ابراهیم (ع) اسحاق به وجود آمد و از اسحاق «بنی اسرائیل» و «صفر» ایجاد شدند که همان رومی ها هستند. بنابراین رومی ها و یهودیان با هم برادرند.

و از حام بن نوح (ع) هنگامی که در مغرب فرود آمد، سیاهان به وجود آمدند که چهار قبیله اند: نوبیان، حبشیان، زنگیان و جناویان. پس از طوفان نوح مردانی از آن «سه» نسل در زمین پراکنده شدند و گفته اند که قبطیان از اُنبارند و ایشان از فرزندان یافث اند و نیز گفته شده که از سریانیان هستند.

۱۶۲- و این جزء که موسوم به سرزمین فلسطین است کوچک ترین جزء زمین است و این به دلیل جدا شدن قسمت یاجوج و مأجوج از آن است که کسی جز خداوند علّت آن را نمی داند. همه قسمت های این سرزمین معتدل است و مساحت هر یک سه هزار و چهار صد فرسخ است مگر قسمت دوم، بزرگ ترین قسمت آن حبشه و آن چه در مجاورت آن است و مساحت این قسمت ششصد و سی فرسخ و آن بزرگ ترین جزء زمین است که ذکر آن بعدا خواهد آمد.

و ما برخی از اخبار این قسمت را که به ما رسیده و ثبت شده و مشهور بود بیان کردیم و توفیق به دست خداوند است، پروردگاری که جز او نیست و خیری جز خیر و خوبی او نیست.

الجغرافیه / ترجمه حسین

جزء (قسمت) پنجم - (تقسیمات زمین) مرزهای آن

اشاره

۱۶۳- بدان، خداوند ما و تو را راهنمایی کناد، که این قسمت بزرگ است. مرز آن در جنوب کوه طور و سرزمین مدین و پایان آن دریای سرخ «قلزم» تا جاده مصر به عراق در اول سرزمین شام تا سرزمین بیت المقدس می باشد و مرز آن در شمال تا پایان اقلیم هفتم از دریای خزر است، و مرز آن در طرف مشرق از آغاز راه هایی است که در ابتدای فلسطین به سوی بیت المقدس و به سوی طلموسه و تا پایان سرزمین مغرب در اندلس می رود، و این قسمت به سه ناحیه تقسیم می شود:

ناحیه اول: عمّوریه - انطاکیه - قدس

اشاره

۱۶۴- از شهرهای مشهور این ناحیه شهر عمّوریه است: و این همان شهری است که معتصم هشتمین خلیفه عباسی آن را فتح کرد.

۱۶۵- همچنین شهر انطاکیه است که از بزرگ ترین شهرهای روم است. از شگفتی های این شهر آن که طاقی از گچ و طاقی از ماسه و طاقی از چوب در آن الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۲

ساخته شده است. و به همین دلیل انطاکیه نامیده شد. پارچه سقلاطون [پ

۲

[۳۲] در این شهر تولید می شود و آن لباسی است از جنس دیا که صنعت و هنر بدیعی در آن به کار رفته است. ظاهری سرخ رنگ و باطنی سفید دارد.

معتصم عباسی همچنین این شهر را پس از تصرف مجدد توسط رومی ها، با شمشیر فتح کرد.

۱۶۶- همچنین از شهرهای این ناحیه، قدس است که سرزمین مبارکی است و در آن خانه بزرگی معروف به «بیت المقدس» وجود دارد که در آیه شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ... و خداوند آن را مبارک خوانده است. گفته شده

که آن جا جایگاه پیامبران و محل سکونت و سرزمین ایشان بوده و قبرهای آن ها در آن جا قرار دارد. پس اگر گفته شود چرا بیت المقدس به این نام خوانده شد؟ گفته می شود از آن جهت که به سرزمین مقدس که طبق فرموده پروردگار متعال مبارک است، نسبت داده شده: **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ...** از شگفتی های این خانه است که بدون آهن بنا شده است، و از ساختمان های حضرت داوود (ع) است که آن را تمام نکرد و پس از او آن را فرزندش سلیمان (ع) تکمیل کرد.

پیامبر ما حضرت محمد (ص) با اقتدا به پیامبران پیشین به سوی آن نماز می گزارد و دلیل آن این که پیامبران بنی اسرائیل به طرف آن نماز می گزارند تا این که نماز به طرف کعبه واجب شد. این خانه مبارک همان جایگاه معراج پیامبر برگزیده (ص) به سوی آسمان است و رسول الله (ص) در شب آسری از آن جا به معراج رفت.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۳

صخره بیت المقدس

۱۶۷- گفته شده که در این خانه بزرگ تخته سنگی میان آسمان و زمین وجود دارد. مؤلف این کتاب گوید: «پیوسته از هر که داخل این مسجد می شد و خانه را می دید در مورد این تخته سنگ سؤال می کردم، تا این که در میان آنان کسی گفت که این صخره میان آسمان و زمین معلق است، و از جمله آدم های مورد اعتماد [پ ۳۲ ۷] ابو طیب دمشقی در شهر المریه به ما خبر داده است که این صخره در دیواری از دیوارهای این خانه فرو رفته است و قسمتی از آن که از بیرون دیوار آشکار است طول آن شش

وجب، عرض آن چهار وجب و ضخامت آن یک و یک سوم وجب است و آن در میان زمین و آسمان معلق است. این مرد درباره آن صخره گفت که: «ممکن است آن چه از این سنگ در درون دیوار است، بیش از آن چه باشد که در بیرون آن است، و در این صورت گفته رومی ها درست نیست، ولی ممکن هم هست که آن چه را که گفته اند حقیقت داشته باشد و این کار برای قدرت خداوند بزرگ آسان است.

۱۶۸- ابو القاسم محمد بن عبد الرحمان رویت، که از یاران المستعین بالله سیف الدوله بود، به ما خبر داد که وی اسیر شده بود و به طرف روم و قسطنطنیه برده می شد در حالی که او اهل فهم و عقل و فقه و ادب و آشنا به دانش ریاضی بود، و کسی که او را می برد کشیشی نصرانی از کشیش های سرزمین خود بود، پس به او گفت: «با هم به شنت مریه می رویم و در آن جا تو را آزاد می کنم»، و فقط او را به دلیل آشنایی و فهمش از دانش ها به همراه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۴

خود برد. گفت: «این مرد خبر داد که او در سال پانصد و چهل و یک وی را به همراه خود به بیت المقدس برد که در آن هنگام تحت تسلط رومیان بود.» پس در شهر شقوره در سال پانصد و چهل و نه از او درباره این سنگ معروف پرسیدم. پس او نیز همان گونه که ابو طیب دمشقی درباره آن سنگ به من خبر داده بود، برایم صحبت کرد جز آن که گفت: «در آن جا چیز عجیبی دیدم» و

من به او گفتم: «خداوند تو را رحمت کناد، آن چه بود؟» گفت: «در شب میلاد مسیح هنگامی که رومی ها قربانی می خوردند. مردی از بطارقه- و بطریق اسمی است که رومی ها آن را بر بزرگ ترین دانشمندان خود می گذارند- را دیدم در حالی که روی آن سنگ نشسته بود و سر و ریش تراشیده، لباسی از پشم مزین به طلای سرخ بر تن داشت و تاجی از طلا مزین به درّ و یاقوت بر سر او بود، او استخوان ترقوه اش را سوراخ کرده و حلقه ای طلایی بود آویخته بود که زنجیری از طلا [پ ۳۳] به طول سه ذراع بر آن بود و در یک طرف این زنجیر کاسه ای طلایی قرار داشت. آن گاه این کاسه طلایی را از آب غسل تعمید پر می کرد و سپس بطریق ها و اسقف ها و کشیشان و رهبانان را با آن تعمید می داد، بعضی از آن ها برای یک جرعه به او هزار دینار می دادند و برخی پانصد دینار به او اعطا می کردند. کم ترین بخشش به او صد دینار بود و آن گروهی که از آن آب می نوشیدند با قربانی معینی که نزدشان بود بیرون می رفتند.» پس مرد به رفیقش گفت: «این کیست؟» گفت: «این (بطریق) به زبان فرنگی هاست که پادشاه بزرگ، یا بطریک (پاتریک) است. و بریط به این زبان (فرنگی) به معنای پادشاه رئیس است و مردم علم مسیحیت را از او می آموزند.»

و آن ها می پنداشتند که هر کس از آن آب بنوشد گناهی بر او نوشته نشود و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۵

آن بطریک گناه او را می پوشاند. نزد آنان در دین نصرانیت هیچ شماس و اسقفی نیست مگر آن که از

آن آب نوشیده و به هفت تن دیگر نیز نوشانیده است.

اینان همان اهالی روم و قسطنطنیه هستند که دین نصرانیت از ایشان گرفته می شود و ما سخن درباره روم و بیت المقدس را به خاطر شهرتش خلاصه کردیم.

۱۶۹- در نزدیکی بیت المقدس کوهی موسوم به «بلدان» وجود دارد که رودخانه اردن از آن سرچشمه می گیرد و دانشمندان بنی اسرائیل آن جا زندگی می کردند، و آن تنه درختی که عیسی بن مریم (ع) زیر آن به دنیا آمد، در همین کوه بوده است. گفته می شود که در این کوه درختانی هستند که همگی آن ها به منظور سجده کردن خمیده هستند.

بصری - طرسوس - حمص

۱۷۰- در نزدیکی این کوه زمین بصری قرار دارد که زمینی حاصلخیز است و در آن شهری موسوم به بصری وجود دارد و گفته شده که آن سرزمین به آن شهر منسوب است. بهترین روایات آن که این شهر به زمینی که کوه های معروف به بصری در آن هستند نسبت داده شده است، و در آن رومی ها معابد و کنیسه هایی دارند که در وصف نمی گنجد، جایگاه و مکان معروف به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۶

«رأس الكنائس» نیز در همان جاست.

۱۷۱- و آن اول مرزهای شام است. در نزدیکی این کوه شهر طرسوس قرار دارد که شهری بسیار حاصلخیز و پر درخت و پر بوستان و غیره است.

۱۷۲- در جنوب این شهر (طرسوس)، شهر حمص قرار دارد که در کرانه رود اردن واقع است، در ساحل این رود [پ ۳۳ V] باغ و بوستان ها و کشتزارها و تاکستان هایی وجود دارد. مردم این شهر از ظریف ترین و بذله گوترین و بی حیاترین مردم هستند و آنان خانه های بسیار زیبایی در کنار

دمشق

۱۷۳- در پشت این شهر (حمص) در سمت جنوب، شهر دمشق قرار دارد که پایتخت شام است و مرکز حکومت بنی امیه بود، و از آن جا سرزمین های اندلس و مغرب و بسیاری از زمین های فلسطین در مدت خلافت ولید بن عبد الملک فتح شد. گفته می شود این شهر از بناهای یونانیان است و اسکندر بن فیلبوس پادشاه یونان از آن جا قیام کرد، و ارسطوی حکیم از آن جا برخاست و به آن دمشق گفته شد زیرا در وسط آن دروازه بزرگی معروف به دروازه جیرون وجود دارد. این اسم، نامی یونانی است که مفهوم آن به عربی «در کاخ ها» می باشد.

از شگفتی های این شهر این که پیامبر اکرم (ص) درباره اش فرمود: «دجال مسخ شده که لعنت خدا بر او باد در آن وارد می شود و عیسی بن مریم (س) در آن فرود می آید.» این شهر بسیار حاصلخیز است و ارزاقی مانند گندم و جو و میوه ها دارد، چندان که خرمای یک نخل به ده صاع هم می رسد و یک خوشه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۷

انگور به یک چهارم یا کم تر از آن می رسد. شهری است دارای لبنیات و چهارپای فراوان، همچنین درخت فرصاد که همان توت عربی است بسیار دارد. شهرت این شهر آن را از وصف بی نیاز می سازد. به همین سبب ما گفتار درباره آن را مختصر کردیم و خداوند داناتر است.

حلب - عسقلان - سرزمین مدین

۱۷۴- همچنین در دنباله این شهر (دمشق) در نزدیکی دریا شهر حلب قرار دارد که مردم آن به دریای روم مسافرت می کنند.

۱۷۵- و همچنین در ادامه این شهر در سمت جنوب و بر ساحل دریا شهر عسقلان قرار دارد که از قدیم به همین

نام موسوم است و می گویند از بناهای حضرت ابراهیم (ع) است و ساختمان های عجیبی در آن بنا گردیده است.

۱۷۶- از شگفتی های آن (بنا) چاهی است که در آن قرار دارد، و شگفتی آن بدین خاطر است که هر کس به اندازه پنجاه قامت طناب داشته باشد از آن چاه، آب می نوشد و هر کس ده قامت طناب داشته باشد باز هم از آن (چاه) سیراب می شود و هر که طنابی هم نداشته باشد باز می تواند از آن آب بنوشد و سیراب گردد. این چاه از بناهای سریانیان است، هنگامی که زبان ها دستخوش نابسامانی شده بود [پ ۳۴]. عمق آن چاه زیاد هم که باشد صد قامت است و از بالا تا پایینش پله هایی دارد که مانند پله های صومعه، پیرامون آن را دور می زند، و پوشش هایی از سنگ مرمر دارد تا کسی در آن نیفتد این پوشش ها درهایی دارد، که هر در به اندازه پنج قامت است. بنابراین اگر کسی طناب بلندی داشته باشد، از سر چاه آب می نوشد، و گرنه به سمت دری پایین الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۸

می رود که به اندازه طناب اوست، و اگر کسی طنابی نداشت از پله ها به انتهای چاه پایین می رود و از آب چاه سیراب می شود، این چاه از شگفتی های جهان است.

۱۷۷- همچنین در ادامه این شهر در ناحیه مغرب و بر ساحل دریا، شهرهای «اسفاقس» و «أطرابلس شام» و شهر «صور» و شهر «عکّه» قرار دارد، و این پایان محدوده شام از ناحیه جنوب و بر ساحل دریاست. اما در خشکی از سمت جنوب، سرزمین مدین و کوه طور قرار دارد.

۱۷۸- در سرزمین مدین

چاهی است که حضرت موسی (ع) از آن آب کشید. از شگفتی های این چاه آن که تخته سنگی بر آن بود که جز چهل مرد کاری نمی توانستند آن را بردارند، ولی حضرت موسی (ع) آن را برداشت و به زنان آب داد.

۱۷۹- و این پایان شام از طرف جنوب است، و گفته شده که مرز شام از نیل به سمت مغرب تجاوز نکرد و همچنین مرز آن در شمال شهر «هرقله» است که از بناهای هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم می باشد و به او منسوب است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۴۹

ملطیه - قیصره - اللاذقیه - بعلبک

۱۸۰- همچنین است شهر ملطیه که در نزدیکی دریای خزر واقع است، و مردم این شهر سرسخت ترین و قوی ترین مردم روم در جنگ هستند، چندان که هیچ یک از پادشاهان مسلمان نتوانست آن (شهر) را تصرف کند.

۱۸۱- همین طور است شهر قیصره که از بناهای قیصر، بزرگ ترین پادشاه روم است، و همه قیصرهای روم در آن سکونت داشتند، و اسکندر بن فیلبوس در آن کار کرده است و اقدام او همان خلیجی است که در دریاست. او از راه رودخانه ای که وسط شهر را می شکافت، وارد شهر شد و وسعت رودخانه را تا دویست ذراع گسترش داد و اطراف و کف این رودخانه را از ابتدای شهر تا انتهای آن با مس و آلیاژ سرب و قلع پوشانید، و بر دو طرف آن دکان ها و بازارهایی ساخت [پ ۳۴] و میان این شهر و دریا سه فرسخ فاصله است. این ناحیه به دریا متصل است و کشتی ها وارد آن می شوند. کشتی ها از زیر دیوارهای شهر داخل می شوند، آن گاه از کنار آن بازارها و دکان ها عبور

می کنند و مردم داخل کشتی ها خرید و فروش می کنند در حالی که داخل کشتی هایشان هستند. گفته شده که آن بازارها به ابن الاصرر منسوب است که نخستین پادشاه آن ها بوده است. قیصرها به این شهر نسبت داده می شوند.

۱۸۲- همچنین پس از این شهر، شهر لاذقیه قرار دارد که افلاطون از مردم آن جا بود. الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص:

۱۵۰

۱۸۳- در شمال این شهر، سرزمین بیکور واقع است که در آن شهر معروف بعلبک قرار دارد، در نزدیکی این شهر و در فاصله چهل فرسخی آن رشته کوه «ردونی» قرار گرفته و این رشته کوه از مشرق تا مغرب کشیده شده است، و غار معروف به کهف در آن می باشد. در این غار هشت جسد (انسانی) وجود دارد که بیننده می پندارد که آنان زنده اند ولی آن ها مرده اند و سگی همراه ایشان نیست. این رشته کوه سرسبزترین کوه های زمین است و دارای بیش ترین درّه هاست و در آن (کوه) ساختمان های تاریخی و معابد خیلی بزرگ وجود دارد. مردم شام می گویند: از این رشته کوه است که حضرت مهدی (ع) که خداوند زمین را به دست او اصلاح می گرداند، قیام می کند. مردم عراق گمان می کنند که آرامگاه محمد بن حنفیه (رضی)، در یکی از درّه های این کوه واقع است. معبد (هیکل) بسیار بزرگی موسوم به «زعفران» در همین رشته کوه قرار دارد، و آن مدرسه یونانی ها بود که در آن فلسفه تدریس می شد، زعفران کلمه ای یونانی است که ترجمه آن به زبان عربی «جامع» است. و ما برخی از اخبار این ناحیه اول از قسمت پنجم را به قدر کفایت بیان کردیم.

ناحیه دوم: قسطنطنیه

اشاره

۱۸۴- مرز آن در

طرف مشرق از خلیج دریای خزر تا دریای روم در مقابل الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۱

قسطنطنیه است و مرز آن در مغرب کوه موسوم به اطریرجش می باشد، که این کوه میان برشلونه در سرزمین افرنج و شهر طروش در سرزمین اندلس گسترده است. مرز آن در شمال از ناحیه مغرب آخر سرزمین جلیقیّه تا سرزمین «آرمینیه بزرگ» تا دریای خزر است، و مرز آن در جنوب دریای روم است که از سرزمین اندلس تا سرزمین شام ادامه دارد.

۱۸۵- از شهرهای این ناحیه شهر قسطنطنیه است که از بناهای قسطنطین ابن میلا می باشد و آن شهر به نام او منسوب است. او نخستین کسی است که قائل به دین نصرانی شد و به آن ایمان آورد و متشرّع گردید، و همان کسی است که صلیب را در خواب دید، و او نخستین کسی است که صلیب را برافراشت و بنا بر آن چه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف بیان کرده است به آن تبرک جست این شهر از نیکوترین شهرهای زمین و شگفت ترین آن ها از لحاظ آبادانی و ساختمان است. هفت دیوار آن را احاطه می کند، هر دیوار آن به اندازه بلندی قامت صاحب آن زیاد می شود. برج هایش با هنر و معماری مشبک شده است چندان که انسان در میان این دیوارها قرار می گیرد، در قسمت داخلی دیوار اول دور می زند، ناگهان خود را در قسمت خارجی دیوار دیگر می بیند، می پندارد که خارج شده است و همین طور به چرخش خود ادامه می دهد ولی هنوز خود را در میان دیوارها می بیند و شخصی که از این دیوارها آگاهی ندارد همواره حیران می ماند و راه خروجی آن را

این شهر خوش آب و هواست و برکنار دو دریا واقع است. سمت قبله آن به سوی دریای روم است و سمت شرقی آن به سوی دریای خلیج است.

بندقیه - رومه

۱۸۶- در نزدیکی این شهر بر ساحل دریا و به فاصله سه روز راه شهر بندقیه که بنایش قدیمی است قرار دارد. گفته شده که این شهر از بناهای اسکندر بن فیلبوس است. عذری گوید: از بناهای یونانیان صائبی است.

۱۸۷- همچین شهر رومه نیز بنای کهن دارد. گویند از بناهای یونانیان نخستین است، و بطالسه فرزندان یونان بن یافث بن نوح (ع) بودند. در کتاب العجائب تألیف ابن جزّار گفته شده که: ارسطوی حکیم [پ ۳۵ ۷] در این شهر بزرگ شد، و این شهر مرکز حکومت یونانیان بوده است. در این شهر عجایب و غرایب آن چنان فراوان است که به شماره در نیاید. از آثار شگفتش کنیسه معروف به «کنیسه زرّین» است، و به این دلیل به این اسم نامیده شده چون دارای چهل ستون است که بیست تای آن از طلا و بیست ستون دیگرش از نقره می باشد، و گنبدها و قبه هایی از شیشه رنگین بر آن ها بسته شده، و در هر گوشه ای از چهار گوشه این گنبدها و نیز در سر هر کدام از این ستون ها، پایه هایی از سنگ مغناطیسی میان سنگ ها قرار داده شده تا چراغ های میان آن سنگ ها در حالت متعادلی از یک وزن، در هوا قرار بگیرد. این چلچراغ ها به گونه ای مناسب به واسطه بندهایی ظریف آویخته شده اند. پس زمانی که کشیش های این کنیسه بخواهند کسی را به این معبد (کنیسه) دعوت کنند،

روزی را در نظر می گیرند که هیچ بادی نباشد، آن بندها را قطع می کنند. آن گاه چلچراغ ها میان آسمان و زمین باقی می ماند- بدون هیچ گونه اتصال و یا میخی- بلکه سنگ های مغناطیسی آن ها را جذب می کنند. ولی روزی که یاد بیاید آن شرایط ایجاد نمی شود.

جایگاه گردهمایی

۱۸۸- در این معبد محل اجتماعی وجود دارد، و آن محلی است که رومیان زمان اجتماع شان در آن جا جمع می شدند. نخستین اجتماع آن ها در آن محل در سال ۸۵ بعد از میلاد بود و کسی که به این امر گردهمایی اقدام کرد یکی از بطریق ها به نام ابن لقوسه بود، و او همان کسی است که مذهب یعقوبی را تثبیت کرد. اجتماع دوم آن ها هنگامی بود که انوشیروان با قسطنطنیه در جنگ بود، و آخرین اجتماع ایشان در این محل هنگام خلافت عبد الملک بن مروان بود. سپس این مکان اجتماع به قسطنطنیه انتقال یافت، در آن جا در روزگار خلافت هارون الرشید اجتماع بزرگی شد. (تطیر) این اجتماع تا زمان خلافت الملک الافضل در مصر در آن شهر (قسطنطنیه) همچنان برقرار بود، سپس به شهر رومه که هم اکنون نیز محل اجتماع است، بازگردانده شد.

۱۸۹- شهر رومه امروز دار العلم مملکت روم است، و از شرق و غرب به مقصد آن رهسپار می شوند. کسی که در این شهر علمی فرانگرفته باشد چندان مورد توجه نخواهد بود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۴

زیتون رومه

۱۹۰- از شگفتی های این شهر، طلسم هایی است که اسکندر بن فیلبوس در آن ساخته است. بعضی گفته اند که آن طلسم ها از ساخته های بطالسه و کارگزاران آن ها می باشد. این طلسم ها درختانی مانند درختان زیتون است [پ ۳۶] که از لاطون ساخته شده و با طلا پوشانیده شده است. درختان تو خالی است که در قسمت پایین آن دریاچه هایی است و بر هر شاخه از شاخه های آن پرندگانمانند سار است. پس چون زمان چیدن زیتون فرارسد، باد داخل این دریاچه ها و دهلیزها شده و از

آن درختان خارج می شود، آن گاه آن سارها سر و صدا و فریاد می کنند، بدین ترتیب در بلاد شام و افریقیه و اندلس ساری باقی نمی ماند مگر این که با یک یا دو سه دانه زیتون به این جا روی می آورند و زیتون ها را به پای این درخت ها می اندازند، چندان که در پای این درخت ها زیتون فراوانی جمع می شود که از آن ها روغن زیتون می گیرند، در حالی که نمی دانند درخت زیتون چگونه هست؟ آن گاه از آن جا به تمام سرزمین ها از جمله: آرمینیه و قسطنطنیه و دیگر ولایات روم روغن زیتون صادر می شود.

این پرندگان همچنان تا روزگار خلافت عبد الرحمان بن معاویه ، صاحب کاخ (های) الزهراء در قرطبه، همه ساله این زیتون ها را می آوردند، تا این که وی آن طلسم ها را ویران کرد. آن درخت ها تا امروز باقی است، ولی دیگر زیتونی (پرندگان) به آن جا نمی آورند.

۱۹۱- در جانب غربی این شهر (قرطبه) سرزمین آرمینیه بزرگ واقع شده

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۵

است. غارت ها و (حملات) مسلمانان در دریا از سرزمین اندلس به این سرزمین هم رسید، و در آن روزگار این تهاجمات به وسیله ناوگان محمد بن میمون از شهر المریه صورت می گرفت. پس از وی عیسی بن میمون از شهر اشبیلیه به این بلاد حمله کرد که قبر او هم در همین شهر است. اشبیلیه همان شهری است که محمد بن میمون آن را فتح کرد، و شهر عرفه هم همان است که عیسی بن میمون به تصرف درآورد.

آرمینیه بزرگ

۱۹۲- بعد از این شهر در سمت شمال شهر آرمینیه بزرگ واقع است و آن سردترین سرزمینی است که در شمال جای دارد و طوایفی از رومیان در آن ساکنند

که خزری نسب هستند ولی رومی ها بر آنان غلبه کرده اند و متشّرع به دین مسیح شده اند.

۱۹۳- این سرزمین زراعتش کم ولی دام و لبنیاتش فراوان [پ ۳۶ ۷]. اهالی آن جا از تاکستان ها (انگورستان) آگاهی ندارند، بلکه باغ های میوه را می شناسند. آنان سیب هایی به عمل می آورند که در بلاد دیگر مانند آن وجود

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۶

ندارد. اندازه محیط برخی از این سیب ها چهار وجب یا بیش تر است. این (نوع) سیب یک یا دو یا سه سال بر درخت می ماند و به سیب ارمنی معروف است. گاهی این سیب ها به سرزمین شام و عراق آورده می شود و کمی از آن هم به مصر آورده می شود، مردم این سرزمین از این سیب ها شراب درست می کنند.

۱۹۴- مردم این شهر از گردو روغن به دست می آورند، آنان گردوی بسیار دارند، آن را می خورند و از آن روغن می گیرند. همچنین ایشان شاه بلوط و پسته زیادی دارند چندان که از آن جا به مصر و شام صادر می شود.

۱۹۵- مردم این شهر قومی مو بور هستند، صورت و موهایشان سفید و چشمان شان آبی است چندان که تقریباً در چشم شان سیاهی دیده نمی شود.

این قوم در دریای خزر فرو می روند و از آن گوهر رومی و سنگ مذنب که نوعی یاقوت است بیرون می کشند.

فلنده

۱۹۶- بعد از این بلاد، سرزمین قوم ملف است که اقوامی فرنگی هستند، و به این اسم شناخته می شوند از این جهت که به شهری انتساب دارند که نزد خودشان فلنده نامیده می شود و آن از بزرگ ترین ولایات فرنگ است که در نزدیکی دریای روم و در فاصله بیست فرسخی آن قرار دارد. در آن جا پوشاک ملف تهیه می شود که

لباس های خوش دوختی از جنس پشم است، آن چنان خوب این لباس را می دوزند که با لباس خز برابری می کند. این کالاها از آن جا

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۷

به سرزمین های اندلس و روم صادر می شود. این پوشاک در بیش تر شهرهای فرنگ تهیه می شود ولی مانند محصول این شهر نیست.

۱۹۷- همچنین بعد از این شهر در شمال شهر افلنده واقع است که در آن پوشاک زنانه از گیاه خطمی به عمل می آید و آن نوعی دیباست که مثل پنبه سفید است. این لباس در بیش تر شهرهای فرنگ به عمل می آید ولی مثل محصول افلنده نیست.

۱۹۸- و از شمال این شهر به بعد [پ ۳۷] ابتدای سرزمین جلیقیه است.

برشلونه - اربونه - اقلوبه - جنوه

۱۹۹- همچنین در ساحل این دریا از سرزمین فرنگ شهر برشلونه واقع است برشلونه از جمله شهرهایی است که توسط مسلمانان در اوایل فتح اندلس گشوده شد، شهری است متوسط، نه کوچک و نه بزرگ است. این شهر در کوهی قرار گرفته که کوه اطریرش بر آن احاطه دارد. این کوه میان سرزمین اندلس و فرنگ فاصله می اندازد.

۲۰۰- پس از برشلونه در ساحل دریا از سمت مشرق شهر اربونه قرار دارد و آن آخرین شهر از شهرهای فرنگ است که توسط مسلمانان فتح گردید. در این شهر بتی یافته شد که بر آن نوشته شده بود: «ای بنی اسماعیل (ای فرزندان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۸

اسماعیل) ... این جا پایان کار شماست بازگردید. پس اگر از من نپرسید به شما خبر می دهم، و اگر بازنگردید تا روز قیامت با یکدیگر می جنگید».

رود بزرگی این شهر را به دو نیمه می کند و آن بزرگ ترین رود سرزمین فرنگ است و روی

آن پل بسیار بزرگی است و بر پشت آن (پل) بازارها و خانه‌هایی ساخته‌اند و مردم از روی آن از یک نیمه شهر به نیمه دیگر آن رفت و آمد می‌کنند. میان این شهر و دریا دو فرسخ فاصله است. کشتی‌ها از دریا به این رودخانه می‌آیند تا این که زیر این پل وارد می‌شوند. در وسط این رود پل‌ها و آسیاب‌هایی از بناهای پیشینیان وجود دارد که هیچ کس قدرت ساختن مانند آن‌ها را ندارد.

۲۰۱- بعد از این شهر «اربونه» بر ساحل دریا و در سمت مشرق شهر اقلوبه و شهر بشکیره و شهر جنوه قرار دارد، که آن (جنوه) از بزرگ‌ترین شهرهای روم و فرنگ است، و مردم این شهر بزرگان روم هستند، گویند که اصل و نسب آن‌ها از اعراب مسیحی شده‌ای است که از فرزندان جبله بن ایهیم غسانی - کسی که در شام مسیحی شد - بوده‌اند. اینها قومی هستند که از لحاظ خلقت به رومی‌ها شباهت ندارند، زیرا رومیان بیش ترشان بورند و این‌ها قومی گندمگون و سیاه‌چشم و بلند بینی هستند. به همین دلیل گفته‌اند که آن‌ها از اعراب محسوب می‌شوند. آن‌ها قومی بازرگان پیشه‌اند که در دریا، از سرزمین شام تا اندلس تجارت می‌کنند و در دریا سرسخت و مقاومند.

بیجه

۲۰۲- بعد از این شهر (جنوه) در مشرق و بر ساحل دریا شهر [پ ۳۷] بیجه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۵۹

واقع است که از شهر جنوه بزرگ‌تر است، رود بزرگی در وسط شهر جاری و آن را به دو نیم می‌کند که رود بیجه خوانده می‌شود. این رود از کوه منجه واقع در ابتدای سرزمین جلیقیه در شمال، سرازیر می‌گردد.

روی این رود بزرگ پل عظیمی که دارای هشت طاق است- و کشتی با ارتفاعی که دارد از زیر طاق آن عبور می کند- وجود دارد. روی طاق پل پنجره هایی چوبی که با آن پوشانیده شده قرار داده اند که شب ها بسته و روزها باز می شود و دلیل آن ترس از کشتی های مسلمانان است. این در و پنجره ها به هنگامی که صقّیه و سردائیه و مسینه (مسینا) در دست مسلمانان بود، ساخته شد چرا که می ترسیدند کشتی های مسلمانان بر آنان حمله کنند. میان این شهر و دیار دو فرسخ فاصله است. مردم آن (شهر) در جنگ بسیار سرسخت و رزمنده و بیش ترشان مهندسانی ماهر و حيله گر در دریا هستند. آن ها قدرتمندترین مردم از لحاظ کارگران یا منجنيق و برج ها و جنگ با کشتی ها و تیراندازی یا نفت می باشند. آن ها قومی هستند که در میان شان خیانت و شومی و سرسختی و شدت جنگ وجود دارد. آنان چوب های بزرگی دارند، همچنین از آهن وسیله های جنگی خوبی نظیر زره ها و کلاهخودها و نیزها می سازند.

شمشیرهای بیجی در نزد آن ها تولید می شود که مثل شمشیرهای هندی نیستند بلکه آن ها شمشیرهایی نرم هستند، همچنان که مرد کمر بند خود را می بندد، این شمشیر را هم می بندد، با این تفاوت که برنگی آن بیش تر از شمشیر هندی است. اسب سواران شان زره می پوشند و به اسبان خود نیز، طوری زره می پوشانند که چیزی از (بدن) آن (حیوان) پیدا نمی باشد. اینان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۰

قومی بازرگان پیشه اند که در دریا و خشکی به دورترین نقاط شام و اسکندریه و سرزمین مصر و اطراف مغرب و اندلس سفر می کنند. از میان آن ها شیطان صفت هایی بیرون آمده اند که

به غربان و راهزنان معروفند. آن‌ها نخستین کسانی هستند که در دریا راهزنی کرده‌اند. از جانب ایشان به همه سرزمین‌ها، قهوه و مس و زعفران و پنبه صادر می‌شود.

جَلِیقَیْه

۲۰۳- ما اخبار این ناحیه را به قدر کفایت بیان کردیم، و اکنون جلیقیه را که آخرین سرزمین فرنگیان است بیان می‌کنیم و خداوند داناتر است.

از شهرهای مشهور سرزمین جلیقیه شهر منتدب و شهر استبن و شهر عیداش است. مردم اندلس [پ ۲۳۸] در زمان حکمرانی بنی امیه به مردم این سرزمین جزیه می‌دادند.

۲۰۴- در سرزمین جلیقیه دریاچه عجیبی به نام دریاچه مرده وجود دارد.

علت این نامگذاری این است که در آن موجود زنده‌ای یافت نمی‌شود و هیچ جاننداری از آدم و غیره در آن نمی‌افتد مگر این که فوراً می‌میرد. هرگاه حیوانی در آن فرو رود، می‌میرد مگر طاووس که داخل آن می‌شود و زندگی می‌کند و جوجه می‌گذارد و اتفاقی برایش نمی‌افتد. این دریاچه در وسط جلیقیه قرار دارد. اهالی این سرزمین ادعا می‌کنند که رومی هستند ولی چنین نیست، بلکه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۱

آن‌ها فقط بر دین نصرانی هستند. نسب شناسان رومی گفته‌اند؛ جلالقه‌ای‌ها از خزریان هستند، و بلاد جلیقیه مجاور سرزمین گالیسیه در مغرب است همان طوری که با سرزمین ارمان در مشرق مجاورت دارد.

سرزمین گالیسیه پایان سرزمین قشتاله در شمال است و اگر خدا بخواهد بیان آن به زودی می‌آید.

۲۰۵- تمام شهر- روم از سرزمین قسطنطنیه در مشرق گرفته تا سرزمین برشلونه در مغرب، شهرهای حاصلخیز و سرسبز و خرم قرار دارد، و همچنین است سایر شهرهای روم که همگی پر کشت و زرع و میوه و تاکستان هستند، مگر آن

شهرهایی که در ناحیه شمال قرار دارند، نظیر سرزمین آرمیتیّه و روماتیّه و جلیقیّه و گالیسیه که کشاورزی در این شهرها کم است و تاکستان وجود ندارد، و میوه هایی غیر از آن ها و لبنیات و حبوبات دارند.

ما از اخبار این ناحیه به قدر کفایت بیان کردیم و اکنون به بیان ناحیه سوم این جزء و بیان و خصوصیات آن ها می پردازیم و توفیق با خداوند متعال است.

ناحیه سوم: اندلس

اشاره

۲۰۶- بدان- خدا ما و تو را ارشاد کناد- ناحیه اندلس جزء سرزمین شام است،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۲

و آخرین ناحیه از نواحی آن است. درازای آن از مشرق به مغرب بر ساحل دریا از کوه های اُطریجرش تا منطقه معروف به طرف الأغر به سوی اُشبونه بر ساحل دریای اعظم و از آن جا تا ابتدای کوه های شارات نود فرسخ است و تا نزدیک جزیره طریف که از کوه های معروف به جبال الصّوف می باشد، به قدر نه روز راه است. در این جزیره (طریف)، هر منطقه از مناطق دیگر سیصد فرسخ فاصله دارد، و درازای آن [پ ۳۸ ۷] از مغرب تا مشرق بر ساحل دریای رومی از آغاز [ش] تا بر ساحل دریای بزرگ [اقیانوس اطلس] تا اوّل کوه های مشرق هفتاد فرسخ و برابر هفت روز راه است، و از اُطریجرش تا برت یاقه که مدخل ورود به سرزمین نبارّه است هشتاد فرسخ و برابر هشت روز راه می باشد.

کوه اُطریجرش

۲۰۷- این کوه معروف به اُطریجرش، جدا کننده بلاد اندلس از بلاد فرنگ است، و آن از شمال شروع می شود و به سوی جنوب ادامه می یابد، تا این که به دریا وارد می شود و این کوه به «طرف یهودی» نیز شهرت دارد. در این کوه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۳

درختان کهن بسیار بزرگی همچون صنوبر و احتمالاً بلوط و شمشاد وجود دارد. همچنین درختانی دارد که هزار سوار در زیرش نمایان نیستند. از همین کوه است که عود شمشاد به اندلس و مغرب فرستاده می شود. در آن جا معدن سنگ سرمه قرطجّی نیز وجود دارد که از آن جا به سرزمین های مشرق فرستاده می شود. از این کوه

عسل زیادی جمع آوری می گردد که در هیچ جای دیگر زمین به آن فراوانی جمع نمی شود، زیرا در آن جا زنبور عسل بسیار است. در آن جا قلعه ای است که از لحاظ حفاظتی و بلندی مانند آن در زمین یافت نمی شود.

برکت اندلس

۲۰۸- هوای سرزمین اندلس نیکو و آب آن پاکیزه است و طول آن به اندازه چهل روز راه می باشد و چهل رودخانه به آن می ریزد. این پدیده در هیچ کجای زمین جز در آن جا یافت نمی شود. آن جا پربرکت ترین و کثیر النسل ترین مناطق روی زمین است و سبب این امر این که ناحیه کوچکی است که هشتاد شهر بزرگ دارد و به همین تعداد یا بیش تر از آن دارای شهرهای کوچک هم هست، و حال آن که در قسمت آباد زمین ناحیه ای به این کوچکی جز در اندلس یافت نمی شود که مسافر بتواند در آن سه یا چهار شهر نزدیک به یکدیگر را بیابد. از برکت آن ناحیه، این که انسان دو فرسخ را بدون آب در آن راه نمی رود و هنوز سه فرسخ نرفته در طول سفرش نان و روغن را در دکان ها می یابد.

۲۰۹- از برکت اندلس این که، فقیه علامه ابو محمد عبد الملک بن حبیب با سلسله اسناد از رسول اکرم (ص) روایت کرد که حضرت فرمود: «پس از من

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۴

جزیره ای فتح خواهد شد که به آن اندلس گویند، زنده آن سعادت مند و مرده آن شهید است.» اگر این حدیث صحیح باشد [پ ۳۹] فخر آن برای اندلس کافی است، و اگر صحّت آن ثابت نشده باشد، با کتاب خدا و سنت رسول (ص) موافق است. این بدان خاطر است که هر که در اندلس

زندگی می کند به منزله کسی است که عنان اسبش را در راه خدا به دست گرفته و این در حالی است که آنان با وجود بودن دشمن - که خدا نابودشان کند- در آن جا ساکنند، و آن ها به دلیل وجود دشمن و مجاورتی که با آنان دارند از یکسو و کمی تعدادشان و جدایی شان از هم کیشان خود از سوی دیگر هر روز جنگ ها و غارت هایی دارند، چرا که پیش رویشان دریایی هراسناک و پشت سرشان دشمنی توانا (دانا) است، و دشمنی که خدا نابودشان سازد- زیادند و سرزمین شان به هم پیوسته است. پس در خاک اندلس دیده نمی شود مگر چشم گریانی برای خدا یا جهادگری در راه خدا یا رزمنده ای که به خاطر خدا با دشمن در نبرد است، که از دین اسلام جدا نمی شوند و پیوسته ملزم اطاعت خدا هستند. پس کسی که به این حالت بمیرد، شهید از دنیا رفته و هر که به این حالت زندگی کند سعادت مند است، چرا که جهاد بهترین وسیله تقرب به خداست، و جهادگران نزد خداوند تعالی از پاک ترین مقرّبین هستند و به همین جهت خداوند که راستگوترین گویندگان است فرمود: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ ...** تا آخر آیه ، پس این مطلب موافق کتاب و سنت است و منت از آن خداوند است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۵

سرقسطه

۲۱۰- از شهرهای اندلس سرقسطه است که شهری بسیار بزرگ و قدیمی است. گویند، از بناهای کنستانتین است که در زمان حضرت محمد (ص) می زیست. از شگفتی های این شهر آن که فرو ریخته و دیوارهای آن

از سنگ های تراشیده است، که در یکدیگر فرورفته و چفت شده اند. ارتفاع دیوار از بیرون شهر چهل ذراع- کم تر یا بیش تر- است، و از داخل شهر مساوی کوچه ها و خیابان هاست. بالاترین ارتفاع دیوار از داخل پنج ذرع است، و خانه های شهر جملگی از بالای دیوار نمایان و آشکار است، و شهر سفید نامیده می شود زیرا که به سفیدی می زند و بر بالای شهر نور سفیدی است که بر هیچ کس چه در شب و چه در روز پوشیده نیست. رومیان می پندارند که آن نور از همان روزی که شهر ساخته شده بر آن بوده است. ولی مسلمانان بر این باورند که: این نور از زمانی که دو مرد صالح به نام های حنش صنعانی و فرقد سنجاری- که خدا را از آن ها خشنود باد- در آن شهر مدفون گشتند، در آن جا پدیده آمده است. در مصاحبت این دو تن با رسول اکرم (ص) اختلاف نظر است. در مسجد جامع آن محرابی از سنگ یکپارچه مرمر سفید است که در قسمت آباد زمین محرابی همانند آن وجود ندارد. از شگفتی های این شهر این که هیچ سوسمار و ماری داخل آن نمی شود [پ ۳۹ ۷] جز این که می میرد و همچنین چیزی در آن جا کرم زده نمی شود، و هیچ میوه و خوراکی و دانه ای در آن جا نمی گنجد. و من خودم در آن جا خوراکی از صد سال پیش مانده و انگور آویزان از شش سال پیش- کم تر یا بیش تر- و انجیر خشک و دانه ها و گلایی و هلوی چهار سال پیش را در آن جا دیدم. در آن جا باقلا و نخود از بیست سال پیش یا بیش تر یافت می شود. در آن جا چوب و لباس الجغرافیه/

پشمی و حریر و پنبه ای پوسیده نمی شود. این شهر چنان است که از فراوانی کشت و زرع و میوه مردم آن تقریباً میوه خشک نمی خورند، چون دارای زراعت و باغ و بوستان های فراوانند. این شهر در کنار نهر بزرگی به نام «وادی ابره» بنا شده است. این رود از کوه های برتات تا شهر تطیله سرچشمه گرفته و جاری است.

تطیله - مکناسه - لارده - وشقه - طرطوشه

۲۱۱- تطیله شهری بسیار بزرگ و پرمیوه است که در بیست فرسخی بالای سرقسطه قرار دارد.

۲۱۲- سپس این رود «اِبْرَه» به شهر مکناسه می رسد، و این جاست که به وادی لارده سرازیر می شود. در این رودخانه طلای فراوانی یافت می شود و در سرزمین اندلس جز در این رودخانه و دو رود دیگری که یادشان رفت و اگر خدا بخواهد بعداً در جای خود خواهد آمد، طلا یافت نمی شود.

۲۱۳- لارده شهر خیلی بزرگ است و در سرزمین اندلس از آن (شهر) بزرگ تر وجود ندارد. این شهر در کناره رود سنوره واقع است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۷

۲۱۴- همچنین شهر وشقه که به آن وشکه هم گفته می شود. در این شهر سنگ کم یافت می شود و آن مقدار هم که پیدا می شود کوچک است، و آن شهری کم درخت و میوه و کم باغ است، ولی در آن زره ها و کلاهخودهای زیبا و ابزار مسی و آهنی ساخته می شود و جایگاه صنعت و هنر است.

۲۱۵- سپس این رود همراه با رود اِبْرَه از مکناسه و شهر طرطوشه سرازیر می شود تا این که بعد از ده فرسخ به دریا می ریزد، و آن به خاطر شدت جریانش گواراست. طرطوشه شهری پرمیوه و درخت است و آن در پشت

این رود است که در ادامه کوه اُطریج‌ج‌رش جاری است.

۲۱۶- درازای این رودخانه [پ ۴۰] از کوه انبره تا فرو ریختنش به دریا پانزده روز راه مسافت دارد و مردم به فاصله صد میلی آن را چراغانی کرده اند.

همچنین از قلعه اقلیس تا شهر طرطوشه را نیز چراغانی می کنند. شهر طرطوشه در کناره این رود واقع است.

طلیطله

۲۱۷- همچنین از بزرگ ترین شهرهای اندلس «طلیطله» است و آن شهر بسیار بزرگی است که نه‌ری به نام تاجه آن را فراگرفته است. گویند این شهر از بناهای خزریان و یا از ساخته های گوت ها می باشد که پایتخت آن ها بوده و بعد از ایشان مرکز حکومت رومیان شده است. اما صحیح ترین روایات این که از ساخته های خزریان است که در زمان ابراهیم (ع) بودند. ابن الجزار در کتاب

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۸

عجائب الارض گفته: «پسر نمرود که فرعون زمان حضرت ابراهیم خلیل (ع) بوده در همین شهر سکونت داشت، به هنگامی که پدرش او را بر بلاد مغرب والی گردانید. از همین شهر است که از ناحیه تدمیر در سرزمین اندلس به طرف ساحل قرطاجنه بیرون آمده است. از شگفتی های طلیطله این که گندم در آن حدود هفتاد و هشتاد و صد سال یا بیش تر باقی می ماند و کرم زده نمی شود، و آن شهری پر کشت و زرع است.»

۲۱۸- در این شهر عجیب ترین چیزی که در دنیا مانند آن ساخته نشده است و آن دو بیل (یا پارو) است که ابو القاسم بن عبد الرحمن مشهور به زرقال آن ها را ساخته است. وقتی گفته (رضی) که: «سبب ساخت آن (دو بیل) آن بود که وقتی نام طلسمی را در نزدیک

(قبه آرین) در سرزمین هند شنیده- یعنی همان که مسعودی بیان کرد که انگشتش از طلوع خورشید تا غروب آن اشاره می کند. همان طوری که در شگفتی های هند بیان کردیم، آن دو بیل (یا پارو) را ساخت. آن دو بیل (یا پارو) بیرون شهر طلیطله در خانه ای خالی درون نهر بزرگی در محل دروازه دباغ ها (رنگرزاها) قرار دارد. از شگفتی های این دو بیل (یا پارو) این که همراه با جزر و مد ماه [پ ۴۰ V] پر و خالی می شود. و چون هلال ماه دیده شود قدری از آب داخل آن دو بیل خارج می شود و چون آخر روز شود نصف یک هفتم می گردد. سپس به همین صورت در هر شبانه روز نصف یک هفتم زیاد می شود تا این که هفت شب و هفت روز تمام می گردد. پس در آن موقع نصف- می شود. سپس همین طور نصف یک هفتم در یک شبانه روز زیاد می شود تا این که روز چهاردهم ماه شود- پرشدنش با کامل شدن ماه همراه می شود و چون ماه شروع به کاستی

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۶۹

کند بیل ها همراه با نقصان ماه در یک شبانه روز خالی می شود، مانند حالت زیاد شدن شان، و هنگامی که بیست و نهم ماه برسد در آن دو، آبی باقی نمی ماند. اگر کسی وقتی که آب در آن دو بیل نیمه پر است سعی کند که آن دو را از آب پر کند، آن دو بیل همه آب را می بلعد، به طوری که آبی در آن دو به همان میزانی که اول داشته باقی نمی ماند، بنابراین (به نظر می رسد) آبی داخل آن (دو بیل) نشده و از آن ها آبی خارج نشده است و نیز

هرگاه کسی سعی کند آب آن (دو بیل) را هنگامی که از آب پر است خالی کند، به طوری که آبی در آن ها نماند ولی، (اندکی) بعد آب در آن ها پر می شود و این از شگفت ترین عجایب است. اگر آن بتی که در جزیره آرین است شگفت باشد، از آن شگفت انگیزتر آن است که آن جا نقطه اعتدال و گنبد آسمان است و محلی است که شب و روز آن یکسان است و این از آن (بت) شگفت تر است.

این دو بیل در یک خانه بود، چون خبر آن دو به پادشاه طلیطله ادفونس رسید خواست در مورد حرکات آن دو کاوش کند. پس دستور داد تا یکی از آن دو را کنند برای این که ببیند از کجا به آن ها آب می رسد و چگونه حرکت می کنند. آن گاه وقتی که آن را کردند حرکت آن دیگری متوقف شد. کندن و خرابی آن دو بیل [پ ۴۱] در سال پانصد و بیست و هشت (۱۱۳۴/۵۲۸ م) رخ داد. سبب نابودی آن (دو بیل) حنین بن زبوه یهودی ستاره شناس بود (لعنه الله) که صنعتگران اندلس را به تمامی در یک روز به طلیطله کشانید. و خبر داد که او «ادفونس» به زودی وارد قرطبه خواهد شد و صاحب آن خواهد گردید.

آن گاه یهودی خواست که حرکات آن دو را کشف کند، پس گفت: «من آن را می کنم و درستش می کنم همانگونه که بود و حتی بهتر از آن چندان که روز پر و شب خالی شود. پس چون آن را کند و قادر به تعمیر آن نگردید، چون خواست از صنعت آن اطلاع حاصل کند، در نتیجه یکی از آن دو خراب و

الجغرافیه /

دیگری به حال متوقف باقی ماند.

أشبونه - طلبیره

۲۱۹- همچین شهر أشبونه که در پایان نهر معروف تاجه نزدیک ریزش آن به دریا قرار دارد. در اندلس طلا به جز در آن مکان ها یافت نمی شود، و به زودی بیان محل سوم نیز خواهد آمد. این شهر نعمت بسیار از جمله کشاورزی و حبوبات و غیره دارد. در آن سیب هایی مانند سیب ارمینیه وجود دارد که محیط آن کم و بیش از سه وجب است.

۲۲۰- میان این شهر (اشبونه) و طلبیره پل بزرگ معروف به «پل شمشیر» قرار دارد که از شگفتی های زمین است و گفته شده که از ساخته های خزریان نخستین است و بنای بلندی دارد. تمام این رود (شهر) در زیر طاقی از طاق های آن (پل) وارد می شود. ارتفاع این طاق حدود هفتاد ذرع و پهنای آن حدود سی و هفت ذرع است. در پشت این طاق (یعنی بالای آن) برج بزرگی است که ارتفاع آن از روی پل چهل ذراع می باشد. این برج و پل با سنگ های بزرگی که درازای یک سنگ آن هشت ذرع یا ده ذرع و بیش تر از آن می باشد، ساخته شده است. در سر این برج و در آخر سنگ ها سوراخی است که در آن شمشیری از لاطون قرار دارد، و زمانی که کشیده شود به اندازه سه وجب یا همین اندازه از آن خارج می گردد و تازه کسی نمی تواند بیش تر از آن را بیرون بیاورد. این شمشیر چون رها شود همچون شمشیری که در غلاف بیفتد، روی سنگ می افتد و از آن صدایی مانند رعد غرّنده شنیده می شود. زیرا این الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو،

پل در کناره این رود شهر سسترین و در بالای آن (رود) شهر طلیبره قرار دارد که شهر بسیار بزرگی است و از ساخته های گوت ها می باشد.

مارده

۲۲۲- از شگفتی های آن «أرجلات» است و آن ستون هایی از مرمر است که درازای هر ستون آن سی ذرع می باشد. در سر هر ستونی، ستون دومی ایستاده که با دقیق ترین ترازها و تازه ترین صنعت ها موزون گشته و بین دو ستون بیست ذرع است. از سر هر ستون تا سر ستون دوم، ستونی تو خالی مانند کانالی حفر شده قرار داده شده است. این ارجلات (ستون ها) در هوا رها شده اند. آن ها مسافتی حدود هشت فرسخ زمین را می پوشانند و آب بالای آن «ستون ها» جاری است تا به مکانی که به قرجونه معروف است می رسد. این قرجونه مکان جدیدی است که در میانش طاق های دایره ای شکلی قرار دارد که روی ستون ها برافراشته شده اند و آن ها نیز باز بر ستون های دیگری مثل قبلی قرار دارند. این طاق ها مانند حلقه دایره شکلند. در قسمت بالایی آن ها لوله هایی باز شده است که آب را در حوضی از مرمر سفید- که محیط آن هشتاد ذرع است- می ریزد، و به این ترتیب آب از آن ارتفاع بلند در آن حوض می ریزد. بر بالای آن طاق ها، اتاق ها و نشستگاه ها و مقصوره هایی است که پادشاهان خزر و یونان در آن جا می نشستند و به تماشای ریزش آب همراه با مناظر باغ ها و بوستان های اطراف آن سرگرم می شدند و شهرت این شهر آن را از وصفش بی نیاز می سازد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۲

قرطبه

۲۲۳- همچنین پس از شهر مارده به فاصله بیست فرسخی آن شهر قرطبه قرار دارد که مرکز حکومت امویان در تمام اندلس بوده و شهری بسیار بزرگ است و نیز بنا به دلیلی که مسعودی از «باز شدن

در قفل شده خانه ای» در قرطبه ذکر کرده، این شهر پایتخت لذریق (رودریک) پس از خارج شدن از طلیطله نیز بوده است. سلطنت وی در قرطبه هفت سال ادامه یافت و از همان جا برای دیدار مسلمانان خارج شد. قرطبه در دوران بنی امیه به درازای هشت فرسخ و پهنای دو فرسخ بود. این شهر بر ساحل رودی به نام «وادی الکبیر» واقع است و در سرزمین اندلس هیچ رودی با نام عربی به جز این رود وجود ندارد.

۲۲۴- گویند هنگامی که سلیمان (ع) و لشکریانش - از این شهر که دارای چمن زارهای شاداب و برکه های آب روان بود- گذر کرد، فرمود: «یا سنگ ها آن را بسازید، که به زودی شکل و هیئتی شگفت و مرتبه ای بزرگ خواهد یافت»، بنابراین قرطبه نامیده شد.

۲۲۵- کوهی که بر فراز آن شهر است «تاج العروس» نامیده می شود و در اندلس کوهی با اسم عربی غیر از این کوه وجود ندارد.

۲۲۶- و در نزدیکی آن در فاصله سی فرسخی معدن جیوه ای [پ ۴۲] در محلی به نام بطروش وجود دارد که جیوه به جز این محل در جای دیگر الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۳ یافت نمی شود، و از آن جا به همه اقطار زمین فرستاده می شود.

۲۲۷- از آثار شگفت شهر قرطبه مسجد جامعی است که همانند آن در اسلام وجود ندارد، و آن بدین خاطر است که دوازده تن از پادشاهان بنی امیه آن را ساخته اند، و از شگفتی های آن، قسمت اضافه شده ای است که حکم المستنصر بالله پسر عبد الرحمان الناصر لدین الله بر آن افزود؛ و آن چهار دیواری است که دارای یک طاق است و از بالای

تا پایین از سنگ یکپارچه ای ساخته شده و در اسلام مانند آن ساخته نشده است. آخرین کسی که در آن چیزی ساخت محمد بن اُبی عامر حاجب بود که هشت کاخ در جانب شرقی این مسجد جامع بنا کرد.

الزَّهْرَاءُ

۲۲۸- همچنین الزَّهْرَاءُ که عبد الرحمن بن معاویه - یعنی همان الناصر لدین الله - آن را ساخت، عجیب ترین و بدیع ترین بناهای ساخته شده در اسلام است، و شگفت تر این که در آن خانه ای است که در مدت بیست و پنج سال ساخته شده است و به آن مجلس قلبی گویند که سقفش از طلا- و شیشه کلفت صاف و دیوارهایش نیز همان طور است، و ستون هایی از طلا و نقره دارد. در وسط آن هم مخزنی پر از جیوه است. در هر طرف آن نشستگاهی که هشت در دارد که روی طاق هایی از جنس عاج و آبنوس بسته شده و بر دیواری از شیشه رنگین قرار دارد. آفتاب بر آن درها می تابد و اشعه الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۴

آن به سقف و دیوارهای این نشستگاه ها برخورد می کند. آن گاه از آن ها نوری ساطع می گردد که درخشش آن چشم ها را می گیرد (می زند). پس هرگاه الناصر اراده می کرد اهل مجلس و یا پیکی را که بر او وارد شده بود، بترساند به غلامان صقلیبی خود دستور می داد. تا آن جیوه را به حرکت درآورند و بدین ترتیب نوری در مجلس به وجود می آمد، همانند درخشش برق که همه قلب ها را تحت تأثیر قرار می داد، و برای کسی که در مجلس حاضر بود.

مادامی که آن جیوه تکان می خورد، این طور به نظر می آمد که آنان را در هوا به پرواز درآورده

است و گویند که این مجلس چنان می چرخید که در جلوی خورشید قرار می گرفت و گویی که در کنار آن (خورشید) واقع شده است.

ساختن این مجلس برای احدی از سلاطین- نه در روزگار کفر و نه در روزگار اسلام- پیشی نگرفت و آن به دلیل فراوانی جیوه در نزد ایشان بوده است. و اگر این امیر چنین اقدامی کرد، حق داشت چرا که پنجاه سال سلطنتش پایید، و رومیان تا مسافت دو ماه راه به او جزیه می پرداختند [پ

۷

۴۲]. و از رومیان هیچ کس در طول زندگانی اش جسارت نیافت که سوار اسب نر شود یا سلاح حمل کند. بنابراین شایسته است که برای او مانند آن یا بهتر از آن ساخته شود.

۲۲۹- ابن حیان فقیه در تاریخ خود از اخبار قرطبه چیزهایی بیان کرده که البته چیزی اضافه ندارد. از این شهر علوم بسیار و فنون فراوان منشعب گردیده و آن شهر علم و (دانش) اندلس است. بیان شده که حکم المستنصر بالله دستور داد تا در کوچه های قرطبه جار بزنند که از مردان کسی عمامه سر نگذارد مگر آن که جامع المدونه را حفظ کرده و فهمیده باشد. گوید، سیصد مرد و اندی معمم شدند. بنابراین گمان تو از غیر آن علوم و فنون چیست؟

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۵

اشبیلیه - بطلیوس

۲۳۰- همچنین در پایین قرطبه- که خداوند دوباره آن را دار الاسلام گرداند- بر کناره درّه وسیعی عروس شهرهای اندلس، که شهر اشبیلیه است، قرار دارد. به آن عروس شهرهای اندلس گویند چون بر سر آن تاج شرف و در میان و گردن آن رود بزرگی همچون مروارید درخشانی جاری است که در قسمت

آباد زمین رودی زیباتر از آن نیست. به دلیل آن که در خوبی و نعمت به دجله و فرات و نیل و درّه اردن در شام شباهت دارد. مردم اشبیلیه شیرینی و شوخ طبعی و گستاخی و زیبایی دارند. این شهر به این لحاظ حمص خوانده شد، چون مانند شهر حمص شام است که کنار رود اردن واقع است. این شهر نیز دارای باغ ها و بوستان های بسیاری در ساحل این رودخانه است قایق ها در سایه درختان کنار این رود هشت فرسخ راه را می پیمایند و مردم ده فرسخ را در هر دو ساحل رودخانه چراغ نصب کرده اند که از قلعه قیطانه تا قلعه قوره است. در این رودخانه انواع ماهیان کوچک و بزرگ از قبیل بوریات و شوابلات و غیره وجود دارد. گاهی هم در آن صدف های دارای گوهر یافت می شود که شهرت آن ها بی نیاز از وصف است. گویند این شهر از ساخته های یونانیان است و یا از ساخته های گوت هاست.

۲۳۱- در نزدیکی اشبیلیه به فاصله پانزده فرسخی آن، چشمه زاج قرار دارد و زاج آبی سیاه رنگ است که از چشمه ای خارج می شود، و از آن به دو

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۶

کرانه این چشمه می ریزد و سخت می شود. در قسمت آباد زمین، انواع زاج به جز این محل، در جاهای دیگر یافت نمی شود. زاج، ماده ای معدنی است که از زیر زمین به صورت خاک و سنگ استخراج می شود، و این چشمه در آخر قلمرو اشبیلیه قرار دارد.

۲۳۲- از این منطقه است که به سرزمین اندلس و روم و مغرب و افریقیه و مصر و اسکندریه روغن زیتون صادر می شود و چه بسا مقدار کمی هم

از این روغن به یمن صادر می شود. این روغن بهترین و چرب ترین روغن های کره زمین است، و در زیر زمین بیست یا سی سال بیش تر باقی می ماند، در این مدت نه تنها خراب نمی شود، بلکه بر خوبی آن افزوده می شود.

۲۳۳- همچنین در این شهر هند به عمل می آید که به جاهای دیگر صادر می شود در نزدیکی اشبیلیه در حدود یک فرسخی آن معدن خاکی است که در آن هند به عمل می آید، هند نوعی گیاه است که می روید، همچنان که طفل در طلیطله می روید. اشبیلیه خاکی است که آرد را با آن مخلوط می کنند و به دلیل هم شکل بودن با آن از هم شناخته نمی شوند. این خاک را خمیر می کنند، سپس می پزند و می خورند، و خورنده بدش نمی آید.

۲۳۴- در حدود شصت فرسخی جنوب اشبیلیه، شهر بطلیوس قرار دارد.

این شهر در کنار رودی بزرگ به نام «وادی یانه» واقع شده است. این رود، از محل وزش بادهای در مکانی به نام غدر سرچشمه می گیرد. هیچ کس سرچشمه و محل خارج شدن این رود را نمی داند، جز آن که از اعماق زمین بیرون می آید و در مکان دیگری ناپدید می شود و دگربار در شهر «قلعه رباح» جریان می یابد، سپس تا به شهر بطلیوس می رسد و پس از آن هم به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۷

حصن مربل در نزدیکی دریای بزرگ (اقیانوس اطلس) می رسد و به دریا می ریزد.

۲۳۵- پس از بطلیوس در ناحیه اشبیلیه شهر یابوره که از ساخته های رومیان است در قسمت غربی اشبیلیه واقع است.

قادس و مناره آن، و قراقیر مجوس

۲۳۶- شهر قادس در جنوب اشبیلیه بر کرانه دریای بزرگ واقع است. در مشرق قادس نهر بزرگ «وادی لگه» جریان

دارد و آب نوشیدنی و شست و شوی مردم قادس از آن است. به نوشته رومیان در تواریخ شان بر روی این رود پلی با سی طاق بوده است.

۲۳۷- این رودخانه قادس به مکانی به نام روطه متصل است. در این محل «روطه» پادگان بزرگی است که فقیه ابو محمد عبد الملک ابن حبیب از آن چنین یاد کرده است: «هر کس شبی را در این پادگان با زبان روزه مرزداری کند، گناهان هفتاد ساله اش آمرزیده می شود، وی در برتری این محل کتاب بزرگی نوشته است. همچنین درباره پادگان «کشکی» این جمله را نیز آورده که ان شاء الله خواهد آمد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۷۸

میان پادگان روطه و قادس یکی از ارتفاعات کوه تاکرونه واقع است که پهنای آن سی مرجع است.

۲۳۸- پادشاه قادس مردی از گوت ها به نام سنبطین بود. او همان کسی است که آب را از کوه تاکرونه به قادس آورد. وی آب را از آن کوه و خزرات و شنت باطر گذراند تا به حوض های قصرش در شهر قادس آورد؛ حوض هایی که دارای سطوح مشهوری است و از شگفت انگیزترین ساخته های روی زمین است، چون سطح این حوض ها به وسیله سنگ دانه هایی مانند دانه کنجد پوشانده شده بود، این دانه ها به انواع رنگ های بدیع رنگ شده و روی مهره ها، دایره ها و مثلث هایی که ساخت هیچ یک از آن ها به دیگری شبیه نیست، استوار گردیده است. دانه ها با ظریف ترین شکل به وسیله رقیق ترین سریشم هایی که آب و آتش هم به آن اثر نمی کند به یکدیگر چسبیده اند، آب از آن رود در این حوض ها می ریزد.

۲۳۹- در این شهر «قادس» مناره عجیبی شبیه مناره اسکندریه

بر خرابی آن مناره نظارت داشته، به من خبر داد که در دستش عصایی به درازای دوازده وجب بوده است که در سر آن شکاف هایی مانند فرجله (جدا از هم) داشته و به زودی نحوه ویرانی این مناره در جای خود بیان خواهد شد.

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف بنا بر خبرهایی که در باب ساخت این مناره به او رسیده، نوشته است، این مناره از بناهای پادشاه ستمگری است که هفت بت در بلاد فرنگ ساخت، به این گمان که این ها (بت ها) پشتیبان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۰

یکدیگرند. مسعودی گوید: اگر آن چه در مورد بت قادس به ما رسیده است، درست باشد، آن بت برای این ساخته شده تا راهنمای راه دریایی باشد، و این که دست چپش به سمت تنگه دراز است گویا می خواهد بگوید: «راه از این جاست.» بسیاری از مردم گمان کردند، این مجسمه از طلای سرخ است، چون نور درخشنده ای داشت که هنگام طلوع و غروب خورشید رنگ به رنگ می شد چون گردن کبوتر گاهی سبز رنگ و گاهی قرمز می شد و رنگ سبز لاجوردی بر آن غالب بود.

این مناره برای مسلمانان راهنمایی بود که به دریای بزرگ (اقیانوس اطلس) وارد و خارج شوند. زیرا کسانی که می خواستند از طریق این دریای کوچک (تنگه زقاق) به دریای بزرگ سفر کنند، تا به سرزمین های مغرب و اشبونه و غیره بروند وارد این دریا شده و پیش می رفتند تا مناره (یا بت قادس) ناپدید شود، آن گاه بادبان های شان را برمی افراشتند و به هر یک از بندرهای مغرب چون سلا، أنفا، بلادسوس و ازمور که می خواستند، می رفتند.

بنابراین از هنگامی که این مناره ویران شد،

راهنمایی آن هم قطع گردید، خرابی آن در سال پانصد و چهل در ابتدای شورش انقلابی در اندلس رخ داد.

این مناره را علی بن عیسی بن میمون هنگامی که در قادس قیام و شورش کرد به طمع طلا بودنش ویران کرد. چون آن را کند دید جنس آن از لاطون است، که با طلای خالص آبکاری شده است. پس دوازده هزار دینار طلا از آن جدا کرد، و راهنمایی دریایی اش از کار افتاد. اهالی اندلس فکر می کردند که این

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۱

طلسم دریاست، و هرگاه ویران شود کسی نمی تواند به دریا برود. پس چون خراب شد تغییری در دریا و سفر به آن ایجاد نگشت و امور به همان منوال بود.

۲۴۰- از این دریا کشتی های بزرگی حرکت می کردند، که مردم اندلس آن ها را «قراقیر» می نامیدند [پ ۴۴] آن ها کشتی های بزرگی بودند با بادبان های مربع شکل که به جلو و عقب حرکت می کردند، با آن کشتی ها اقوامی به دریا می رفتند که به نام مجوس شناخته می شدند. آنان قومی خشن، سرسخت، قدرتمند و در دریانوردی چابک بودند. زمانی که آن ها حرکت می کردند، سواحل دریا از بیم آنان خالی می شد. تنها هر شش یا هفت سال یک بار به دریا می رفتند. در هر حرکت حداقل کشتی های آن ها چهل و چه بسا به صد کشتی هم می رسید. در دریا با هرکس برخورد می کردند، بر او غلبه کرده، اسیرش می ساختند. این طلسمی (بت قادس) که ویران شد، در دهانه تنگه وقتی بر آنان آشکار می گردید، با راهنمایی آن به این دریای کوچک (مدیترانه) وارد می شدند و به سواحل شام می رسیدند. از هنگامی که این مناره خراب شد از

آن قراقیر «کشتی های بزرگ» به جز دو دسته، کشتی دیگری خارج نشد که یکی از آن دو دسته در لنگرگاه مجوس درهم شکست و دسته دیگر نیز در طرف الأغر نابود شد و این حادثه در سال ۵۴۵ ق رخ داد، و پس از آن هیچ قراقیری (به سوی دریا) خارج نشد. ولی فعالیت و سفر در این دریای بزرگ تعطیل نشد، این حرکت هایی بود که مجوسیان (نورمان ها) به سبب آن مناره داشتند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۲

خرابی قادس

۲۴۱- اکنون باز می گردیم به سخن در باب قادس و این که چگونه ویران شد.

در قادس بر کرانه حوض بسیار بزرگی خانه نهنگ واقع بود. این خانه دری داشت که یک ذراع از آن حوض داخل خانه می شد، در آن طلسمی بود که نهنگ را در ماه (مه) به خود می کشید. همسر پادشاه سنت باطر به او گفت:

«اگر دری در پایه این کوه ایجاد شود، آب به اندازه دو ذراع از دریا به این رودخانه وارد می گردد، و نهر بزرگ (تر) می شود و ماهی و نهنگ از دریا به آن وارد می گردند!». پادشاه گفت: «این کار را انجام نمی دهم چرا که می ترسم سرزمین ما نابود شود». در نتیجه همسرش به خاطر این مطلب چند روزی از او قهر کرد، تا پادشاه به او اجازه این کار را داد. زن به کارشناسان و صنعتگران فرمان داد تا میان روطه و قادس مدخلی را که اکنون کشتی ها و قایق ها به آن وارد می شوند، بکشایند. چون آب وارد شد و با نهر معروف به «وادی لکه» [پ ۴۴ V] برخورد کرد، آب آن چنان زیاد شد و بالا آمد که نزدیک بود

پل را فراگیرد، و بدین سان آب طغیان کرده، شهر قادس را غرق کرد و جز جزیره ای کوچک از آن باقی نماند.

۲۴۲- در کنار این نهر معروف به «وادی لگه» مسلمانان به فرماندهی طارق با سپاه لدریق- پادشاه روم- مقابله کردند و پادشاه روم در این محل کشته شد.

مسلمانان بر او و لشکریانش شمشیر کشیدند تا به شهر استجه رسیدند و شذونه که اکنون خالی و خراب است، نخستین شهرهایی است که مسلمانان در اندلس گشودند. الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۳

۲۴۳- در سمت جنوب این مکان (استجه) کوه های معروف به صوف قرار دارد، که به کوه طارق و رشته کوه های تاکرونه و ارجونه پیوسته است.

۲۴۴- در سمت شرقی جزیره طریف، جزیره الخضر قرار دارد که شهری بزرگ در ساحل دریای روم است. گویند این شهر از ساخته های یونانیان است که در دوره ابراهیم (ع) می زیستند. ولی درست آن است که از ساخته های گوت هاست. حضرت موسی (ع) و خضر (ع) در آن جا با هم ملاقات کردند.

مالمه - کوه شلیر

۲۴۵- در همسایگی شرقی طریف در ساحل دریا شهر مالمه قرار دارد، که یکی از شگفتی های روی زمین در آن جاست، و آن پلی است که بر ساحل دریا واقع است. این پل از سنگ های روی هم انباشته ای ساخته شده و بر دریا غلبه کرده و جلوی آن را گرفته است. عقل به قدرت و کفایت کسانی که این سنگ ها را

الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۴

به آن جا آورده اند، گواهی می دهد. گویند، آن سنگ ها را فقط یک مرد به آن جا کشانده در حالی که کوچک ترین سنگ ۲۰، ۴۰، ۶۰، ۱۰۰ قنطار وزن دارد و بدین سبب برای کسی که به

آن (پل) بنگرد و تأمل کند، امری شگرف است.

۲۴۶- کوه های مالقه به کوه های پر آب و انگور متصل است، و سرانجام به کوهی به نام «کوه شلیر» می پیوندد. کوه شلیر از شگفتی های زمین است، زیرا کوهی است که روی آن پیوسته چه در تابستان و چه در زمستان پر برف است.

در آن جا برف ده سال قبل نیز وجود دارد که سیاه شده و مانند سنگ سیاهی گشته است، این برف سیاه را شکسته از میان آن برف سفید بیرون می آید. کوه شلیر کوهی است که در قله آن نه گیاه می روید و نه حیوانی زندگی می کند.

اطراف این کوه در قسمت پایین آن مسکونی است و به یکدیگر متصل می باشد. منطقه مسکون آن به اندازه [پ ۴۵] شش روز راه است. در این کوه گردو و شاه بلوط و سیب و توت عربی فراوان و حریر آن از همه شهرها بیش تر است. از این کوه ۲۵ رود سرچشمه می گیرد که هیجده عدد آن به دریای روم می ریزد و هفت رود آن به وادی الکبیر می پیوندد. جز در گرمای تابستان، به هنگام ورود خورشید به برج سرطان کسی وارد این کوه نمی شود و در آن راه نمی رود، گاهی در این اوقات ورود به آن امکان پذیر می شود.

در این کوه شقاقل یافت می شود و از آن جا عقیان به دست می آورند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۵

این کوه فقط سه راه ورودی دارد نه بیش تر. هرگاه کسی از یکی از این راه ها از کوه بالا رود از آن جا سرزمین عدوه ، مانند تلمسان و غیره را خواهد دید، چه بسا از شدت سرما بیم هلاک می رود، زیرا در آن جا بادی می وزد که مانند

بادهای دریاست و به آن باد داخل گفته می شود. همچنین در آن جا باد سردی می وزد، به هر انسان و حیوانی که برخورد کند، او را می کشد، و در طول زمان گروه های بسیاری در آن (کوه) مرده اند و کسی از آن ها از سرمای آن جا حتی در اوج تابستان سالم نمانده است.

غرناطه - کهف و رقیم - لوشه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو ؛ ص ۱۸۵

۲- در دامنه غربی این کوه «شلیر» شهر غرناطه واقع شده است که شهری بزرگ و از بهترین شهرهای اندلس است. در نزدیکی آن (غرناطه) در فاصله دوازده فرسخی کهف و رقیم قرار دارد. این غار (کهف و رقیم) رو به دریا دارد و در آن پنج نفر انسان است که پوست آن ها بر استخوان هایشان تکیده است، هنگامی که به یکی از آن ها ضربه ای وارد می شود، صدایی چون طنین مس از آن بلند می شود، برخی از قسمت های پوست بدن آن ها جدا شده و آویزان است و این به خاطر دست زدن مردم به آن هاست، جز نفری که در وسط قرار دارد و چیزی از پوست او تغییر نکرده است، پیکر همه آن ها سالم باقی مانده است و حتی یک استخوان از هیچ یک از آن ها جدا نشده است، در الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۶

برابر پاهای نفر میانی استخوان های سگی به جا مانده است. نویسنده این کتاب گوید: «من این غار را در سال ۵۳۲ ق دیدم. روی همه آن ها پارچه ای از کتان بود و بر سر هر یک از آن ها یک کلاه چاچی قرار داشت، جثه آن ها از جثه مردم این زمان بزرگ تر بود، البته آن ها اکنون خشکیده اند، هنگامی که زنده بوده اند، جثه آن ها- خدا می داند- بزرگ تر بوده است.

حتی استخوان های سگ را شماره کردم چیزی از تعداد آن کم نشده بود. در ستون فقرات آن ۳ یا ۴ استخوان متصل (چسبیده) مشاهده کردم و در مفاصل آن نیز به همین ترتیب و اگر مردم جثه سگ را حرکت نمی دادند، استخوان هایش از هم نمی پاشید و اکنون پیکره کامل آن سر پا ایستاده بود، و طول ایام زمین، این استخوان ها را در خود فرو نبرده و تغییری در آن ها نداده است».

مورخان نوشته اند، هنگامی که مسلمانان در سال ۹۱ ق وارد اندلس شدند، از رومیان درباره کهف و ساکنان آن پرسیدند. دانشمندان و اسقف های رومی گفتند: «ما درباره آن ها چیزی نمی دانیم جز آن که پدران مان خبر دادند زمانی ما این سرزمین را از گوت هایی که قبل از ما آن جا را آباد کرده بودند، گرفتیم»، از ایشان درباره این غار و اهل آن- کسانی که در آن بودند- سؤال کردیم. گفتند:

«ما از آن ها خبری نداریم. ما هنگامی که این سرزمین را از خزریان زمان ابراهیم (ع) گرفتیم، آن ها را- کسانی را که در غار بودند- چنین یافتیم.» مؤلف (خدا او را رحمت کند) گوید: «از غریب ترین چیزهایی که دیده ام و شگفت ترین چیزهایی که در این امر غار دریافته ام این که چون با چشم بصیرت بدان نظر شود و با عقل در آن تدبّر گردد، برهان اهل کهف آشکار می شود، در شهر لوشه که در نزدیکی این غار است، جماعتی اهل فساد و هوای نفس اجتماع کردند و برای کسی که شبانه به این غار رود و علامت و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۷

نشانه روشنی از آن بیاورد، پاداشی مقرر کرده اند»، مردی از اهالی غرناطه با خوف و دهشت

راهی غار شد و این در حالی بود که هنگام روز [پ ۴۶ V] با وجود مردم بسیار کسی از ترس و هیبت وارد آن غار نمی شد. وقتی آن مرد به غار رسید جرأتی به خود داد و صبر و حوصله ای کرد و به میان آن اجساد رفت و گوش جسد میانی آن ها را برید و نزد یارانش آورد. هنگامی که با گوش بریده بر یارانش وارد شد، آن چنان فریادی کشید که شهر کوشه به لرزه درآمد و تمام مردم از کوچک و بزرگ از خواب بیدار شدند، صاحب صدا فریاد زد:

«گوش تملیخا از اصحاب کهف بریده شد» و شهر از آن صدا لرزید، مردم به سوی آن منزل آمدند، کسی آن ها را راهنمایی می کرد، در را شکستند و داخل شدند و به آن ها- جماعت اهل فساد و هوای نفس- گفتند: «گوشی که بریده اید کجاست». آن ها گفتند: «این کسی است که آن گوش را بریده»، و به آن شخص اشاره کردند. آن گاه گوش را از آن ها گرفتند، و محمد بن سعاد، که در آن روزگار رئیس شرطه در غرناطه بود، آن جماعت را دستگیر کرد و آن قدر با شلاق آن ها را زد تا هلاک شدند. چون با خیر و خوبی صبح فرا رسید، محمد بن سعاد به همراه جمعی از یارانش و مردم به سوی غار حرکت کردند، آن گاه گوش جسد میانی را که معروف به تملیخا بود، با نخ و سوزن آن را در جایش دوختند. محمد بن سعاد فرمان داد تا رقیمی «لوحی» را که بر در غار بوده، بازسازی کنند، و آن جا آثار مسجدی بود که از بین رفته بود، و محمد بن

سعاده آن (مسجد) را بازسازی کرد و محرابش را در سال ۵۳۲ ق به سوی قبله گردانید.

۲۴۸- شهر غرناطه بر کرانه رودی معروف به شنیل واقع است که شهر را دو نیمه می کند. در این رودخانه طلای سرخ یافت می شود، و این سومین مکان در اندلس است- که در آن طلا- پیدا می شود- و بهتر از این طلای سرخ در الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۸

هیچ جای زمین یافت نمی شود، این طلا به صورت ورقه ورقه است، و بیش تر در درّه حدرو که در وسط شهر قرار دارد و در بردویّه بین پل حوّاتین و پل قاضی [پ]

V

[۴۶] که در مصبّ خندق کوه شیکه ، ما بین الحمراء و مروز ، یافت می شود. گاهی در بالا- و پایین این رودخانه کمی طلا یافت می شود. که هر مثقال طلای به دست آمده، در مقایسه با همان مقدار از تمام طلاهای دیگر، یک چهارم تا یک پنجم بیش تر ارزش دارد. این رودخانه از ناحیه جوف وارد غرناطه می شود و در سمت قبله شهر از میان دو قسمت شهر از دروازه ای استوار که ساختمانی بلند دارد و لنگه درهای آن از صفحات آهنین روکش شده است، خارج می شود، و بارویی از شهر کوچک تا شهر بزرگ به گرد آن ها کشیده شده است. در این دیوار «یا بارو» دو در کوچک برای برداشتن آب به هنگام جنگ باز شده که مانند آن (دودر) در اندلس یافت نمی شود. این رود، غرناطه را دو نیمه می کند و بر آن چهار پل با بنای عالی ساخته اند که مردم از روی یک نیمه شهر به نیمه دیگر آن می روند.

۲۴۹- غرناطه در زمستان

سرما و برف زیادی دارد و دلیل آن کوه شلیر «در مجاورت آن» است. از برخی از توابع این شهر حریر صادر می شود. از شگفتی ها غرناطه در آن طلسمی به شکل اسب از لاطون است که وزن آن از قنطار بیش تر است، و دارای سر و دمی همچون سر و دم خروس است و بر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۸۹

پشتش سواری زره پوش نشسته که طرطوره ای (کلاهی) بر سرش گذاشته است. چون باد بر آن طلسم «اسب» بوزد بر مرکز ثقلش همانند آسیاب می چرخد و از آن صدای بزرگی شنیده می شود. آن طلسم را عبود بن حابس به این منظور ساخت که هرگز هیچ عربی مالک این شهر (غرناطه) نشود. طلسم دیگری مانند این در شهر مالقه وجود دارد اما آن نمی چرخد.

۲۵۰- در ادامه کوه شلیر در شمال، در جایی وسیع کوه های اِثمد واقع است. اِثمد را از آن جا به مغرب صادر می کنند. این کوه به قسمت هایی از کوه اُبله چسبیده است. قلعه معروف به قلعه مونت شکر که شگفتی های بسیار دارد در این کوه است. شگفت ترین چیز این قلعه سوراخی است که در کناره شرقی آن است، هیچ کس نمی تواند وارد این سوراخ شود نه از بالا، و نه از پایین آن، هرگاه باد شرقی بر آن سوراخ بوزد از آن بخاری سفیدتر [پ ۴۷] از برف خارج می شود و چون باد غربی بوزد از آن بخاری سرخ همانند زبانه آتش خارج می گردد. هرگاه باد جنوبی بوزد از آن سوراخ بخاری زرد همچون اشعه خورشید بیرون می آید و چون باد شمالی بوزد بخار کبود رنگی مانند لاجورد از آن خارج می شود و زمانی که

باد آرام شود چیزی از آن سوراخ خارج نمی گردد، و این شیوه پیوسته در طول روزگار برقرار بوده است. الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۰

زیتون عجیب

۲۵۱- در نزدیکی این کوه «شلیر» درخت زیتونی است که مردم درباره آن می گویند: «این درخت در یک روز- که روز عید نصار است- نورانی می شود و میوه می دهد و میوه اش می رسد. امّا این امر آن چنان که پنداشته اند، نیست.» مؤلف این روایت- که خدایش بیامرزاد- گوید: «این درخت زیتون را که در نزدیکی قلعه ای موسوم به قلعه شکر است، دیده ام، دو شاخه دارد یکی روی زمین قرار دارد و دیگری سرپاست و هر دو شاخه این درخت در پشت ساختمان ویران شده عادی هستند. آن درخت را در روز عید مقدس دیدم که مردم دورش جمع شده بودند. دانه های زیتون آن درخت همانند دیگر زیتون های روی زمین که در روز عید مقدس است بود، جز آن که هر چقدر روز بالا آمد رنگ این زیتون ها سبزتر شد و چون نیمه روز فرا رسید سفیدی بر آن ها آشکار گشت، و هنگامی که عصر شد، سرخی اندکی در آن ظاهر گردید، در این هنگام مردم آن ها «دانه های زیتون» را از یکدیگر می ربایند، اگر آن ها را تا آخر روز بگذارند چه بسا سیاه رنگ شوند.» مردم این سرزمین می گویند: «در زمان گذشته یعنی در روزگار بنی امیه و روزگار شورشیان در اندلس، مردم را از جمع آوری این زیتون ها منع می کردند، چون شب فرا می رسید، رنگ زیتون ها سیاه می شد، و این همان چیزی است که ما شاهد آن بودیم.»

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۱

وادی یانه

۲۵۲- در قسمت غربی این کوه «شلیر» رودی موسوم به «وادی یانه» جریان دارد که در قلعه ای به نام قشتال می ریزد، در محوطه این قلعه سنگ بزرگی است که از آن آب خارج می شود و آن

سنگی سخت است که ارتفاعش از زمین زیاد است. در بالای آن سوراخی است که از آن آب به اندازه هشت سنگ فوران می کند که می تواند آسیابی را بچرخاند. در این رود ماهیان فراوان زرد رنگی وجود دارد که روی آن ها لکه های قرمزی است و دندان های نیش و کرسی دارند. در هیچ دریا و هیچ رودخانه ای ماهی لذیذتر از این ماهی وجود ندارد. هنگامی که بیننده فوران آب را از دل آن صخره می نگرد به خیال او همچون شمشیرها و درخشش برق می آید، سپس آب روی صخره پخش می شود و به سوی وادی یانه پایین می رود تا آن که در رود وادی کبیر می ریزد.

وادی الکبیر

۲۵۳- به گفته مسعودی در کتابش، وادی الکبیر مرکز اندلس است. این رود از کوه شلیر در مکانی موسوم به درّه دیلم که مشرف بر شهر قیجاطه است، سرچشمه می گیرد و از چشمه ای در آن جا (درّه دیلم) خارج می شود، از جایی که بیرون می آید تا جایی که به دریا می ریزد وادی کبیر نامیده می شود. این رود در زمان بنی امیه به این نام خوانده می شد، و در زمان استیلای روم نام آن

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۲

نوفیر بود. بیش تر مردم گمان کرده اند که رود وادی کبیر و رود وادی تدمیر که بر مرسیه سرازیر می گردد هر دو از یک چشمه خارج می شوند و به دو نیمه تقسیم می گردند، نیمی به سوی قرطبه و نیم دیگر به سوی مرسیه جاری است، ولی واقع امر چنین نیست. این دو رود نه سرچشمه مشترکی دارند و نه نام همانندی. این رود [سفید] منسوب به [بیاض] و این همان تندایر است.

اگر کسی پرسد؛ چرا عرب

آن رود را وادی کبیر نامیده است؟ جواب آن است که به سبب شرافت شهر قرطبه پایتخت اندلس که از بزرگ ترین شهرهای روی زمین است آن را بدین نام نامیده اند. همچنین کوهی را که مشرف بر قرطبه است «تاج العروس» نامیدند، گویی قرطبه عروس است و آن کوه تاج آن، تمام تاکستان ها و باغ ها و بوستان های قرطبه در این کوه قرار دارد. این رود هنگامی که از سرچشمه اش خارج می شود، کوچک است، سپس با پیوستن رودها و نه‌های دیگر به آن، بزرگ می شود و به طول ده فرسخ روی زمین جاری می گردد. نخستین آبی که به آن می پیوندد، آب چشمه ای است که از قلعه فرنس از توابع شقوره جاری می شود، سپس این رود ادامه می یابد تا این که در محلی معروف به قشتار به سنگی به نام المس می رسد آن گاه آب این رود در زمین فرو می رود تا این که چیز آشکاری به اندازه ۱۰۰ مرجع از آن آب باقی نمی ماند. از این رو با این آب چوب حمل نمی کنند، همان طور که در وادی موسوم به وادی احمر که درخت در آن می ریزند، و حمل می کنند، ان شاء الله در جای خود آن را یاد خواهیم کرد. سپس رودخانه وادی کبیر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۳

وسیع تر از پیش جریان می یابد، و از زمین بیرون می آید و به سوی مسجدی معروف به مسجد قصاره- که شهرت آن بی نیاز از توصیف است- سرازیر می شود. پس از آن از محلی معروف به بیلج در جلوی شهر ابده می گذرد و سپس در محلی به نام قلعه زیر، رودی به نام وادی الارض به آن می پیوندد.

۲۵۴- کوه موسوم به درّه دیلم به

کوه [سفیدی] به نام کوه شقوره متصل است. کوه شقوره، کوهی بزرگ و پربرت است، باغ ها، میوه، درختان و دام های فراوان دارد، مناطق مسکونی آباد آن به هم پیوسته است. این منطقه سیصد روستا و سی و سه قلعه استوار دارد. در بالای کوه شقوره شهر شقوره واقع است که مستحکم ترین شهرهای اندلس است.

۲۵۵- از (دامنه) جنوب شرقی این کوه رودخانه [بیاض] سرچشمه می گیرد و به طرف مرسیه و توابع آن جاری می شود. این رودخانه [بیاض] از تمام رودخانه های اندلس پر آب تر است زیرا که در مسیر هفت روزه خود، از دو کرانه آن آب می گیرد تا این که به دریا می ریزد. سرچشمه این رودخانه از چشمه ای است که خود از محلی به نام فجاج یامور می جوشد و به قدری آب دارد که می تواند پنج آسیاب را بچرخاند. نخستین کسانی که از آب این رودخانه می نوشند مردم روستایی در [ناحیه بیاض] هستند، سپس رودخانه جاری می شود و به رودخانه ده می شونش می پیوندد. این رودخانه از دل

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۴

کوه های [بیاض] از محلی موسوم به درّه فجاج المعدن خارج می شود. و فجاج به این سبب است که در این محل، کوهی است که بالای آن سنگ بزرگی قرار دارد که به مقدار یک میل از سطح زمین در آسمان ارتفاع دارد و در نوک آن سنگ سوراخ بزرگی است که از آن آب کمی با فشار خارج می شود و در هوا به اندازه ده ذراع بالا می رود، سپس بر آن صخره می ریزد و از این ریزش صدایی شبیه به صدای رعد و برق شنیده می شود که از راه دور- به گوش می رسد. این آب پس از

آن به سوی ناحیه شرق به روستای معروف می‌شونش سرازیر می‌گردد، این رودخانه نام خود را از همین روستا گرفته است. این منطقه ابتدای مرزهای مسلمانان است. از این صخره به طرف ناحیه مغرب مقدار اندکی از این آب- به اندازه دو یا سه جویبار، سرازیر می‌شود که ابتدای وادی أحمر است. در این وادی آب رودخانه مرسیه و رودخانه قرطبه با هم مشترکند یا (شریکند). سپس این آب همچنان که کم است، جاری می‌باشد، تا این که آب چشمه بهی به آن می‌ریزد و پس از آن هم جریان می‌یابد، تا به موازات شقوره می‌رسد، آب شقوره هم به آن می‌ریزد، و آب رود [بیاض] و غیره نیز به آن می‌ریزد، در این جا آب زیاد شده و داخل تنگه ای معروف به حلق ائیل می‌شود. ابو اسحاق بن همشک قصد داشت به هنگام امارتش در شهر شقوره، به تقلید از سد مأرب در یمن، سدی با محکم ترین بنا و بهترین مهندسی در این تنگه بنا کند. او معتقد بود هنگامی که این آب بالا بیاید و محل خروجی پیدا نکند، تمام پشت تنگه به صورت دریایی می‌شود. همچنین او

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۵

می‌خواست آب را از قلّه آن کوه ها جاری سازد، ولی موقعیت مکانی محل او را یاری نکرد. بدین ترتیب به سوی حلق ائیل جاری می‌شود تا این که به برج قاضی که معروف به «برج اجبیر» است، می‌رسد. در آن جا رود معروف به «وادی أرامه» که از «ثغر الکرسی» جریان می‌یابد، به آن می‌ریزد، سپس رود بزرگی می‌شود که مشهور به وادی أحمر است. همه آب های موجود در این منطقه به غیر از

این رودخانه در کوه شقوره سرچشمه مشترک دارند.

۲۵۶- اما رودخانه موسوم به «تندایر» به سوی شهر مرسیه در جریان است، این رود به سوی محلی به نام بیلپارش جاری شده آن گاه در آن جا رودخانه منجوس به آن می پیوندد. معدن گوگرد سرخ در این منطقه است و این ماده در قسمت آباد زمین جز در این محل یافت نمی شود و از آن جا به دیگر سرزمین ها مانند عراق و یمن و شام صادر می کنند.

۲۵۷- از این معدن تا شهر مرسیه دوازده فرسخ فاصله است. سپس این رودخانه «یعنی تندایر» به رود موسوم به قشلیاره می ریزد و وارد تنگه ای به نام «چشمه سیاه» می شود، این چشمه از شگفتی های روی زمین است.

خداوند تعالی این تنگه را شکافی قرار داده، در کوهی از سنگ مرمر سرخ که دارای دو لبه از سمت چپ و راست می باشد، هر یک از آن لبه ها پنجاه قامت ارتفاع و چهار فرسخ درازا دارد، گسترده ترین قسمت آن به اندازه یک مرجع «احتمالا واحد اندازه گیری زمین در اندلس بوده است» از زمین است و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۶

تنگ ترین قسمت آن «لبه ها» یک چهارم مرجع از زمین است. آفتاب تنها وقتی بر آن «دو لبه» می تابد که در برج جوزا باشد. بسته های چوبی را که در این رودخانه می اندازند از این تنگه گذشته به مرسیه و اطراف آن می رسد. در انتهای تنگه و در وسط آب رودخانه «چشمه سیاه» قرار دارد که آب این چشمه از قعر رودخانه فوران می کند و به اندازه یک قامت انسانی ارتفاع دارد.

آب این چشمه گوگرددار و تیره و تلخ مزه است. گویند، این آب از چشمه ای است

که رومیان آن را در شهر ابدیه سد کردند. ابدیه از شهرهایی بود که به هنگام ورود موسی بن نصیر به اندلس، تدمیر فرمانروای روم بر سر آن شهر با موسی مصالحه کرد. این چشمه تمام این منطقه را سیراب می کرد، ولی رومیان آن را مسدود [پُر] کردند، و از این مکان (داخل تنگه) سر برآورد. میان این دو مکان یعنی (ابدیه و تنگه) دوازده فرسخ فاصله است، آبادی ها و مناطق مسکونی دو سوی رودخانه، از این چشمه «سیاه» تا مرسیه به درازای سی فرسخ به هم پیوسته اند، از مرسیه تا دریا نیز سی فرسخ فاصله است.

مرسیه

۲۵۸- مرسیه شهری بزرگ، پربرکت، پرمیوه و کم باران است، با این وجود زمینش با برکت ترین شهرهای اندلس است. از برکت های آن اگر محصول همه شهرهای اندلس پس از برداشت به ۲۵ قفیز برسد، محصول این شهر چنان چه خوب باشد به ۵۰ یا ۶۰ قفیز می رسد. در این شهر منطقه ای است به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۷

نام شنقیر که در آن از هر یک دانه گندم هشتاد تا صد دانه گندم مرغوب به عمل می آید. در این منطقه بَرّه های شیرخواری پیدا می شود که در وزن با مادرشان برابری می کنند. یک بار «یا یک انبان» از این گندم های خشک به اندازه یک قفیز قرطبی و حتی بیش از آن گندم جا می گیرد. ابو بکر ملقب به رازی صاحب کتاب الفلاحه می گوید: علت برکت این زمین آن است که چون مسلمانان، شهرهای اندلس را گشودند، زمین های آن جا را درست تقسیم نکردند، بلکه قدرتمندان به اندازه قدرت خود و ضعیفان در حد توان خود، زمین های آن جا را تصرف کردند، از این رو تمام

زمین هایی را که مسلمانان مالک شدند، اساس درستی نداشت، جز شهر مرسیه که به تدمیر معروف است. مردم این شهر با موسی بن نصیر مصالحه کردند و زمین های آن جا از راه مشروع به ملکیت مسلمانان درآمد، یا آن ها (زمین ها) را از رومیان نامسلمان خریدند یا از رومیانی که مسلمان شده و زمین ها به ارث از پدران و اجدادشان به آن ها رسیده بود. از این رو برکت در این سرزمین باقی ماند. خدای بزرگ به حقیقت این امر آگاه تر است.

المریه

۲۵۹- میان مرسیه و غرناطه بر ساحل دریا و در سمت مغرب «المریه» واقع است. المریه شهری بزرگ و از ساخته های معاویه بن محمد امین و لنگرگاه اندلس است. کشتی ها از مشرق و اسکندریه به سوی آن می آیند. این شهر قیساریه اندلس و مرکز صنعت آن جا به شمار می رود. روستای بزرگی که مرتفع تر و مستحکم تر از آن وجود ندارد، در این شهر است. از شگفتی های الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۸

آن است، که جو در آن شصت تا هفتاد سال انبار می شود، و برخلاف مناطق دیگر حشره (شپشک) نمی زند و قابل مصرف است. در آن شهر رود بزرگی است که از پشت قصبه «المنجور» در کوه بیرون می آید و از روبروی شهر و در جنوب این قصبه می گذرد. این رودخانه از پایین این کوه بیرون آمده از دروازه موسی «شهر» می گذرد و به سوی دریا سرازیر می شود. هنگامی که در اندلس فتنه و آشوب پدید آمد، این رودخانه کور شد و دیگر آب آن جاری نشد. گفته اند، این رودخانه را در بالاترین نقطه کوه دری است که پلکانی هم دارد. در سرزمین اندلس شهری که به اندازه

این شهر چاه داشته و به طرف دریا پیش رفتگی داشته باشد، وجود ندارد. چنان که قنات ها و چاه های شهر به صد قنات و چاه بالغ می شده است. هیچ شهری (در اندلس) در این حرفه «حفاری» به پای این شهر نرسیده است. از همین شهر بود که مسلمانان به فرماندهی لب بن میمون به شهر «فنفر» از سرزمین ارمان لشکر کشیدند.

مردم این شهر (المریه) دل نازک ترین، دلسوزترین و مهربان ترین مردمانند. از برکت این شهر این که وقتی غم و اندوه بر مردم آن شدت گیرد، خداوند بزرگ، در کار آن ها گشایشی حاصل می کند و سختی هرگز در آن شهر دوام نمی یابد.

۲۶۰- در مسجد جامع بزرگ این شهر در سمت راست جامع، به طرف منبر ستونی وجود دارد که گاهی اثر آبی روی این ستون دیده می شود، به همین خاطر آن ستون را باکیه «گریان» نامیده اند. هرکس بر آبی که روی این ستون است تکیه کند تب او زایل می شود.

۲۶۱- در این شهر حریری با بافت محکم به نام «مرنجات» معروف به «عدادیات» تولید می شود که از آن لباس ابریشمی سفید بافته می شود و آن حریری است که کاملاً سفید است، و صناعت و خوبی آن بر کسی پوشیده

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۱۹۹

نیست. همچنین در آن جا لباس های «معمّه» که مشهور به خلدی است دوخته می شود که در میان همه لباس های حریر گشادتر و زیباتر از آن وجود ندارد، به همین سبب به این نام که مشتق از «خلد» است نام گذاری گردیده است. در این شهر چیزهای زیبایی از لوازم خانه و اشیای دیگر ساخته می شود. تمام مردم این شهر از مرد و زن به درست کردن صنایع

دستی مشغولند، بیشترین کار دستی زنان شان رشتن نوعی نخ است که در قیمت به حریر «ابریشم» نزدیک است و بیشترین صنایع مردان شان بافندگی پارچه است.

۲۶۲- در این شهر خمره آب بزرگی است که میان زمین و آسمان آویزان است، و پر از آب است، ولی آب از هیچ جای آن به بیرون تراوش نمی‌کند. این خمره در بالای مسجد بزرگ در بخش دیگر المریه که به حوض معروف است، واقع شده است. مردم در سمت بالا و پایین آن (خمره) نماز می‌خوانند.

این خمره زیباترین بنایی است که بشر ساخته و درباره آن سخن گفته است.

۲۶۳- از شگفتی‌های معماری این شهر کاروانسرای است که بر ساحل دریا قرار دارد و به کاروانسرای «من أ حضر» [هر که در آن حضور یابد] معروف است.

۲۶۴- رودخانه بزرگی به نام «وادی شقر» از شهر فنکه جدا شده و میان مرسیه و بلنسیه در طرف مشرق جاری است، جزیره معروف به شقر در میان این رود است از بدیع‌ترین چیزهایی که در این جزیره ساخته شده پل بزرگی است که روی سه طاق، با شیوه‌های زیبای هنری، واقع است. مردمان این جزیره دل‌نازکند و در آسایش و رفاه بسر می‌برند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره‌چانلو، ص: ۲۰۰

بلنسیه

۲۶۵- شهر بلنسیه در پایین المریه بر ساحل دریا واقع است. بلنسیه شهر بزرگی است که انبوه درختان میوه و درختان سرو آن را در میان گرفته است.

در این شهر نوعی انجیر است که در همه سرزمین اندلس نظیر آن وجود ندارد. این شهر از بهترین جاهای اندلس برای زندگانی است. چندان که با یک چهارم درهم می‌توان شصت نوع انجیر سبز خرید که هیچ یک از

آن ها چه در طعم و چه در رنگ با دیگری همانند نیست. همچنین انواع مختلف میوه در آن شهر یافت می شود، و نیز حبّ الملوک در آن فراوان است که مانندش در سایر سرزمین ها یافت نمی شود. وزن یک عدد کلم ۱۵ رطل یا بیش تر است.

در آن شهر بافت و دوخت لباس های گران قیمت از کتان رواج دارد. این شهر کنار رودخانه ای است که از کوه های ارطونه جاری است؛ این کوه ها نزدیک دریا بوده و مسافت آن را از دریا حدود یک میل و اندی است.

۲۶۶- مقابل بلنسیه در جانب غربی آن دریاچه معروف تالبیره قرار دارد، که در آن مرغان دریایی یافت می شود، روبروی دریاچه در خشکی، روستای معروف منصف واقع است که منصفیون بدان جا منسوبند. هرگاه یک کشتی وارد این دریاچه شود و از آن عبور کند، مسافران در آن روستا پیاده شده- شب یا روز- مایحتاج خود را از آن جا می خرند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۱

طرطوشه

۲۶۷- شهر طرطوشه در مشرق بلنسیه به فاصله ۵۰ فرسخی بر کرانه رودخانه معروف به «وادی ابره» واقع شده است.

۲۶۸- میان بلنسیه و طرطوشه کاروانسرای کشکی قرار گرفته که یکی از شگفتی های جهان در آن است و آن چاهی است که مردم می پندارند، هرگاه کاروان ها و سپاهیان آن جا فرود آیند. آب این چاه با افزایش و کاهش مسافران، کم و زیاد می شود. مؤلف گوید: «من خود این کاروانسرا را دیده ام و درباره این چاه و حرکتش (زیاد و کم شدنش) وقتی بر سر چاه ایستادم از مردم آن کاروانسرا پرسش کردم که آیا آب چاه با افزایش افراد زیاد و با کاهش آن ها کم می شود؟ گفتند: آری، ولی

چیزی- از این هم عجیب تر است. گفتم:

«خداوند شما را رحمت کناد، آن چیست؟» گفتند: «بنگر. پس چون نگاه کردم چاه کوچکی را روی زمین دیدم که دلوی (سطلی) را پر نمی کرد، عمق آن به اندازه دو ذراع بود و پله ای داشت که از آن پایین می رفتند و آب برمی داشتند.» گفتم: «این چیست؟» گفتند: «این آب به اندازه چند نفر است؟» گفتم: «چهل تن یا کم تر.» گفتند: «اگر همه دنیا از این آب بیاشامند کم نمی شود، و چنان چه اکنون هزاران سپاهی پیاده شوند و از آن آب بنوشند نیز همین طور است.»

برایم روایت کردند که: «ابراهیم بن تاشفین به همراه پنجاه هزار سوار بر سر این چاه فرود آمد، و نیز پادشاهان دیگر در گذشته با بیش تر از این تعداد کنار این چاه فرود آمده با سپاهیان و اسبان و چهارپایان از این آب نوشیده اند، همه را سیراب کرده، اما این آب نه کم شده و نه زیاد. این از شگفتی هایی است که من از این چاه دیدم.» ابن حیب نیز در کتابش از برکت این کاروانسرا یاد کرده

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۲

است. بیش تر صنایع طرطوشه صنایع جدید است و در آن جا هر نوع وسیله زیبا و نیکویی ساخته می شود.

۲۶۹- شاطبه، شهری پردرخت و پرمیوه است، در ۸ فرسخی مغرب بلنسیه واقع است. انواع مختلف علوم در این شهر پدید آمده است. مردم آن اهل درک و فهم و تیزهوش هستند.

۲۷۰- شهر دانیه در این ناحیه و در پایین شاطبه در ۱۶ فرسخی مغرب آن، بر ساحل دریا واقع است. دانیه شهر بزرگی است، گفته اند از ساخته های گوت هایی است که به روزگار حضرت موسی

(ع) در این سرزمین بوده اند.

مردم این شهر زردرویند و سبب آن شاخه های بریده درختانی است که دریا آن ها را به ساحل می اندازد. در آن جا به صورت بسیار انبوهی روی هم انباشته می شود و بوی آن به سوی مردم می رود و روشنی چهره های آنان را از بین می برد و آن ها را لاغر و زردچهره می کند. در این شهر قصر بزرگی معروف به قصر الحبور است که نظر ندارد. این شهر نیز پر درخت است. کوه های آن ویژه درخت نارنج و درخت خرّوب خوب است شیره این درخت قطره قطره به زیر آن می چکد. در ساحل دریا و در مغرب دانه، لقنت و قرطجّه «قرطاجّه» قرار گرفته اند.

از اخبار شهرهای اندلس، خوبی ها و شگفتی های آن به قدر کافی سخن به میان آوردیم. از خوبی های دیگر اندلس، این که در آن شهری نیست که در ساحل رودخانه یا نزدیک آن نباشد. اکنون می پردازیم به بیان مناطقی از

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۳

سرزمین روم که به اندلس متصل است، مانند، قشتاله، غلیسیّه «گالیسیا» و نیازّه «نبرا».

بلاد روم - قشتاله - غلیسیّه - نیازّه

۲۷۱- طرطوشه - چنان که گفتیم - بر کرانه رودخانه بزرگی در دامنه کوه اطریرجش - که ذکرش گذشت - واقع است. این کوه حد فاصل میان سرزمین اندلس و سرزمین فرنگ است. این کوه از جنوب به شمال از ساحل دریای روم تا جایی به نام «برت جیق» امتداد دارد. در برت جیق زاهد مشهور و ولی خدا، محمد بن حاج «حجاج» - که خدایش او را رحمت کند - مدفون است.

کوه اطریرجش از این محل وارد سرزمین فرنگ می شود و سپس به سمت برت نیازّه بالا می رود از روی این کوه به سرزمین جلیقیه می روند. منصور بن

ابی عامر هنگامی که شهر شنتین و قلعه شنت بط را گرفت، از همین کوه گذشت، سپس از این کوه به سوی مغرب به سوی «ثغراعلی» معروف به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۴

«ثغر المنار» امتداد دارد و از آن جا وارد سرزمین قشتاله می گردد. در این مکان در مقابل شهر برشلونه، برت موسوم به «برت یاقه» قرار دارد. از این محل، آهنی به نام شلق می آورند و آن آهن سیاهی است که از آن ابزار جنگی می سازند. سپس این کوه رو به جنوب به سمت مرز وادی الحجاره و شهر طلمنکه امتداد می یابد و به طرف جزیره معروف به جزیره طلیطله و دژ موسوم به شارّات کشیده می شود. این کوه از این جا تا حدود برت معروف به برت قال «پرتقال» به کوه شارّات معروف است. آن گاه رو به پایین ادامه می یابد تا به دریای اعظم «اقیانوس اطلس» می رسد. تمام رومیانی که در پشت این کوه سکونت دارند، شریائین نام دارند و تمام آنان که در غرب این منطقه سکنی دارند جلالقه نامیده می شوند. در جلالقه، شهرهای قلمنیره و اسیبیطا، و آن شهر قدیمی است، و شهر غیمران قرار دارد. در سرزمین شریانی ها هم شهرهای اسله و ایشقییه و ایه و ... و شهر اریل قرار دارند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۵

تمام این سرزمین به رودخانه بزرگی موسوم به «وادی دورر» منتهی می شود.

این رودخانه از بالای کوه شارّات که مشرف بر برت یاقه است بیرون می آید.

همچنین رودخانه موسوم به ابره نیز از این محل سرچشمه می گیرد و به سوی شهر سرقوصه جاری می شود. رودخانه وادی دوره از سرزمین های میان شریائین و

سرزمین قشتاله از زمین های سنگلاخی می گذرد و با فشار زیاد از بالای آبشاری به پایین می ریزد. این آبشار بر بالای لبه بزرگی از کوه واقع است و آب از بلندای بیش از دو مرجع به شکل کمانی به زمین می ریزد. مردم در گروه های دسته جمعی از زیر آن آبشار می گذرند و آبشار چون کمانی بالای سر آن هاست. راه شنت یاقه نیز از زیر این کمان می گذرد. این رود سرانجام به دریای بزرگ (اقیانوس) می ریزد. کسانی که در ماه مه برای رفتن به سرزمین قشتاله از این رود عبور می کنند. هر کس که مبتلا به دمل هایی معروف به «ناربارده» [آتش سرد] باشد به او زناده می مالند و او همان روز بهبود می یابد. تمام مناطقی که در پشت این رودخانه در سمت شمال واقع اند، سرزمین قشتاله است شهرهای لیون و شهر لشنش و مسره در این منطقه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۶

قرار گرفته اند.

کنیسه شنت یاقه

۲۷۲- شنت یاقه کنیسه بافضیلتی در این سرزمین است که نزد رومیان مانند بیت المقدس است. رومیان شام و مردم قسطنطنیه و رومه و ارمان و دیگر رومیان به زیارت آن می روند. هر کس از آن جا و اطراف آن کنیسه به بیت المقدس برود، او را نیطس گویند و بالعکس هر که از بیت المقدس به شنت یاقه سفر کند، نیطسی می شود. این فضیلت از آن جاست که این کنیسه به دست یکی از حواریون حضرت عیسی (ع) به نام «یاق» و یا به روایتی «یعقوب» ساخته شده است و این کنیسه به نام سازنده آن است و به همین لحاظ شنت یاقه «یعقوب مقدس» نام گرفته است. شنت به معنای مسجد است و هر که در شنت یاقه سکونت دارد اگر

بخواهد حاجی شود باید به بیت المقدس برود و برعکس هر که در بیت المقدس یا شام است اگر بخواهد حاجی شود باید به شنت یاقه سفر کند. این کنیسه از روزگاران گذشته مورد احترام و اکرام بوده است و بطریق ها در آن تسلطی نداشته اند، لیکن گردهمایی آنان در آن جا بود. این کنیسه در میان جزیره «عوطوله» در خلیجی از دریا قرار دارد و تنها از یک مدخل به آن می توان وارد شد. رودخانه مرسین که از بلاد جلیقیه میان شهر لیون و لشنش جاری است از این شهر می گذرد.

۲۷۳- از شهرهای بزرگ و مشهور سرزمین قشتاله، شهر سموره ،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۷

نیجطه و غلیسیه و شهر براق را می توان نام برد.

قراقر بیونیات (نوعی کشتی) که در غلیسیه ساخته می شود، از غلیسیه از راه دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» در غرب حرکت می کنند و از جزیره طریف که پیش تر یادش کردیم می گذرند. صاحبان این قراقر را به نام مجوس می شناسند. اخبار قشتاله و توابع آن را به قدر کفایت و برای آگاهی مردم بیان کردیم تا بیننده ای که به آن منطقه سفر می کند، بداند در کجای آن سرزمین قرار گرفته است. در منتهی الیه این ناحیه سرزمین فرنگ با شهرهای فراوانی قرار گرفته که ما به اختصار آن ها را بیان کردیم، و با پایان آن، جزء پنجم معموره زمین خاتمه می یابد. اکنون به بیان جزء ششم از قسمت آباد زمین و شگفتی های آن یعنی سرزمین مغرب بازمی گردیم خداوند به راه راست توفیق دهنده است و غیر از او پروردگاری و جز او معبودی نیست.

جزء ششم- سرزمین مغرب

اشاره

۲۷۴- [پ ۴۸] بدان- خداوند ما و تو را هدایت کند-

که ابتدای مغرب در مشرق کوه های برقه و اوثان و پایان آن دورترین نقاط سوس است. این کوه ها در انتهای قلمرو مصر و در ابتدای ناحیه قیروان واقعند. این جزء به سه ناحیه تقسیم می گردد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۸

ناحیه اوّل: افریقیه

اشاره

۲۷۵- این ناحیه از کوه های برقه تا کوه های نفوسه و وانشریس امتداد دارد. در این ناحیه قبایل بربر صنهاجه و برغواطه و زناته سکونت دارند. این ناحیه به افریقیه معروف است. از شهرهای ساحلی این ناحیه عبارتند از: لبره که اکنون ویران است، و دیگر شهرها اطرابلس، أسفاقس، مهدیه، سوسه، تونس، بنزرت، و بجایه، و قبل از آن بونه، و جزایر بنی مزغنه و شهر قفصه هستند. شهرهای داخلی این ناحیه قابس، نطفه، توزر الخضراء،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۰۹

و شهر بنطره هستند. این شهرها (ی اخیر) به جزایر خرما معروفند زیرا در آن جا نخل (خرمای) فراوانی وجود دارد. تنوع خرما در آن جا بیش از ده نوع می رسد که در شکل و مزه با هم فرق دارند. غذای مردمش خرماست چون زراعت در آن جا کم است و این به علت سکونت اعراب در آن جاست.

۲۷۶- همچنین در جانب غربی این ناحیه در خشکی شهرهای ملیانه، زواوه و قسنطینه، قلعه بنی حمّاد و شهر برشک قرار دارند.

بنزرت و دریاچه آن - قرطجّه

۲۷۷- شهر بنزرت از بهترین شهرهاست. خلیجی از دریا آن را شکافته و به سه قسمت تقسیم کرده است. این شهر دریاچه عجیبی دارد که از شگفتی های دنیاست، این دریاچه دو قسمتی است، یک قسمت آن که از دریا آب می گیرد شور است ولی قسمت دوم این دریاچه، آبش از کوه های این ناحیه می آید، گواراست. یک ماه دریاچه شور به دریاچه شیرین می ریزد ولی آبش شور نمی شود. ماه دیگر دریاچه شیرین به دریاچه شور می ریزد ولی آب آن

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۰

(دریاچه شور) شیرین نمی شود.

از شگفتی های این دریاچه این که هر گاه اول ماه شود تا آخر همان ماه نوع خاصی از ماهی از آن بیرون می آید و همراه با آن هیچ نوع ماهی دیگر دیده نمی شود. هنگامی که روز اول از ماه دوم شروع شود نوع دومی از ماهی خارج می شود که به ماهی های اولی شباهتی ندارد و هیچ نوع ماهی دیگری با آن خارج نمی شود، تا این که دوازده ماه یا دوازده نوع ماهی - که هیچ خصوصیت مشترکی با یکدیگر ندارند، تمام می شود، هر یک از آن ماهی ها که در ماه خودش خارج می شود لذیذ و پرگوشت است. هنگامی که نخستین روز سال دوم فرامی رسد، دوباره همان نوع اول ماهی بیرون می آید. گفته اند، این صرفاً به خاطر طلسمی است که برای این منظور وضع شده است، همچنین گفته اند: این امر از جانب خداوندی است که بر هر کار تواناست.

۲۷۹- از شگفتی های دیگر این دریاچه آن که ماهیان آن به وسیله نقاره زدن شکار می شود. به این صورت که هر گاه نوعی از آن ماهی در ماه مخصوص به خودش ظاهر شود در دریاچه ماهیان دیگری نیز ظاهر می شوند که صیادان می گویند، این ها ماده همان نوع ماهی است. از گوشت آن ماهیان به ابزار [قلاب] و نخ می بندند و به دریا می اندازند. آن گاه ماهیان زیادی دور آن [قلاب] جمع می شوند و صیادان تورها را روی آن ها می اندازند و این شگفت ترین چیزهاست.

۲۸۰- از این ناحیه [بنزرت] پوست نوعی روباه صادر می شود. این روباه پوستش و بویش از پوست روباه یمن بهتر است. همچنین از آن جا کالاهای قیروانی مانند سوسیات و لباس های کوتاه مهدیه ای (که در شهر مهدیه دوخته می شود) و لباس های پشمی گران قیمت و سنگ های

خوش ساخت آسیاب صادر می شود. در این ناحیه جایی است که در آن زرنیخ وجود دارد و از آن جا به سرزمین اندلس و مغرب می برند.

۲۸۱- شهر قرطاجنه (قرطاجنه) هم در این ناحیه واقع است، شهری

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۱

بزرگ و قدیمی است که به دست ادریس، فرمانروای رومی افریقیه ساخته شده است. این شهر بنایی بسیار بزرگ دارد و کاخ هایی از سنگ مرمر سفید و مجسمه هایی به اشکال انسان و همه حیوانات در آن موجود است. این شهر امروز خالی از سکنه و ویران است. خرابی آن به زمان عبد الملک بن مروان بازمی گردد، هنگامی که مسلمانان از جزیره صقلیه به آن حمله کردند و غنایم و اسیران آن را به دمشق بردند.

تونس و معلقه

۲۸۲- همچنین در این ناحیه، شهر تونس قرار دارد که شهری عجیب است. در آن مسجد جامع ارزشمندی است که به جامع زیتونه معروف است. زیتونه مسجدی بزرگ است که پانصد ستون از مرمر سفید دارد، روبروی محراب آن ستون هایی از سنگ مرمر سیاه و سفید وجود دارد که بالای آن ها زرانود شده است. در مشرق این مسجد صحن سفید و بزرگی است. این مسجد صحن دیگری دارد که در آن سه حوض از سنگ مرمر سیاه و سفید ساخته اند تا از آب باران پر شود. در سمت شرقی مسجد نیز صحنی است که با سنگ مرمر سفید فرش شده، (این صحن) به اندازه پانزده ذراع بلندتر از سطح زمین بنا شده و بر خیابان و بازار شهر مشرف است. زیر این صحن سقاخانه ای با بنایی بزرگ ساخته اند که دارای هفت طاق است و طاق آن سنگ هایی از مرمر کنده کاری

شده است که روی آن ها مجسمه هایی به شکل شیر از جنس مس نصب کرده اند، و از [دهان] آن شیرها از طلوع خورشید تا غروب آن آب بیرون می ریزد و مردم از این آب می نوشند. روی هر کدام از پنج طاق دیگر پنج برآمدگی مسی وجود دارد که شخص دهانش را روی آن ها قرار می دهد و از آن ها آب فراوانی بیرون می آید و شخص آن قدر می نوشد تا سیراب گردد [پ ۲۴۹] و هنگامی که دهان خود را از آن برجستگی ها بردارد آب بند می آید و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۲

چیزی از آن (آب) دیده نمی شود، این سقاخانه همیشه چنین است. از تونس به دیگر نواحی زمین کالا- می برند، این کالاها لباس هایی از جنس کتان است که شباهت به لباس های حریر دارد.

۲۸۳- در نزدیکی تونس شهر معلقه واقع شده است. معلقه شهری است کهن و ویران با بنایی شگفت که نشان می دهد از ساخته های قومی است که به اندازه ما و همانند ما نبوده اند، بلکه از ما بسیار بزرگ تر و قدرتمندتر بوده اند.

در آن جا سنگ هایی یافت می شود که اندازه چهار طرف آن [محیط آن] سی و جب و بلندای (ارتفاع) آن بیست قامت است [یعنی ستون هایی که ۱/۵ در ۱/۵ به ارتفاع ۳۰ متر- تقریباً]. وزن هر یک از این سنگ ها پنجاه قنطار بوده و هر ستون را یک مرد برمی داشته است «بالا می برده است». از آن معلقه تا قیروان سی فرسخ راه است.

قیروان و علت ویرانی آن

۲۸۴- قیروان شهری بزرگ است که هوای پاکیزه و آب گوارا و تمام محاسن دیگر را یک جا دارد و نخستین شهری است که روی زمین ساخته شد. این شهر بنیادی بس بزرگ

دارد که در آن از مرمر سفید مجسمه‌هایی را پرداخته‌اند. از لحاظ میوه و زراعت بهترین سرزمین خداوند است. قیروان به بغداد پهلو می‌زند، و یکی از پایتخت‌های چهارگانه جهان اسلام است یعنی چون بصره دارد. گفته‌اند، در قیروان چهار هزار کرسی برای تدریس بوده و چهار صد شاعر داشته است که شاهان و وزیران را مدح نمی‌کرده‌اند، بلکه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۳

فقط بازرگانان و فرزندان ایشان را می‌ستوده‌اند. در این شهر پنج هزار کنده زیر ساطور مخصوص قصابان داشته، چه بسا در هر مغازه (قصابی) بیست کنده یا کم‌تر وجود داشته است. هیچ‌یک از پایتخت‌های جهان اسلام مانند آن آباد نبوده است.

۲۸۵- از آغاز بنای قیروان تا ویرانی آن دویست سال فاصله است.

نوشته‌اند که عقبه، مستجاب الدعوه، که خداوند از او خشنود باشد، طرح و نقشه قیروان را ریخت و مسجد بزرگ آن را ساخت که امروز به جامع عقبه معروف است. در باب علت ویرانی آن گفته‌اند که، چون معز بن بادیس صنهاجی، آخرین پادشاه صنهاجه به سلطنت رسید، مذهب عبیدیان (فاطمیان) و شیوه آنان را ناپسند شمرد و دشمن سنت و روش آنان شد و خواسته‌اش غیر از خواسته عموم آنان گردید. آن‌گاه مردم علیه کسانی که از ایشان (فاطمیان) باقی مانده بودند، برخاستند، و آنان را کشتند. چون خبر به معز بن بادیس رسید خوشحال شد و در یافتن و جست و جوی آنان (فاطمیان) تلاش کرد و تشنه ریختن خون آن‌ها بود و چه بسا کسی را از آنان می‌یافت، به دست خود می‌کشت و مال و منال او را تصاحب می‌کرد. چون به شاهی رسید، آثار و

نشانه های فاطمیان را از بین برد و پیمانۀ هایشان را تغییر داد و قوانین آن ها را نقض کرد و منبرهایشان را شکست و محراب هایشان را ویران کرد.

اثر و نشانه ای که بدانان منسوب باشد باقی نگذاشت، نه پرچمی که به آن شناخته شوند و نه خبری که از آنان روایت شود نه چیزی که آنان بنیاد گذارده باشند، همه را ویران کرد و به نام خلیفه عباسی خطبه خواند. خطیبان جمعه را- که خداوند از آنان خشنود باد- در مراتب خود قرار داد و در جایگاه ها و منزلت خودشان نشانید و حق هر صاحب حقی را داد، و حقوق هر صاحب فضیلتی را بر طبق مذاهب اهل سنت و علمای امت، به تمام و کمال رعایت کرد.

فرمانروایی او در آن منطقه به سال ۴۰۷ ق آغاز شد، در حالی که او نه ساله بود.

۲۸۶- ولایت (حکومت) این شهر در ابتدای بنای آن با بنی اغلب بود که

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۴

قومی از بنی تمیم بودند، زیر فرمان بنی عباس حکومت می کردند. فرمانروایی بر این منطقه به صورت موروثی در میان این سلسله از پدر به پسر منتقل می شد. آخرین امیر [اغالبه]، سحنون بن سعید را به اجبار به قضاوت قیروان گماشت. سحنون مدت یک سال از تصدی این پست امتناع ورزید. اما امیر، سحنون را تهدید کرد و ترسانید، و بدین ترتیب وی به اجبار پذیرای این شغل شد، از سوی دیگر امر قضا را بر خود واجب می شمرد. سحنون کارش را از روز دوشنبه سوم ماه مبارک رمضان (۲۳۴ ق/ ۸۴۹ م) آغاز کرد و از روز یکشنبه نهم همان ماه به قضاوت پرداخت.

در فاصله این شش روز هم او- که خداوند از او خشنود باد- شهود و ائمه و مؤذنین را تعیین کرد و از زندانیان دیدن و دلجویی کرد و به تنظیم امور مردم پرداخت. نام سحنون، عبد السلام بود به لحاظ نرمی پوست صورت و روشنی رنگش به سحنون ملقب گردید.

اصل و ریشه پدرش از اعراب شام بود، که همراه سپاهیان به قیروان آمده بود.

۲۸۷- پیوسته بنی اغلب بر قیروان و افریقیه فرمانروایی داشتند تا این که ابو عبد الله حسین بن محمد بن احمد کوفی صوفی معروف به «داعی مغرب» به آن جا رسید. اصل وی از رام هرمز- ناحیه ای از نواحی اهواز- بود، و در سال (۲۸۰ ق/ ۸۹۳ م)، در زمان خلافت مقتدر- هشتمین خلیفه عباسی- وارد مغرب شد. در بازگشتن به رقه با مخالفانش که اطاعتش نمی کردند، در آن جا جنگید. ابو عبد الله یاد شده در ماه ربیع الاول سال مذکور به سرزمین کتامة رسید. پس از آن برادرش- ابو العباس- پس از چند سال به او پیوست.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۵

ابو عبد الله دل مردم کتامة و پیروان آن ها از قبایل بربر را به دست آورد. با تدابیری با آنان مدارا کرده آن ها را آموزش داد تا سرانجام آنان را به خود مایل کرد. همه دورش گرد آمده مطیعش شدند. آن گاه ابو عبد الله جنگ با بنی اغلب و ملوک بربر (جنوب و مغرب) اعم از مسلمان و مشرک را آغاز کرد و جنگ را ادامه داد تا این که مهدی- ابو محمد عبید الله امام- مردی از ذریه حضرت فاطمه (س)- که خداوند از او خشنود باد- که عبیدیان

بدو منسوبند، به او رسید. مهدی همان است که ابو عبد الله داعی او بود و مردم را به اطاعت او فراخواند، و پس از آن که ابو عبد الله مذکور مردم آن جا را به اطاعت مهدی واداشت با جنگ های بسیار- که بیان آن به درازا می کشد- زمینه را برای حکومت او فراهم ساخت. عبید الله مهدی قیروان و افریقیه را به تصرف درآورد و این در سال (۲۹۷ ق/ ۹۱۰ م) بود.

۲۸۸- سپس ابو العباس برادر ابو عبد الله پیوسته بر عبید الله منت می گذاشت و کارهایی را که او و برادرش (ابو عبد الله) انجام داده بودند، برمی شمرد. این کار را آن قدر تکرار کرد که عبید الله را به ستوه آورد و خشم او را برانگیخت. از این رو عبید الله او و برادرش را در نیمه جمادی الآخره سال (۲۹۸ ق/ ۹۱۱ م) به قتل رسانید. میان ورود ابو عبد الله (شیعی) به مغرب و کشته شدنش هیجده سال فاصله بود. عبید الله در ذی قعدة سال (۳۰۰ ق/ ۹۱۳ م) ساختن شهر مهدیه را آغاز کرد، هنگام بنای شهر نام آن را از نام خود گرفت.

۲۸۹- دلیل این که عبید الله مهدیه را ساخت، چنان که گفته اند، آن بود که او در کتاب های فتن و ملاحم- پیشگویی ها- دیده بود، که مردی از قوم بربر سوار بر خر [بنام] ابو یزید اعرج (لنگ)- نامش مخلد بن کیداد- به دشمنی فرزندان او برمی خیزد و فرزندان او را جز شهری در فلان مکان و با فلان خصوصیات، نجات نمی دهد. کار بر همین منوال شد و پیوسته میان ابو یزید و عبیدیان جنگ و گریز بود تا این که امیر اسماعیل

(المنصور) به فرمانروایی رسید و ابو یزید را پیاپی شکست داد. ابو یزید با لشکریان خود به قلعه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۶

مستحکمی در کوهی بلند پناه برد. در آن جا امیر اسماعیل (المنصور) آن چنان او را محاصره کرد که هلاکت خویش را مسلم دید. شبانه آهسته و پنهانی از قلعه به زیر آمد. در آن جا در گودالی افتاد و استخوان هایش شکست. یارانش رفتند و او را تنها رها کردند. چون آفتاب برآمد، اسماعیل به زور وارد قلعه شد و ابو یزید را جست و جو کرد ولی او را نیافت. به او گفتند: دیشب گریخت.

اسماعیل رد ابو یزید را گرفت، به جست و جو پرداخت تا آن که او را در خندقی افتاده یافت. او را از خندق بیرون آورده عبرت دیگران قرار داد و در شهرها گردانید و سپس به قتل رسانید. بدین ترتیب خداوند، مردمان و شهرها را از بلائی او رهانید. این دشمن خدا (ابو یزید) به همراهان مفسد خود می گفته است: «اگر مال و زن می خواهید، مردان را بکشید!».

۲۹۰- مرگ امام مهدی در ربیع الاوّل سال (۳۲۲ ق / ۹۳۴ م) رخ داد. فاصله خلافت تا مرگش بیست و چهار سال و اندی بود. پس از وی خلافت در میان فرزندانش دست به دست شد، تا این که فرصتی برای تسخیر مصر دست داد، از این فرصت بهره برده مصر را تصرف کردند. سپس اهل و اولاد و اموال خود را نیز به مصر بردند. بعد از مصر، شام را هم تصرف کردند و بدان (مصر) افزودند. آخرین پادشاه این خاندان (فاطمیان) همان کسی است که عده ای را به کار گرفت تا آرامگاه

پیامبر اکرم (ص) و دو تن از اصحابش را (ره) بردارند و به مصر منتقل کنند. این افراد به مدینه رفتند و خانه ای چسبیده به آرامگاه پیامبر اکرم (ص) را اجاره کردند. این افراد کوشیدند با نبش قبرها امکان برداشتن (اجساد) پیامبر (ص) و دو یارش را پیدا کردند. خداوند مردم مدینه را از وجود آن ها آگاه ساخت. مردم آن ها را کشتند و بعد گودال (آرامگاه) را با سنگ های بزرگی پر کردند و دیوار آن را به شکل زیبایی ترمیم کردند.

۲۹۱- چون خلیفه عبیدی (فاطمی) از قیروان به مصر نقل مکان کرد، یکی از فرماندهان سپاه خود را به نام زیری بن مناد بن منقوش صنهاجی که به وی ارادت داشت جای خود گذاشت. زیری دعوت و روش خلیفه عبیدی را به پا داشت

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۷

و به نام او خطبه می خواند تا این که از دنیا رفت. پس از وی پسرش هم بر همین منوال زیست تا این که او نیز از دنیا رفت و پس از او پسرش منصور و سپس پسرش یادیس نیز همین گونه به روش عبیدیان زندگی کردند تا مردند.

آن گاه به معز [بن بادیس] یاد شده رسید. وی از اطاعت عبیدیان سرباز زد و مذهب و شیوه آنان را رد کرد و آنان را از خلافت و پادشاهی خلع نمود.

دشمنی با آن ها و ایجاد اختلاف میان آن ها و وزیران و نویسندگان شان را آغاز کرد. به جرجرائی نامه ای نوشت و هدایا و تحفه هایی برای وی فرستاد. آن گاه در پایان نامه اش خطاب به جرجرائی یک بیت شعر ساده ای نگاشت:

به خاطر تو با قومی مصاحبت کردم که بهره ای از نیکی نبرده بودند

اگر تو

نبودی نمی دانستم که آن ها هم خلق شده اند و آدم هستند

در جواب او جرجرائی گفت: «جای تعجب است که از پسرکی بربری و مغربی که می خواهد پیر مرد سالخورده عرب عراقی را بفریبد!».

سپس (جرجرائی) به اعراب اجازه داد که از نیل عبور کنند. شاهان مصر پیش از این اجازه چنین کاری را نمی دادند و آن ها (اعراب) را هرگز آزاد نمی گذاشتند. اعراب در برقه و بعد در افریقیه پراکنده شدند و آن جا را غارت کردند و بر معز یورش بردند و با او جنگیدند تا این که بر او غالب گشتند و او را در قیروان مدتی چند محاصره کردند. معز با برخی مصالحه و با برخی دیگر سازش کرد. آن گاه او را با اهل و عیالش از قیروان بیرون کردند و به مهدیه فرستادند و خودشان قیروان را غارت کردند. مردم قیروان در شهرها پراکنده شدند. نوشته اند که، هنوز دو سالی از پراکنده شدن آن ها (مردم قیروان) نگذشته بود که در هر شهری از قلمرو اسلامی طایفه و گروهی از ایشان سکنا گزید. بیش تر آن ها به عدوه الاندلس «شهر فاس» رفتند و عده زیادی از آن ها نیز در شهر فاس استقرار یافتند. آن ها در فاس مسجد جامع معز را بنا کردند و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۸

در اطراف مسجد خانه های زیادی ساختند. مردم فاس از آن ها طرب (موسیقی) آموختند و در میان شان علم و ادب انتشار یافت. روزگاری دراز قیروان مخروبه ماند. رومیان بر بیش تر شهرهای ساحل افریقیه هجوم آوردند و آن ها را تصرف کردند. این سلطه تا زمان عبد المؤمن بن علی در آن جا ادامه داشت. عبد المؤمن در آن جا (قیروان) رحل اقامت افکند و

اعراب را از آن جا کوچاند و رومیان را بیرون کرد و قیروان آباد شد. خدا را شکر.

۲۹۲- دوران فرمانروایی معزّ (بن بادیس) در قیروان ۴۵ سال بود. گفته اند، او برای جنگ با اعراب با هشتاد هزار تن به راه افتاد و در جنگی که در حدود سی میلی قیروان میان او و اعراب در گرفت از سپاه سه هزار نفری اعراب شکست خورد. این واقعه در سال (۴۵۲ ق / ۱۰۶۰ م) رخ داد.

۲۹۳- پایان قلمرو قیروان در سمت جنوب شهر «وارقلان»، و در شمال، ساحل دریا، در مشرق کوه های برقه و کوه های نقوسه و در غرب کوه های و انشیریس است و خداوند بدان آگاه تر است.

ناحیه دوم: مغرب اقصی

اشاره

۲۹۴- بدان- خداوند ما و تو را موفق گرداند- که حدود این ناحیه در ساحل دریا از کوه های وانشیریس در مشرق شروع می شود و در مغرب به کناره موسوم به اشبرتال که داخل در دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» شده است، منتهی می گردد.

۲۹۵- در آغاز این ناحیه شهرهای تنس، و هران، و شهر مدورهین،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۱۹

ملیثیه، خصاص و شهر نکور، و گفته اند که از ساخته های جبابره است، و شهر مزّمه، بادیس، ترغه، سبتّه، کاخ مصموده و شهر طنجه که شهر قدیمی است [پ ۲۹۹] قرار دارند. ابن جرّار در کتاب عجائب البلدان نوشته است که پس از شهر مکه- که خداوند آن را شریف گردانیده- کهن تر از طنجه شهری نیست. ابن جرّار از شهرهای سوس غربی، شهر تاهرت که شهری بسیار بزرگ است، یاد کرده است. گفته اند، این شهر از ساخته های عمالقه است. در زمان ما آثار آن ها

پیدا شده است. قبرهایی پیدا شده که استخوان های انسان در آن است، نیز در این قبرها سرهای آدمی پیدا شده که هنوز دندان هایشان باقی است. برخی از دندان های آسیای آن ها بیش از سه وجب درازا دارند و وزن آن ها سه رطل می باشد. این شهر امروزه ویرانه و خالی از سکنه است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۰

تلمسان

۲۹۶- همچنین در این ناحیه در سمت مشرق شهرهای تازه و تلمسان قرار گرفته اند. تلمسان شهر بزرگی است با چشمه های فراوان و آب های بسیار و کشاورزی و دامپروری پررونق. این شهر توابع زیادی دارد و خود مرکز مملکتی است که در آن از پشم هر چیز بدیعی را درست می کنند، مانند انواع مختلف لباس ها و پیراهن های بدون آستین و مهارت در ساختن وسایل آهنی، و نیز پوستین های کلفت و غیره. در این شهر عبائی بافته می شود که وزن آن حدود نه اوقیه و اندی است، و این ها بدایع و صنایع مستظرفه ای است که به مردم این ناحیه اختصاص دارد. از آن جا زیراندازهای پشمی و بوریاهایی برای ساختن زین اسب به سرزمین مغرب و اندلس صادر می شود.

تلمسان آب سالم و هوای پاکیزه ای دارد. فصل زمستان در آن جا برف زیادی می بارد و هوا به شدت سرد می شود. مردم آن دیار به نیک رفتاری معروفند، زیرا که اصل آنان از قبایل قیروان است که در برابر آن ها ساکنند. مردم تلمسان بذله گو و ادیبند. در نزدیکی تلمسان، و جده و معمور الزباط که به شهر تازه معروف است، قرار دارند. شهر تازه دامپروری و کشاورزی و میوه فراوانی دارد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۱

فاس - وجده - مکناسه - سلا

۲۹۷- شهر فاس پایتخت مغرب نیز در این ناحیه (مغرب) است. رودی بزرگ آن را می شکافد (به دو نیمه می کند). این شهر چشمه های بسیار و آب های فراوان و گوارایی دارد. گفته اند چشمه های آن به تعداد روزهای سال است.

مردم آن اهل ظرافت و ادبند و بیش ترشان فقیه اند. دلیل آن است که در میان آنان مردمانی اند که نسل آن ها به قیروانیا می رسد و اهل فضل و دانایی

و عشرت طلبند. شهر فاس پایتختی است که مردم از همه مناطق به سوی آن می آیند، و از دیگر نواحی دنیا چون یمن و عراق و شام و اندلس تمام چیزهای خوب چون کالاهای اجناس گرانقیمت را به آن جا می برند. از بناهای زیبای فاس، کاخ هایش را می توان نام برد. در این شهر کشاورزی و دامداری بسیار و باغ و بوستان فراوان است. رودخانه وادی جوهر از میان این شهر می گذرد، سرچشمه این رود از چشمه ای نزدیک فاس و در حدود دو فرسخی آن است و نامش «رأس الماء» است، در این رود گوهر درون صدف پیدا می شود.

۲۹۸- برخی از پادشاهان نخستین در کنار این چشمه خواستند کاخ هایی بسازند، اما به سبب امر بسیار شگفتی موفق نشدند، ناکامی آنان بدین سبب بود که در آن جا برخی جنیان ستمکار سکونت داشتند. چون شاهی تصمیم می گرفت کار را آغاز کند، کارشناسان را گرد می آورد. اما در همان روز شروع به کار عده ای از صنعتگران می مردند و بیماری آنان به هنگام مرگ تب بود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۲

این امر به مدت ده روز ادامه داشت و هر روز تعداد زیادی از آنان به هلاکت می رسیدند تا کار بدان جا رسید که هر کس برای کار بدان جا می آمد کفنی برای خودش می خرید. مردم از این کار می گریختند. تا این که در فاس صنعتگری باقی نماند. پس از دو ماه پادشاه ندایی شنید که می گفت: «ای پادشاه به خداوندی خدا سوگند که اگر به کار ساختن در این جا پایان ندهی تو را می کشم. ما گروهی از پادشاهان جنّ هستیم که در کنار این چشمه ساکنیم ما را سرگردان کرده ای، همه

صنعتگرانی که مردند ما کشتیم تا تو از آن چه می کنی دست برداری. این هشدار از ما به تو است و خداوند گواه است!» چون پادشاه گفتار ندا دهنده را شنید دانست که در آن مکان هیچکس نمی تواند بنایی بسازد. بنابراین از ساختن کاخ (بنا) در آن جا صرف نظر کرد.

۲۹۹- کوهی به نام کوه عنب (انگور) در فاصله دو میلی بر شهر فاس مشرف است. از آن رو به این نامش خوانده اند که در آن انگور و تاکستان فراوانی یافت می شود.

۳۰۰- شهر کهن وجده میان فاس و تلمسان قرار دارد. در شمال فاس شهر «تاودی» و کاخ عبد الکریم و کوه زرهون و در سمت قبله آن صفرو واقع است. صفرو جایی خوش آب و هواست و میوه های فراوانی دارد و از آن جا گردو به فاس صادر می شود.

۳۰۱- در شرق فاس، کوه غیاثه قرار دارد که از آن رودخانه ای بزرگ

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۳

موسوم به وادی سبو سرچشمه می گیرد.

۳۰۲- شهر مکناسه در غرب فاس واقع است. مکناسه شهری پرخیر و برکت است، و زیتون و انگور به قدری در آن فراوان است که از آن جا به فاس و دیگر شهرها صادر می کنند. از مکناسه دانه های شیرین و کثرونه (نوعی گیاه) و شنون (نوعی گیاه) به دیگر شهرها برده می شود و این امتیازی است که خداوند آن را ویژه مکناسه قرار داده است. مردم آن به کینه و حسادت نسبت به یکدیگر مشهورند. اما وقتی دور از شهر خود به سر می برند آن چنان با هم مصاحبت و مهربانی می کنند که مردم گمان می کنند آن ها برادر یکدیگرند. در نزدیکی مکناسه خارپشت شکار می شود و این

جانور در آن جا فراوان است. گویی این مکان ناحیه ای از اندلس است.

۳۰۳- شهر سلا در غرب فاس در کنار رودخانه بزرگی به نام نهرا سمیر قرار دارد. این رودخانه در محلی به نام کاخ بنی تاوره - کاخی که آن را امیر المؤمنین محمد بن علی ساخت- به دریا می ریزد.

۳۰۴- نزدیک سلا در ساحل دریا بندرگاه های فضاله ، ازیلا ، أنفا [پ ۵۰]، ازمور و أسفی قرار گرفته اند. در نزدیکی ازمور رودخانه ای جاری است به نام وادی أمّ ربیع که از میان شهر سلا و مژاکش می گذرد. در نزدیکی الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۴

این رودخانه شهر بینه و میان فاس و این رود «قلعه ابن تاوله» قرار دارد که تمام خانه هایش از چوب است. در نزدیکی قلعه ابن تاوله معدن نقره ای مانند معادن غوان و رکناس وجود دارد.

مژاکش و کوه درن

۳۰۵- شهر مژاکش در مجاورت رودخانه أمّ ربیع که از کوه های و ارکلان سررازیر می شود واقع است. این شهر را یوسف بن تاشفین لمتونی ساخت و خلیفه امیر المؤمنین ابو محمد عبد المؤمن بن علی کار آن را به سامان آورد و بدان جا آب کشید، و آسیاب هایی در آن بنا کرد و باغ هایی احداث نمود، او در این شهر حَمّام ها و دکان ها و باغ ها و بوستان ها و درختان میوه چون انگور و خرما و زیتون و غیره پدید آورد. امروزه این شهر به واسطه خلافت هدایت شده «راشده»- که خداوند در طول روزگار آن را آباد نگهدارد- می درخشد.

درباره این شهر (در این زمان) شیخ اجل و قاضی دادگر ابو زید عبد الرّحمان ابن ناصر کوفی یک بیت شعر سروده است:

اگر کسی در غربت از وطن خود

او باشد و در حالی که غمگین است قصد آن جا را کند مردم شهر با انس و الفت خود او را از خانواده و وطن بی نیازش می کنند مردمان مَراکش بافضیلت ترین مردم و رقیق القلب ترین «مهربان ترین»، الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۵

خوش نیت ترین و مؤمن ترین و با زهد و تقواترین مردمان مغرب هستند. در مَراکش گل سرخ فراوان است، عرق آن را می گیرند و به همه شهرهای مغرب صادر می کنند. این شهر بناهای نیکو و کاخ های شگفت آوری دارد که مانند آن ها را نه چشمی دیده و نه گوش شنیده است. از این شهر روغن زیتون، مس و شکر به فاس و جاهای دیگر صادر می کنند.

۳۰۶- کوه درن نزدیک مَراکش است. این کوه میان این ناحیه (مراکش) و ناحیه سوس قرار گرفته و آن دو را از هم جدا می کند. در بالای این کوه شهری قرار دارد که امام مهدی آن را بنا کرده است. این کوه از مغرب به مشرق امتداد یافته است. از دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» و از دورترین شهرهای سوس و سرزمین مغرب شروع شده تا در شمال به سرزمین زناته می پیوندد و سپس در مشرق میان وارکلان و افریقیه ادامه می یابد تا این که در نزدیکی قیروان پایان می پذیرد.

۳۰۷- مغرب ناحیه ای بزرگ است با شهرهایی اندک. در این ناحیه قبایل بربر مانند غماره و صنهاجه و سماته و لواته و بنو کلثوم [...] و [...] و [...] و لمطه و غیره سکونت دارند.

سرزمین مصامده

۳۰۸- مصامده مردمان زیادی هستند. از ابتدا تا انتهای سرزمین شان بیست روز راه است. بیش ترین درآمد آنان در مغرب گاو و گوسفند است و کشت و زرع کمی دارند.

بیشترین میوه های آنان انگور و زیتون و انجیر است. الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۶

۳۰۹- در این سرزمین حیوانی به نام ضربان جمع آن ضرایب وجود دارد، بربرها آن را «یاروی» می نامند. ضربان حیوان بزرگی است به اندازه سگ که پوشیده از پشم است. از شگفتی های آن حیوان در جای خشک نه می خوابد و نه می زاید بلکه باید جای او با آب مرطوب باشد. این حیوان در دمش حفره ای مانند حفره نی وجود دارد که آن را داخل آب می کند و پر می سازد و در محلی که می خواهد در آن جا بچه بگذارد خالی می کند. در پهلوی این حیوان زائده هایی استخوانی به رنگ سفید و سیاه همانند دوک های نخ ریسی زنان (ولی نازک تر) وجود دارد. هنگامی که سگ ها به او هجوم می آورند آن ها را به سویشان پرتاب می کند، سرعت پرتاب این زائده ها از حیوان شدیدتر و سریع تر از پرتاب تیر از کمان است. اگر این تیرها به سگ یا انسانی اصابت کند او را مجروح می کند و چه بسا می کشد.

۳۱۰- در کوه های این ناحیه حیوانات زیادی نظیر شیر و پلنگ و آهو وجود دارد که در سرزمین اندلس یافت نمی شوند. در فحص آنزور «انگار» و فحص السیدره و فحص أنقاد و فحص مسون تخم شتر مرغ پیدا می شود و مسون جای شگفتی است، در آن مویی خاکستری رنگ چون موی انسان می روید و به آن موی مسون می گویند. مردم آن جا این مو را جمع آوری می کنند و از آن در بعضی از احتیاجات خود استفاده می کنند، و نیز از آن جامه های نیکو می بافند.

۳۱۱- شهر قدیمی أغمات در دورترین نقطه این ناحیه واقع است. این

الجغرافیه / ترجمه حسین قره

شهر مدتی پایتخت مصادمه بوده است. در نزدیکی آن آبگیر بزرگی است که تمام آب های اغمات در آن جمع می شود. در این شهر میوه فراوان و انگور، کشاورزی و دامداری فراوان است.

ناحیه سوم: سوس اقصی

اشاره

۳۱۲- مرز غربی سوس اقصی، دریای بزرگ است. در ساحل آن پادگان (رباط) ارزشمندی است معروف به رباط ماسه، این رباط منسوب به شهری است که مسلمانان هنگام فتح سوس آن را گشودند، و ویرانش کردند. نام آن شهر تامست است. مرز شرقی آن صحرائی است که به سرزمین لمتونه مرابطین پیوسته است. همچنین در جنوب آن صحرائی است که به سرزمین لمتونه زنانه پیوسته است. همچنین در جنوب آن صحرائی است که به سرزمین زنانه پیوسته است. مرزش در جهت جنوب شهر نول در غرب و شهر اُزقی در شرق است. سوس پایتخت مرابطین است و مرز شمالی آن کوه بزرگی موسوم به درن است که یاد آن گذشت.

۳۱۳- شهرهای سرزمین سوس عبارت است از: سجلماسه، تاقرسیت که اکنون ویران است. و پایتخت وادی درعه بوده و در سرزمین سوس الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۸

شهرهای تارودنت، تاشکه، اُتفرکان و نول قرار دارند.

۳۱۴- از این سرزمین شکر سوسی به افریقیه، مغرب، اندلس، بلاد روم و فرنگ صادر می کنند. همچنین از این ناحیه نیل درعی و زاج سفید و مس رنگ شده سوسی نیز صادر می شود. نیز از این ناحیه (سوس) کالاهای صحرائی چون غلام و برده و عبقر که به زبان آن ها طلاست، به دست می آید.

کاروان ها وارد شهرهای جناوه، غانه، حبشه، کوکو، زافور، و اُمیمه می شوند. همچنین (کاروان ها) وارد دو شهر تافلالت

و سجدلماسه می شوند که در آن دو شهر کالایی اعم از برده و غلام، طلا- و عاج و آبنوس و دندان های فیل و پوست های شرکیه و سپر لمطی و غیر آن عرضه می گردد.

سپر لمطی (درق اللمط)

۳۱۵- این سپر شگفت ترین نوع سپرهاست. چرا که اگر با نیزه و شمشیر و یا تیر بر آن ضربه ای وارد شود و جایی از آن آسیب ببیند، جای آن آسیب اندکی بیش نمی ماند و سپر به حالت اولیه بازگشته، درست می شود و اگر بررسی شود اثری از آن ضربه (بر روی آن) دیده نمی شود. این نوع سپر به پادشاهان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۲۹

مغرب و اندلس هدیه می گردد. لمط حیوانی است به اندازه گوساله یا کوچک تر از آن، دارای گردنی دراز، سری شبیه سر بز کوهی، و دو گوش مانند گوش های بز می باشد، در سرش شاخ های درازی وجود دارد. این شاخ ها سیاه و به طور طبیعی تزیین شده اند، و از نرمه سر این حیوان خارج شده، به پشت او برگشته چندان که تا کفلش می رسد. این حیوان جز در این ناحیه، در جاهای دیگر یافت نمی شود. از پوست آن سپر لمطی می سازند. این سپرها از آن رو لمطیه نامیده شد که بدین حیوان منسوب است.

روغن أرجان

۳۱۶- از شگفتی های این ناحیه روغن أرجان است، و این نام درختی است به زبان مصامده. این روغن از درختی گرفته می شود که نه کوچک است و نه بزرگ. دانه ای که این درخت تولید می کند، در اندازه، صفت و رنگش مانند زردآلو است. این دانه در میوه اش همانند ستارگان در شب تیره می درخشد، این میوه ها گوشت و بو ندارند، بلکه پوست های نازکی هستند که روی هسته های کلفت و ضخیم را می پوشانند. وقتی این دانه ها می رسند به زمین می افتند. سپس جمع آوری شده به مصرف خوراک حیوانات می رسند و هسته های آن در آخور حیوانات ریخته می شود، آن گاه هسته ها جمع آوری شده و شکسته می شوند

و البته به سختی. آن گاه از آن ها مغزی به اندازه هسته زردآلو خارج می کنند. بعد از آن مغزها را در ماهی تابه روی آتش سرخ کرده سپس آرد می کنند و عصاره آن ها را می کشند و به این ترتیب روغن صاف و رقیقی به دست می آید. مردم آن را می خورند و برای روشن کردن چراغ استفاده می کنند. همچنین از این روغن ها به اغمات و مَرآکش صادر می کنند.

این روغن جز در این ناحیه در هیچ جای دیگر دنیا یافت نمی شود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۰

۳۱۷- در این ناحیه عسلی به نام عسل منانی بدست می آید که زنبورها آن را از شکوفه های درخت ارجان می گیرند. این ناحیه حاصلخیز است و کشاورزی و دامپروری در آن رونق دارد، ولی کم میوه است. انجیر و زیتون از دیگر میوه ها کم تر است. آنان دیگر میوه ها را جز آن ها که به آن جا وارد می شود، نمی شناسند. آنان محصولات نظیر گردو، بادام و انار دارند و بیش ترین میوه آن ها هم خرماست که از این ناحیه به بلاد مغرب و اندلس و روم صادر می شود. از اندلس برای آنان لباس های کتانی و حریر و دیگر کالاهای اندلسی می آورند.

ما از سرزمین های افریقایه و مغرب و سوس و صحرا به مقداری که معلوم و معروف است (وصفی) آوردیم، و نیز از اخبار این ناحیه آن اندازه که صحیح و ضبط شده است، بیان کردیم. اکنون به بیان جزء هفتم زمین می پردازیم اگر خدا بخواهد و خداوند توفیق دهنده برای رسیدن به صواب «درست» است.

جزء هفتم- مرزهای (مغرب الاقصی)

اشاره

۳۱۸- جزء هفتم سرزمین سودان و سرزمین های حبشه و زنج و نوبه است. بدان- خداوند ما و تو را هدایت کند- که این جزء

هفتم آغازش در مغرب از دریای بزرگ است در مشرق به دریای قلزم و ساحل حبشه محدود می شود، و مرزش در جنوب خط استوار و کوه های طلا که به کوه های توتا به

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۱

زبان نوبه ای معروف است و از شمال غربی به شهر نول، و در مرکزش شهر ارمس و در شرق آن- شهر وارقلان قرار دارد و از شهر وارقلان به این سرزمین وارد می شوند و از آن جا کالای صحرا مانند، برده و غلام می آورند.

این جزء بزرگ ترین جزء روی زمین است و خود به سه ناحیه تقسیم می گردد:

ناحیه اول: نوبه- تن

اشاره

۳۱۹- [پ ۷۵۱] نوبه و زنج و کوه های اردکان و آن چه میان سرزمین نوبه و سرزمین زنگ و کوه های اردکان قرار دارد و آن چه میان کوه های اردکان و نوبه واقع است.

۳۲۰- یکی از شهرهای سرزمین نوبه مروه است که مرکز و پایتخت این ناحیه است. نوبه نخستین جایی است که از رود نیل سیراب می شود. رود نیل از کوه قمر واقع در میان کوه های اردکان سرچشمه می گیرد و به سوی سرزمین زنگیان و دریای بزرگ «اقیانوس» جریان می یابد.

۳۲۱- در این ناحیه دریا قطع گردیده، خلیج های بسیاری به وجود آمده است و این به دلیل ارتفاع سطح زمین است. در همین خلیج هاست که ماهی تن پرورش می یابد. این نوع ماهی از این سرزمین به شهرهای اندلس و جزیره اقریطش در شام فرستاده می شود و ان شاء الله بیان آن خواهد آمد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۲

بعد از این خلیج ها، دریا در طول از جنوب به سمت شمال امتداد پیدا می کند و به خلیجی که از دریای بزرگ (اقیانوس) بیرون آمده- و معروف

به تنگه «زقاق» است، منتهی می شود. این تنگه «جبل الطارق» حد فاصل میان سرزمین اندلس و سرزمین مغرب است. این دریا همچنان در طول ادامه می یابد تا این که به جزیره اقریطش منتهی می گردد و در آن جا «دریا» به پایان می رسد. این نوع ماهی (تن) از تمام موجودات این دریا سریع تر حرکت می کند. چندان که مسافت ۱۴۰۰ فرسخ را از هنگام حرکتش تا محلی که می خواهد بدان برسد می پیماید، و چه بسا در یک شبانه روز به مقصد خود می رسد. این ماهی تنها در نخستین روز از ماه مه از جایگاه خود خارج می شود و در روز دوم از همین ماه در جزیره اقریطش نمایان می گردد و در تمام طول ماه مه «می» به سوی جزیره اقریطش می رود، و سپس در ماه ژوئیه به مبدأ و مکان اول خویش باز می گردد. آغاز بیرون آمدنش در جایی به نام قنتبک واقع در روبروی دریای معروف به حجر الایل در غرب جزیره الخضراء به سرزمین اندلس است که در آن جا شکار می شود. و همچنین در محلی میان جزیره الخضراء و جزیره طریف- به میزانی که فقط خدا می داند- شکار می شود. در جزیره اقریطش، در جایی که مقصد این ماهی است نیز شکار می شود. در این مکان از جزیره اقریطش طلسمی است که این ماهیان را به سوی خود جذب می کند. چندان که سرهایشان را از آب بیرون الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۳ می آورند و در آن جا ازدحام می کنند و چنان روی هم قرار می گیرند که روی آب می آیند. این ماهیان در این حالت بر اثر آن طلسم مست هستند، و در همین موقع است که مردم آن جزیره

هرچه بخواهند از آن ها شکار می کنند.

چون اوّل ماه ژوئیه فرارسد این ماهیان از همان راه به جایگاه اولیه خویش در آغاز تنگه «جبل الطارق» بازمی گردند، و باز در جایی به نام طرف الفّج که جبل الطارق خوانده می شده، اکنون کوه فتح نامیده می شود، شکار می گردند.

شماری از ماهیانی که وارد آبگیر مرّبه می شوند، با تور شکار می گردند و آن هایی که به طرف الفّج در مغرب بروند در مکانی موسوم به تامسان از نواحی سبته شکار می شوند، و هر آن چه از این ماهیان از میان تنگه به شرق جزیره طریف بروند، و بر امواج دریا سوار شوند به مکان خویش برمی گردند، یعنی همان جایی که از آن جا خارج شده بودند و تا سال دوم که دوباره بیرون آیند در همان جا می مانند. عادت و روش این ماهیان «تن» در طول روزگار و سالیان چنین بوده و هست، در دریا فربه تر و لذیذتر از این ماهی وجود ندارد. این ماهی را به صورت ترو تازه جز در اندلس «در جاهای» دیگر نمی خورند، آن ها را خشک و ذخیره می کنند، خشک شده اش را به تمام نقاط دنیا صادر می کنند. این ماهی در طول این ماه «مه (می)» در جایی به نام «کلب» که میان شهر دانیه و محل موسوم به مریر در سواحل سرزمین

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۴

اندلس قرار دارد، شکار می شود. همچنین در تمام شهرهای ساحلی اندلس در طول ماه «مه (می)» این ماهی شکار می شود، اما مانند شکار در آن مناطقی که یاد کردیم نیست.

کوه های اُردکان - بهت

۳۲۲- کوه های اُردکان میان سرزمین نوبه و سرزمین زنگک قرار دارد. در این کوه سنگی وجود دارد که [پ ۵۲] از

آن شیشه های تو خالی (تنگ های شیشه ای) می سازند و سم میمونی را که ذکرش گذشت در آن جمع می کنند.

میان این کوه ها و سرزمین نوبه بت هایی قرار دارد که به نوشته مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف، آن ها را پادشاه ستمگری ساخته است. همچنین به گفته او (مسعودی) اگر کسی در جای یکی از آن بت ها باشد، دیگر بت ها را می بیند.

از جمله آن ها بت شهر قادس است که یاد آن گذشت. مؤلف گوید: «من این دریا را دیده ام و در آن سوار بر کشتی شده، به جست و جو پرداخته ام. اما نه آن بت ها را دیدم و نه کسی را که آن بت ها را دیده باشد و این سخنی است که آن را عوام به زبان می آورند و مسعودی نیز بدون این که درباره آن تحقیق کند در کتابش بیان کرده است و تنها گفتار او درباره مناره قادس حقیقت دارد، همان طور که بیان شد.

۳۲۳- مسعودی نوشته است که در این محل سنگی معروف به سنگ بهت است که اسکندر بن فیلبوس مقداری از آن را برده است. بهت سنگی است که هر کس بدان نگاه کند مبهوت می شود و نمی تواند صحبت کند و از فاصله دور به سوی آن جذب می شود. اسکندر پس از آن که درباره آن سنگ با ارسطو

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۵

مشورت کرد، مقداری از آن را به همراه برد. گفته اند که اسکندر از آن سنگ، کاخ بلندی را که ذکرش گذشت بنا کرد. ارسطو به اسکندر دستور داد که هر کس از افرادش را می خواهد بفرستد و با هر یک از آن ها برده سربرهنه و بی نقابی را نیز همراه کند. هر یک

از افرادش کمک کار هر یک از بردگان سر برهنه باشند. هر گاه فرد سر برهنه به این سنگ نگاه کرد و مبهوت شد، فرد نقابدار پارچه ای را بر روی آن سنگ می انداخت، چون برده سنگ را نمی دید، بی درنگ به هوش می آمد. بدین ترتیب آن جامه (پارچه ای) را که روی سنگ انداخته بودند، می گرفتند و به وسیله آن سنگ ها را درون جعبه هایی که از قبل برای این کار آماده شده بود، قرار می دادند و سپس در آن را می بستند تا پیدا نباشد، تا این که مقدار زیادی از این سنگ جمع آوری شد و اسکندر با آن کاخ بلندی را که سابقاً ذکرش گذشت بنا کرد.

کوه های تونا

۳۲۴- در این ناحیه کوه هایی قرار دارد به نام توتا- که ذکرش گذشت- و مردم نوبه از آن طلا جمع آوری می کنند. این کوه ها آن چنان بلند و مرتفعند که سر به ابرها می ساینند، ولی با این وجود از یکدیگر جدا هستند، و کسی قادر نیست که از آن بالا رود یا پایین بیاید. هر گاه ماه تموز فرارسد و خورشید در رأس السرطان قرار گیرد هوای این ناحیه سرد می شود. در اثر سیلاب ها شن ها در پایین کوه ها انباشته می شوند و در اطراف خود برکه های زیادی تشکیل می دهند. سپس مردم نوبه با ظرف هایی یا «طشت هایی» از جنس آبنوس و پر پرندگان که دارند به آن جا می آیند و آن شن ها را می شویند و به اندازه دانه های گندم و جو- و یا بزرگ تر و کوچک تر از آن- طلا به دست می آورند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۶

مانند همین کار را زنگیان در سرزمین خود انجام می دهند. از این سرزمین طلا به سرزمین های مغرب و اندلس و روم صادر

می شود.

زنگیان

۳۲۵- زنگیان قومی هستند که در پشت کوه های اردکان در ساحل نیل آن جا که وارد سرزمین آنان می شود، زندگی می کنند [پ ۷۵۲]. از شگفتی های این قوم آن که هرکس آنان را ببیند، بی درنگ کور می شود و آنان نیز اگر کسی از غیر نژاد خود را ببیند، کور می شوند.

۳۲۶- مردم نوبه و حبشه برای تجارت، کالاهایی مانند نمک که ارزشمندترین چیزی است، برای آنان (زنگیان)، از شهرهای خود به سرزمین سیاهان، می برند. آن گاه هر یک از آن ها کالای خود را بر کناره نیل می گذارد و می رود. سپس زنگیان طلا می آورند و مقداری از آن را در مقابل هر یک از کالاها قرار می دهند، بعد مردم نوبه و حبشه می آیند، چنان چه آن مقدار طلا کافی باشد آن را برمی گیرند و چنان چه به اندازه نباشد، کالاهای خود را به مکان دیگری انتقال می دهند تا به قیمت بیش تری فروخته شود. بدین ترتیب در حالی خرید و فروش و معامله می کنند که هیچ یک از طرفین معامله یکدیگر را نمی بینند.

۳۲۷- از دیگر شگفتی های مردم نوبه است که گرچه سیاه پوستند ولی زیباترین چهره را دارند و در حسن و زیبایی و بوی خوش تمام و کاملند.

موهایشان صاف، بینی هایشان خوش ترکیب و لب هایشان نازک است.

زرافه و فیل ها

۳۲۸- در این ناحیه (نوبه) زرافه یافت می شود و آن حیوانی است به اندازه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۷

گوساله که دارای گردنی دراز به اندازه نیزه ای بلند است، سر و شاخی مانند سر و شاخ آهو دارد سینه اش پهن، دست هایش بلند و ساق هایش کوتاه است.

همچنین دمش مانند دم شتر، رنگش خاکستری روشن، گوش هایش همانند گوش های بز است. باوقار راه می رود، نه می گریزد و نه رم می کند. گویند که

او از آمیزش دو نوع حیوان به وجود آمده است.

۳۲۹- در این ناحیه فیل های زیادی وجود دارد؛ فیل حیوانی بزرگ و کشیده است و چهار پای بدون مفصل و بدون پی دارد، دمش مانند دم گاو نر است، ارتفاع آن «فیل» از زمین ۱۰ وجب است، گردن ندارد. سرش بزرگ و میان دو شانه اش قرار گرفته است، گوش هایش به اندازه سپر است و دهانش درون حلقش قرار دارد به طوری که هرگز کسی آن را ندیده است. و در سرش خرطوم می دارد [پ ۵۳] که با آن به خودش خدمت می کند. هرگاه بخواهد چیزی بخورد با آن خرطوم خوراکی را برمی دارد و به دهان خود می گذارد.

همچنین به وسیله آن (خرطوم) بار را روی پشتش می گذارد، با خرطومش به اندازه یک قنطار آب برمی دارد. از دو شقیقه این حیوان دو تا دندان نیش بیرون آمده که وزن هر یک از آن دو، یک قنطار یا بیش تر است. گویند، آن دو نیش های این حیوان را عاج هم می گویند و دلیل این نامگذاری این است که آن ها از جای خود، خارج شده اند. این حیوان هوش زیاد و فهم بالایی دارد، هرچه به او بگویند می فهمد و هرچه به او دستور دهند، انجام می دهد. مربی آن (حیوان) با بار پیش او می آید و می گوید: این بار را بلند کن. فیل با خرطومش آن بار را می گیرد و بر پشتش می گذارد. این چهارپا (فیل) تندرو است، چندان که اگر کسی سوارش شود و بخواهد مسافرت کند در مدت یک روز، مسیر ده روز یا بیش تر را طی می کند. این از آن رو است که رفتنش سریع و قدم هایش سبک است.

۳۳۰- نیل بزرگ از

میان این سرزمین می گذرد، به سرزمین مصر وارد می شود و بر دو کرانه آن اقوام سیاه پوست زیادی زندگی می کنند. آنان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۸

(سیاه پوستان) با آب نیل دانه آنلی- این دانه در نزد رومیان به نام بنگ و نزد عرب ها به نام ذرت معروف است- و لوبیای فراوان می کارند.

۳۳۱- سیاهان پشت رود نیل در ناحیه مشرق، مردم حبشه اند و سیاهان ناحیه مغرب مردم نوبه و زنگبار و جناوه اند. ما برخی از اخبار این ناحیه را به قدر کفایت بیان کردیم و خداوند سبحان و بزرگ آگاه تر است.

ناحیه دوم: حبشه

۳۳۲- غربی حبشه رود نیل و مرز شرقی آن دریای قلزم است، مرز جنوبی آن کوه های طلاست که روی خط استوا قرار دارد، و مرز شمالی آن پایان سرزمین کوکو تا ابتدای سرزمین أسوان از توابع مصر است.

۳۳۳- شهر کوکو پایتخت حبشه از شهرهای این ناحیه است و کاروان ها از سرزمین های مصر و وارکلان به این شهر وارد می شوند. اندکی از کاروان ها هم از سمت مغرب داخل سجلماسه می گردند. سجلماسه در واقع جزیره ای جدا در میان رود نیل است که آب این رود از هر طرف آن را احاطه کرده است و جز به وسیله قایق نمی توان به آن وارد شد. بیش تر مردم این ناحیه از حبوباتی که در ساحل نیل می کارند، امرار معاش می کنند، آنان کنجد و نیشکر فراوانی دارند و از محصولات جز آن دو را نمی شناسند، از مصر و مغرب، خرما و کشمش و ابریشم و پوشاک خز و کتان و کالاهای دیگر به نزدشان آورده می شود. همچنین از اندلس و افریقیه، جیوه و زعفران و لباس های مرسیه ای و خز و ابریشم و

پارچه قباطی مصر به سویشان آورده می شود.

مردم مصر برای آن ها چیزهای گرانبها می برند و به وسیله آن ها تا دورترین نقاط حبشه رفت و آمد، می کنند. مردم کوکو ثروتمندترین مردم حبشه اند و

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۳۹

از همه بیش تر پول و لباس دارند، علت ثروتمندی آنان این است که میان مصر و مغرب واقع شده اند؛ فیل های بسیاری شکار می کنند و به مصر و سرزمین های دیگر می برند. عاج فیل نیز از این شهر به مصر و شام صادر می شود.

۳۳۴- در این ناحیه حنای خوب و فراوانی وجود دارد. کسانی که به این ناحیه رفته اند، می پندارند که در آن جا درختان حنای بسیار بزرگی وجود دارد که از هر درخت آن به اندازه شش بار حنا به دست می آید. همچنین این مردم بزهایی دارند که به اندازه گوساله- است و پوست هایی که بیانش گذشت، از این حیوانات است، و نیز گوسفندانی دارند به اندازه گاو نر که پشم ندارند و دمهایشان روی زمین کشیده می شود و در مصر به آن ها دشیات می گویند. این گوسفندان گردن های درازی دارند و برخی از آن ها به رنگ ابلق، برخی سفید و برخی سیاهند. گاوهایی هم دارند که صورتی گرد و شاخ هایی مثل شاخ بز دارند.

۳۳۵- در جنوب این ناحیه، در پایان بخش معمور زمین، شهر دنقله قرار دارد که بنا به گفته ابن جزّار در کتاب عجائب البلدان، پایتخت حبشه است. در نزدیکی دنقله شهر و صدیته قرار دارد. مردم این سرزمین مانند مردم نوبه و زنگبار در سرزمین شان طلا جمع آوری می کنند. از این سرزمین اُفلونیا، که دارویی مفید برای مداوای بیماری های بلغمی است، صادر می شود. مردم این منطقه تا بیست فرسخ در

صحرای پشت کوه های طلا که در آن طرف خط استواست پیش می روند و به نزدیک کوه قمر می رسند. سپس در سمت مغرب از نیل دور می شوند و در مشرق به دریای یمن و کناره دریای بزرگ

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۰

«اقیانوس هند»، جایی که از سرزمین سند و هند بدان جا می روند، نزدیک می شوند. از همین سرزمین بود که مردم حبشه، هنگامی که سرزمین یمن را تصرف کردند، وارد یمن شدند و از جمله آن ها ابرهه صاحب فیل بود. مردم این سرزمین با کشتی به سند می روند، همان طور که مردم سند، به سرزمین آن ها می آیند. از این سرزمین طلا به مصر و یمن صادر می شود. ما آن چه از اخبار این ناحیه درست و نوشته شده یافتیم به قدر کفایت بیان کردیم.

ناحیه سوم: جناوه

اشاره

۳۳۶- مرز غربی جناوه دریای بزرگ (اقیانوس اطلس) و مرز شرقی آن پایان سرزمین وارکلان تا پایان سرزمین مرابطین است. مرز جنوبی آن سرزمین أمیمه، و مرز شمالی آن پایان سرزمین اُزقی و پایان شهرهای نول از سرزمین سوس اقصی است. شهر غانه [پ ۵۴] پایتخت جناوه در این ناحیه قرار دارد. میان این شهر «غانه» و دریای بزرگ در سمت مغرب هشت روز راه است. کاروان ها از سرزمین های سوس اقصی و مغرب به شهر غانه می آیند.

مردم این سرزمین در گذشته تا سال ۴۹۶ ق هنگام قیام یحیی بن ابی بکر، امیر مسوقه مانند گذشتگان خود کافر بودند. آن گاه لمتونی ها مسلمان شدند و اسلام شان نیکو شد. آنان امروزه مسلمان اند، و از میان آنان علما و فقیهان و قاریان قرآن برخاستند. آنان در آن جا حکومت تشکیل دادند، و برخی از بزرگان شان به سرزمین اندلس درآمدند

و از آن جا به مکه رفتند و حج گزاردند و زیارت کردند، سپس به سرزمین شان بازگشتند و اموال بسیاری را در راه جهاد
إنفاق کردند.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۱

صادرات برده از بربره و أمیمه

۳۳۷- از بربره و أمیمه برده صادر می شود، و مردم غانه به سرزمین بربره و أمیمه سفر می کنند و با مردم آن جا به داد و ستد
می پردازند، همچنان که در زمان کفر چنین می کردند. أمیمه نام قبیله ای از جناوه است که در ساحل دریای بزرگ، در
مغرب سکونت دارند مردم این قبیله پیرو دین مجوسی هستند.

چون این مردم کافرند هیچ کس وارد آن جا نمی شود و هیچ کالایی هم به آن جا صادر نمی شود. آنان پوست گوسفند می
پوشند و عسل فراوان دارند. در شتزارها زندگی می کنند بدون این که خانه ای داشته باشند. مگر چند خیمه ای که از علف
های صحرا می سازند. مردم غانه همه ساله با آنان می جنگند و گاهی پیروز می شوند و گاهی شکست می خورند. این قوم
آهن ندارند و فقط با نیزه های آبنوسی می جنگند. به همین دلیل مردم غانه به خاطر استفاده از شمشیر و نیزه بر آنان غلبه می
کنند. بردگان آن ها از اسب اصیل سریع تر می روند.

۳۳۸- در نزدیکی غانه به فاصله پانزده روز راه، دو شهر وجود دارد که نسلی و تادمگه نامیده می شوند. میان این دو شهر ۹
روز راه فاصله است.

مردم این دو شهر، هفت سال پس از اسلام آوردن مردم غانه، آن هم بعد از جنگ ها و آشوب های زیادی که میان شان
درگرفت، مسلمان شدند، و مردم غانه علیه مردم این دو شهر از مرابطین کمک گرفتند. مردم تادمگه به سرزمین بربره، که قبیله
ای از جناوه است، حمله بردند. بربره ای ها به نظر خودشان شریف ترین مردم

و اصیل ترین آنان هستند، زیرا امیر غانه به آنان منسوب و از الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو؛ ص ۲۴۱

الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۲

خودشان بوده است. هر امیری از سرزمین جناوه شرافت و اصالت آنان را به رسمیت می شناسد مگر مؤمنان و مسلمانان چرا که بالاترین شرف از آن کسی است که به خدا و رسول (ص) و قیامت ایمان بیاورد.

۳۳۹- مردم بربره مسیحی اند. مردم نسلی و تادمگه بر آنان حمله می برند و آن چه را می یابند به اسارت می برند. بربره ای ها در میان بیابان زندگی می کنند نه به خاطر خویشاوندی و نه به خاطر شرافت شان، پادشاهان شان، مانند غزاها در سرزمین عراق، تیراندازی می کنند. مردم بربره نیرو و قدرت دارند و جز با مکر و خدعه و حيله گرفتار نمی شوند. با نیرو و قدرت هیچ کس نمی تواند بر آنان غلبه کند. مردان و زنان شان نشانه هایی در چهره دارند تا از جناوه ای ها تشخیص داده شوند. هیچ کس نزدشان نمی رود و هیچ چیزی برایشان نمی برند و فقط پوست می پوشند. اگر باد سیاه نبود که هلاک شان کند، راه و زمین از کثرت شان بسته می شد. این باد «باد سیاه» در بیابان می وزد و آب را در چشمه ها و تنگه ها می خشکاند و همه حیوانات را نابود می کند، کسانی که جناوه ای هستند و در قسمت غربی صحرا و نزدیک دریا خانه دارند، نجات پیدا می کنند. همچنین کسانی که در قسمت شرقی صحرا و بر کرانه نیل زندگی می کنند، نیز نجات می یابند. ولی کسانی که ساکن میان این صحرا هستند، نابود می شوند. این باد [پ ۷۵۴] در این صحرا، تنها هر ۶۰ سال یا بیش تر، یک بار می وزد.

مربطون

۳۴۰- در سمت شرقی غانه، در حدود ۲۰

فرسخی آن شهر قرافون قرار دارد، قرافون نزدیک ترین شهر صحرا به وارکلان و سجماسه است. مرابطون میان

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۳

این دو شهر سکونت دارند. در زمان هشام بن عبد الملک، هنگامی که مردم وارکلان مسلمان شدند، این قوم (مرابطون) هم اسلام آوردند، اما آنان مذهبی داشتند که از شرع اسلام خارج بود، سپس به هنگامی که مردم غانه و تادمکه و قرافون اسلام آوردند، اسلام آن ها نیز اصلاح شد. آن ها به شهر غانه رفت و آمد می کنند زیرا پایتخت آنان است.

۳۴۱- مردم قرافون و أمیمه را به اسارت می برند. مردم أمیمه قبیله ای از جناوه اند که در شرق صحرا میان قرافون و کوکو در نزدیکی رود نیل سکونت دارند. این قوم پایبند به دین یهودند. مردم کوکو و وارکلان به آن جا رفت و آمد می کنند. أمیمه ها فقیرترین مردم جناوه اند، تورات می خوانند و از صحرا و اندلس برایشان حریر و زعفران و کالاهای «پارچه های» رنگی و قطران می برند. هنگامی که قطران «قیر» به این ناحیه می رسد بویش تغییر می کند و مانند بوی خوش درخت بان می گردد. همچنین برایشان صدف و مروارید و صمغ و انگوم می برند. صمغ هم هنگامی که به آن جا می رسد بوی معطری پیدا می کند. آنان سنگ جادو دارند و آن سنگی است که یا به شکل انسان کامل و یا به شکل اعضای انسان چون دست و پا و قلب است. در آن جا سنگ هایی به شکل انسان کامل نیز وجود دارد؛ هرکس به سنگ کاملی دست یابد می تواند به وسیله آن تمام پادشاهان و امیران و همه مخلوقات را جادو کند. شهرت این سنگ ها ما را از وصف آن ها بی نیاز می کند.

۳۴۲- از

این سرزمین چوب صدا دار به دست می آید و آن درخت میوه ای است که هر کس چوب بزرگ یا کوچکی از آن را بگیرد و آن را در میان دو کتفش تماس دهد (یا بمالد) صدا می دهد به طوری که اگر هزار بار هم آن را تماس دهد هزار بار پیایی صدا می دهد.

ما از اخبار این ناحیه و شگفتی هایش آن چه را مشهور و صحیح است گفتیم، و با پایان یافتن آن (ناحیه)، بخش هفتم زمین و در واقع تمام بخش های آن به پایان می رسد، و از خداوند کمک می خواهیم و به او توکل می کنیم که نه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۴

پروردگاری غیر از اوست و نه معبودی جز اوست.

اکنون دریا های منشعب از دریای بزرگ (اقیانوس) را یاد آور می شویم که چهار دریا می باشد، و از خداوند یاری می جویم و او برایم کافی است و چه خوب و کیلی است و درود خداوند بر سرور و مولای ما محمد (ص) و خاندانش باد.

دریا های جدا شده از دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» دریای رومی

۳۴۳- بدان که دریا های جاری روی زمین که از دریای بزرگ جدا شده، چهار دریاست، بزرگ ترین آن ها دریایی است که از ناحیه مشرق منشعب شده و روی خط استواست، جزایر چین و هند و سند در این دریا قرار دارد. ما این دریا و طول و عرض و شگفتی هایش را در ابتدای کتاب بیان کردیم.

۳۴۴- اکنون به بیان دریای دوم و جزایر آن از این دریا های چهار گانه می پردازیم که میان سرزمین های اندلس و بربر گسترده است و دریای رومی نامیده می شود [پ ۲۵۵] بدان که این دریا از ناحیه مغرب آغاز و به سوی مشرق امتداد یافته تا این که در (کناره) سرزمین شام در محلی موسوم به سویره در

بیست فرسخی حلب پایان می پذیرد و تمام می شود. درازای این دریا از محل جدایی اش از دریای بزرگ تا این محل هزار فرسخ است. در روی زمین آبادتر از این دریا وجود ندارد. زیرا در دو کناره آن آبادی ها چنان نزدیک و به هم پیوسته است که چیزی نمانده است مردم از زیادی آبادی ها در دو کرانه آن چراغ بیفروزند، علت این امر آن است که در دو کرانه این دریا اقوام زیادی

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۵

سکونت دارند. نخستین کسانی که در کناره جنوبی آن زندگی می کنند، اقوام بربر هستند که از طنجه تا طرابلس در منطقه ای به طول بیش از ۹۰ روز راه سکونت دارند، بعد از طرابلس به خاطر ناهمواری زمین آبادی ها تمام می شود، و سکونت در آن ممکن نیست، در این بخش (بعد از طرابلس) قصرهایی مسکونی از بربرها و رومیان گذشته بوده ولی امروز خالی است. با این وجود بعضی از جاهای آن مسکونی می باشد. درازای این محل از طرابلس تا اسکندریه ۱۸ روز راه است. این محل (موضع) به «طرف اوثان» معروف می باشد. آبادانی از اسکندریه تا شهرهای صور و عکّه پیوسته وجود دارد. در این جایگاه اقوام قبلی زندگی می کنند که تابع مصرند. آبادانی از شهر صور به سمت اسفاقس شام و طرابلس شام و شهر عسقلان و سویداء و از آن جا تا سرزمین بنادقه و خلیج قسطنطیه و ارمان و سرزمین اُفلنده تا سرزمین فرنگ و آغاز سرزمین اندلس و شهرهای قرطاجنه و المریه و مالقه و جزیره الخضراء و جزیره طریف تا طرف الأغرّ که روبروی طنجه است به هم پیوسته است. پهنای این دریا «بحر روم»

مختلف است در آغاز انشعاب از دریای بزرگ- میان جزیره طریف و کاخ مصموده، پنج فرسخ است که تنگ ترین جای این دریا [پ ۵۵] و نامش زقاق (یا تنگه) است. پهنای دریا میان سبته و جزیره الخضراء هشت فرسخ می باشد و آن جا پایان «زقاق» است و پهنای آن میان مالقه و قادس ۱۳۰ فرسخ، و میان المریه و وهران ۵۰ فرسخ و میان دانیه و بجایه ۱۰۰ فرسخ و بین مجرا و یرشک ۱۵۰ فرسخ است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۶

یابسه - میورقه - منورقه

۳۴۵- مجرا، جزیره ای خشک به درازای ۱۰ و پهنای ۸ فرسخ است. از آن جا نمک و چوب به سرزمین افریقیه می برند. این جزیره پردرخت و پرکشت و زرع است جز آن که گوسفند در آن بچه نمی آورد، فقط بز در آن جا تولید مثل می کند، که بیش ترین کسب و کارشان را تشکیل می دهد. از آن جا کشمکش و بادام و انجیر به میورقه صادر می کنند. در این جزیره زیتون نیست و به جز زیتونی که از اندلس برایشان می برند، نمی شناسند.

۳۴۶- در ادامه قسمت شرقی این جزیره خشک «یعنی مجرا» جزیره میورقه قرار دارد که درازای آن ۲۷ فرسخ و پهنایش ۲۵ فرسخ است. در میان این جزیره کوهی است که از آن رودخانه ای سرچشمه می گیرد و از میان این جزیره می گذرد و همه زمین های آن را آبیاری می کند و مازاد آب آن به شهر میورقه می رود. در این شهر شگفت ترین ساختمان ها وجود دارد، از جمله برج بزرگی در ساحل دریاست که از مسافت دو روز راه در دریا دیده می شود.

۳۴۷- در این جزیره قلعه بزرگ و بلندی است که به دژ آرون مشهور است و در

روی زمین مانند ندارد. مردم میورقه گفته اند، وقتی این جزیره در روزگار محمد بن امیر (عبد الرحمن اوسط) - پنجمین امیر امویان اندلس - فتح شد، رومیان پس از فتح این جزیره مدت هشت سال و پنج ماه در این قلعه «یعنی ارون» باقی ماندند بدون این که کسی بتواند در آن جا نفوذ کند، تا این که آذوقه شان تمام شد و تسلیم شدند. این قلعه از سنگ سختی بنا شده و مرتفع

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۷

است و در بالای آن چشمه بزرگی جاری است.

۳۴۸- این جزیره «میورقه» پرکشت و پرمیوه است، انجیر کم دارد و مردم آن زیتون را نمی شناسند جز آن چه برایشان می برند. پنبه و کتان می کارند، حریر و فایده آن را نمی شناسند، جز آن چه از سرزمین اندلس و شام برایشان می برند.

بیش تر کسب و کارشان پرورش گوسفند و اندکی بز است. گاو و اسب و استر فراوان دارند. در این جزیره اصلاً گرگ نیست، گوسفندان بدون نگهبان و چوپانی که از آنان محافظت کند، رها می شوند. اما روباه و خرگوش و بز کوهی در آن جا وجود دارد. در آن جا گوزن هم یافت نمی شود. این جزیره از سطح دریا بلندتر است چندان که نه کسی می تواند از آن بالا رود و نه پایین آید، و کشتی ها و قایق ها فقط از دروازه های آن داخل می شوند. این جزیره پنج دروازه دارد. خداوند متعال، در گودی زمین آن جا پنج بریدگی آفریده است که دروازه ها را آن جا ساخته اند. اگر این دروازه ها نبود هیچ کس نمی توانست از آن بالا برود یا پایین بیاید. این جزیره ای خوش آب و هواست و مردم آن بذله گو و با وجدان و خوش سخن و کم خرد و زیبارو و نیکو

اندامند.

۳۴۹- در شرق این جزیره، جزیره کوچک منورقه قرار دارد، جزیره ای پر کشت و زرع و پر تاکستان است و در زمین لذیذتر از گوشت گاو آن وجود ندارد. چون آن را بپزند مانند چربی آب می شود و به روغن تبدیل می گردد.

گوسفند در این جزیره کم است. از آن جا گیاهی معروف به گیاه هَلَّت صادر می شود که با آن سحر «جادو» به کار می برند؛ مانند سنگ هایی که بیانش در صحرا گذشت.

۳۵۰- این جزایر سه گانه به سرزمین اندلس اضافه می شود زیرا اخلاق و طبع و خوی آن ها مانند طبیعت مردم اندلس و مزاج شان یکسان است. در آن جا حیوانی معروف به قنلیه یافت می شود که در زمین جز در نزد اهالی اندلس وجود ندارد. پهنای این دریا از سرزمین فرنگ تا سرزمین افریقه ۵۰۰ فرسخ است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۸

سردانیه - برغمانه - مشیله صقلیه

۳۵۱- جزیره سردانیه در این دریا قرار دارد. در این جزیره معدن نقره ای است که عیار آن بالا- و (درجه) خلوص آن ۱/۳ است. سردانیه جزیره ای حاصلخیز و سرسبز و پر از میوه و اشیای گرانبهاست. جزیره برغمانه نیز در این دریاست.

برغمانه جزیره ای سرسبز و پرمیوه و دارای اشیای گرانبهاست. روبروی آن در ناحیه مشرق جزیره مشیله واقع است. درازای مشیله [پ ۵۶] چهار روز و پهنایش سه روز راه است. در این جزیره کشت و زرع، گوشت و گاو زیاد، میوه و چوب کم و آب فراوان است.

۳۵۲- جزیره بزرگ صقلیه در این بخش واقع است. صقلیه جزیره ای است در پهنای دریا از جنوب به شمال کشیده شده است، درازا و پهنای آن ۷ روز راه است. نزدیک ترین ساحل به آن، قلّه کوهی است که

بر شهر تونس مشرف است. میان این جزیره و تونس چهل میل فاصله است، میان صقلیه و خشکی فرنگ خلیجی به درازای ده میل است، بر این خلیج کوهی مشرف است. در صقلیه شهر بزرگی معروف به مسین است و به دنبال آن در مشرق سرقسط و شهر لنگرگاه علی قرار دارد. این محل معروف به جناح الأخضر است.

۳۵۳- در امتداد جناح الأخضر در سمت مغرب کوه آتشفشان قرار دارد، که در آن آتشفشان بزرگی است. این آتش از زمان های قدیم شعله ور بوده و خود

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۴۹

را می خورده است، در نوک این کوه سوراخ هایی مانند کوره حیم وجود دارد که از آن آتش فوران می کند. چون شب فرارسد آن آتش ها آشکار می شوند و از آن ها دود بلند می شود که فضا را می پوشاند. این آتش در سال سه بار فوران می کند که در هر بار ۷ روز ادامه می یابد و شراره های بزرگی پرتاب می کند که افق را فرامی گیرد و در هوا بیش از صد ذراع بالا می رود، سپس به دریا می افتد و به سنگ سیاهی در سطح آب تبدیل می شود.

۳۵۴- مسعودی در کتاب بزرگ مروج الذهب پنداشته است که این شراره ها به اشکال آدمیزاد چون پیرمرد و پیرزن و پسر و دختر جوان هستند. این سنگ ها وقتی داخل آب قرار می گیرد سیاه می شود. من کسی را دیدم که آتشفشان را به چشم خود از نزدیک دیده بود؛ او مشاهده کرده بود که این شراره ها از کوه خارج می شود و بعد به دریا می افتد و از هم تکه تکه می شود و روی آب شناور می گردد تا دریا را می پوشاند. همچنین کسی آن را دیده است،

خبر داده: «این شراره‌ها به شکل انسان روی هوا پرواز می‌کنند و چون به دریا می‌افتند پاره پاره می‌شود.» صاحب‌التاریخ گوید: «کسانی که این سنگ‌ها را دیده‌اند، بسیار دیده‌اند، این سنگ‌ها ابتدا زردرنگ هستند، سپس سرخ می‌شوند و چون در آب جاری قرار گیرند سیاه می‌شوند و چنان‌چه در خارج آب هم مدتی بمانند به رنگ سیاه درمی‌آیند.»

۳۵۵- در این جزیره آب و چشمه فراوان و رودخانه‌های آن پر آب است.

همچنین میوه و کشت و زرع و دامپروری بسیار دارد. از آن جا گردو و بادام و شاه بلوط و پسته و فندق به سرزمین افریقاییه و دیگر جاها می‌برند. مقدار زیادی هم پنبه و میعه روان خوشبو که از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین داروهاست از آن جا صادر می‌شود. این میعه در هند یافت نمی‌شود و فقط در جزایر این دریا وجود دارد. اگرچه دریای هند به داشتن مروارید و گوهر معروف است ولی گاهی [پ ۵۶ ۷] در دریا‌های دیگر هم یافت می‌شود. امّا مرجان فقط در این دریا «دریای روم» وجود دارد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۰

۳۵۶- این جزیره (صقلیه) ضمیمه سرزمین فرنگ است. به روزگاران کهن، فرنگیان افریقاییه را به تصرف درآوردند، از این رو امروزه مردم تونس و اطراف آن به زبان فرنگی صحبت می‌کنند که از فرنگی‌ها به ارث برده‌اند.

۳۵۷- پهنای این دریا «دریای روم» از ساحل رومه و قسطنطنیه تا ساحل اسکندریه و تنیس ۷۸۰ فرسخ است.

اقریطش - سیدس

۳۵۸- جزیره اقریطش که در ماه مه همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، ماهیان تن به سوی آن می‌آورند، در این دریا واقع است. اقریطش بزرگ‌ترین جزیره این دریاست و درازا و پهنای آن ده روز راه می‌باشد. هرگز مسلمانان

به آن جا دست نیافتند، این جزیره پربرکت است. در میان آن، دو رودخانه جاری است که از کوه بزرگی در میان جزیره سرچشمه می گیرند، می گذرد. از این جزیره کبه که همان مصطکی شامی «گونه ای سقز» است صادر می شود، همچنین از این کوه اقیثمون اقریطی که دارویی سودمند است به دست می آید که جز در سرزمین هند (در جای دیگر) یافت نمی شود، و نیز راوند شامی و بسیاری از انواع داروهای مرغوب شامی در آن وجود دارد. این جزیره مشابه جزایر هند است و حتی در داشتن میوه و گندم و جو و بسیاری از درختان میوه از آن ها برتر است. مردم آن روغن زیتون را جز همان که از افریقیه و اندلس می آورند، نمی شناسند. ولی روغن شلغم و ترب و کنجد زیاد دارند. از این جزیره گردو و فندق و انار و پنیر به مصر صادر می شود و ۱/۴ پنیر و یا بیش تر به سبب فراوانی آن خشک می شود.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۱

۳۵۹- پس از اقریطش در سمت مشرق جزیره سیدس واقع است که نزدیک به ساحل عسقلان است و از آن جا مقل و کهربا و بسیاری از علف های شامی به دست می آید.

۳۶۰- همچنین در این دریا جزایر چهارگانه بقدونیه واقع است که در آن ها حریر و پنبه و کتان و چوب به شام می برند. مردم این جزیره فقط پنبه و حریر می پوشند زیرا در نزدشان فراوان است. ما برخی از اخبار این دریا و درازا و پهنا و جزایرش و نیز شگفتی هایش را به قدر کفایت بیان کردیم و خداوند سبحان به همه آن ها دانایتر است.

دریای صقالبه

۳۶۱- دریای سوم، دریای صقالبه است. انشعابش

از دریای بزرگ «اقیانوس اطلس» در میان شمال است، بر محل خروج این دریا ستاره بنات نعش پیرامون قطب شمال جایی که سال در آن یک شبانه روز است و خورشید بدان جا نمی تابد، می چرخد، هیچ کس جز در زمانی که خورشید طلوع می کند، بدین محل نمی رود، عرض «جغرافیایی» این محل ۸۴ درجه و ارتفاع قطب شمال از آن جا ۶ درجه است، و خداوند داناتر است.

نخستین وتر این کمان، پایان سرزمین خزرها در غرب تا آغاز ساحل این دریاست. آن گاه این وتر پهنای دریا را می شکافد و بر پایان سرزمین صقالبه می گذرد. در بخش شمالی این وتر، سال یک شبانه روز است و در قسمت جنوبی وتر شب و روز برابر است ولی همیشه شب از روز درازتر است، و الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۲

اقامه دلیل برای کسی که بخواهد ثابت کند، که زمین کروی است، روشن است.

۳۶۲- در جایی که این دریا از آن جا منشعب می گردد حیوانات بزرگی نظیر اژدها وجود دارد که سرهایی شبیه به سر آدمی دارند. همچنین حیوانات بزرگ دریایی وجود دارد که طول هر یک برابر با مسیر یک تا چهار روز راه است. جنبندگان دیگری نیز جز این ها وجود دارد که عقل آن ها را جز با مشاهده محسوس آن ها، باور نمی کند. منزه است آن که بر هر چیز تواناست.

رنگ این دریا ابتدا مانند رنگ مرکب بسیار سیاه است تا این که از وتری که یادش گذشت به سوی جنوب بگذرد. آن گاه رنگش صاف می گردد و در اثر تابش آفتاب به رنگ سبز درمی آید.

پ]

۲

[۵۷] در این محل جزیره ای است که گوهر رومی دارد. دریای صقالبه از شمال تا سرزمین ارمنستان امتداد دارد، سپس به میانه

قسطنطیه و سرزمین شام سرازیر می گردد. در این دریا جزیره ای است که در آن سنگی از انواع فیروزه یافت می شود. پهنای این دریا در محل این جزیره ۱۲ فرسخ است.

سپس به سمت جنوب جاری می شود تا این که در مقابل قسطنطیه به دریای روم می ریزد. پهنای دریا در این محل فقط یک میل است.

پادشاه فارسین خسرو انوشیروان هنگام حمله به قسطنطیه از این محل عبور کرد. همچنین مسلمة بن عبد الملک بن مروان از این محل گذشت، و نیز بنا به گفته مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف، هارون الرشید هم به هنگام حمله به قسطنطیه از این جا گذشت. درازای این دریا از آغاز انشعابش از دریای بزرگ تا جای پیوستنش به دریای روم ۹۹۰ فرسخ است. در ساحل این دریا اقوام بسیاری از شمالی ها و مغربی ها و رومیان و مردم ارمنیه سکونت دارند.

ما برخی از اخبار صحیح و مکتوب شده این دریا را بیان کردیم و خداوند سبحان و بزرگ دانایان است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۳

دریای دیلم

۳۶۳- دریای چهارم، از قسمت آباد زمین، معروف به دریای دیلم است.

بدان که دریای دیلم از دریای بزرگ- از میان سرزمین اسلاوها و سدّ یا جوج و مأجوج منشعب می شود و به ناحیه جنوب در سرزمین کردها وارد شده، آن گاه به سمت سرزمین دیلم به سوی غرب می پیچد و در آن جا به پایان می رسد. درازای این دریا از محل انشعابش ۲۱۵ فرسخ است. این دریا سه جزیره دارد. جزیره اولی معروف به جزیره سقنقور است که ترجمه آن به عربی «زنده کننده جان ها» است. اما جزیره دوم معروف به مازن و سومی به جزیره وشیدان معروف می باشد. در این

جزیره «وشیدان» انواع یاقوت وجود دارد. کسی در این جزیره سکونت ندارد و فقط برای طلب روزی به آن می روند. در ساحل جنوبی این دریا دیلمان و تعداد کمی از ترک ها سکونت دارند، و بر ساحل شمالی آن کردها و تعداد کمی از اسلاوها زندگی می کنند.

ما اخبار این دریاها را منشعب شده را به همراه اخبار این قسمت به قدر کفایت بیان کردیم. اکنون به بیان اجزای زمین و مساحت هر قسمت از آن که با مقیاس میل ها و فرسخ ها و فواصل هر قسمت به روز سنجیده می شود، می پردازیم. و از خداوند طلب توفیق می کنیم.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۴

مساحت اجزای زمین

۳۶۴- مساحت هر یک از اجزای زمین [پ ۷۵۷] به فرسخ و میل.

بدان- خداوند، ما و تو را هدایت کند- که ما در ابتدای کتاب نوشتیم که مساحت زمین ۲۴۰۰۰ هزار فرسخ است و این که زمین به هفت جزء تقسیم می شود.

جزء اول آن که بلاد چین و هند و سند است خشکی و دریای آن ۳۴۰۰ فرسخ می باشد.

جزء دوم آن که بلاد یمن و دریای قزم و مصر است ۳۴۰۰ فرسخ مساحت دارد.

جزء سوم آن که بلاد عراق و خراسان و سرزمین بابل می باشد ۳۵۰۰ فرسخ است.

جزء چهارم شامل فلسطین و دیلمستان و انبار است و مساحت آن ۳۳۰۰ فرسخ است.

جزء پنجم شام و بلاد روم و اندلس، مساحت آن ۳۵۰۰ فرسخ است.

جزء ششم افریقیه و مغرب و سوس است و ۳۳۰۰ فرسخ مساحت دارد.

جزء هفتم نوبه و زنگبار و جناوه و حبشه است با مساحت ۳۶۰۰ فرسخ.

اگر مساحت همه این قسمت ها را جمع کنیم ۲۴۰۰۰ فرسخ می شود که همان مساحت کل بخش معمور و آباد زمین

است.

فاصله میان دو ناحیه، دو جزء و دو شهر

۳۶۵- اما در مورد مسافت ها و فاصله ها

قسمت اول: پس نخستین جزئی که بیان شد، جزء اول است که همان سرزمین چین می باشد. از آغاز سرزمین چین تا پایان آن ۵۰ روز راه است و تا آغاز هند

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۵

برابر با ۵۰۰ فرسخ می باشد. تمام ناحیه هند ۷۰ روز و تا آغاز سرزمین سند برابر ۷۰۰ فرسخ است. درازای سند تا پایان دریایی که پیوسته به حبشه است ۴۰۰ فرسخ می باشد و خدا داناتر است.

قسمت دوم زمین سرزمین یمن است: مسافت ناحیه اول از ساحل دریای هند و سند تا مکه- که خداوند شریفش گرداند- ۴۰ روز راه و برابر ۴۰۰ فرسخ است.

ناحیه دوم از مکه تا مصر است که مسافتش ۲۵ روز برابر ۲۵۰ فرسخ است.

از مصر تا شام ۱۸ روز برابر ۱۸۰ فرسخ است.

از مکه تا آغاز شام ۳۰ روز برابر ۳۰۰ فرسخ است.

از مصر تا عراق ۴۰ روز برابر ۴۰۰ فرسخ است.

از شام تا عراق ۳۰ روز برابر ۳۰۰ فرسخ است.

از ابتدای سرزمین عراق تا ابتدای چین ۳۵ روز برابر ۳۵۰ فرسخ است.

از یمن تا عراق ۵۰ روز برابر ۵۰۰ فرسخ است.

از آغاز سرزمین عراق تا سرزمین هند ۲۲۵ فرسخ است که مسیری برابر با ۲۵ روز راه دارد.

از شام تا خراسان ۲۵ روز برابر با ۲۵۰ فرسخ است.

قسمت سوم: از عراق تا بابل ۴۰ روز و برابر ۴۰۰ فرسخ است.

از بابل تا خراسان ۳۸ روز برابر ۳۸۰ فرسخ است.

از خراسان تا فلسطین ۲۵ روز و برابر ۲۵۰ فرسخ است.

از آغاز فلسطین تا انتهای ترکستان مجاور سدّ یاجوج و مأجوج ۶۵

روز و برابر ۶۵۰ فرسخ است.

قسمت چهارم: از سند تا سرزمین دیلمستان ۴۰ روز و برابر ۴۰۰ فرسخ است.

از دیلمستان تا دورترین نقاط سرزمین اسلاوها ۴۰ روز برابر با ۴۰۰ فرسخ راه است.

از دریای دیلم تا دورترین نواحی شام ۲۵ روز برابر با ۲۵۰ فرسخ است.

قسمت پنجم: از بلاد فلسطین تا ابتدای سرزمین شام ۲۵ روز راه برابر با ۲۵۰

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۶

فرسخ است.

از شام تا خلیج قسطنطنیه و تا سرزمین فرنگ و به همراه سرزمین ارمینیه بزرگ ۳۰ روز راه و برابر ۳۰۰ فرسخ است.

از ابتدای سرزمین فرنگ تا سرزمین رومه ۳۵ روز راه برابر ۳۵۰ فرسخ است.

از رومه تا ارمان و ملف ۳۵ روز برابر ۳۵۰ فرسخ است.

از سرزمین ارمان تا سرزمین اندلس در جنوب، از راه ساحل دریا تا بلاد نبارّه در شمال ۸ روز و برابر ۸۰ فرسخ است.

از میان اندلس از راه ساحل دریا تا آغاز قشتاله ۱۳ روز و برابر ۱۳۰ فرسخ است.

از پایان سرزمین اندلس در غرب، از راه ساحل دریای بزرگ تا سرزمین پرتقال ۱۵ روز و برابر ۱۵۰ فرسخ است.

از نبارّه تا پایان جلیقیّه ۱۵ روز و برابر ۱۵۰ فرسخ است.

درازی قشتاله از مشرق به مغرب ۲۰ روز برابر ۲۰۰ فرسخ و پهنای آن از جنوب تا سرزمین غلیسیّه در شمال ۲۵۰ فرسخ برابر با

۲۵ روز راه است.

از دورترین نقاط غلیسیّه در مغرب تا ابتدای آن در مشرق و تا پایان سرزمین جلیقیّه ۱۵ روز راه برابر با ۱۵۰ فرسخ است. پهنای

آن از پایان سرزمین قشتاله در جنوب تا پایان آن در سرزمین خزر در شمال ۲۰ روز راه و برابر

با ۲۰۰ فرسخ می باشد که در انتهای قسمت معمور زمینی در شمال واقع است، و خداوند داناتر است.

اما قسمت ششم: و آن سرزمین افریقیه و مغرب است که خدایش نگهدارد.

مساحت ناحیه اول آن از کوه های اوثان تا دورترین نقطه مغرب بر کناره دریای رومی ۹۰ روز راه و برابر ۹۰۰ فرسخ است، و پهنای آن از ساحل دریا تا قیروان در جنوب ۱۵ روز راه و برابر با ۱۵۰ فرسخ می باشد. از ساحل این ناحیه تا وارکلان ۳۵ روز راه برابر ۳۵۰ فرسخ، و پهنای آن در مغرب از دریای

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۷

زقاق «تنگه جبل الطارق» تا پایان سوس و تا شهر نول ۱۴ روز راه برابر ۱۴۰ فرسخ است.

از شهر نول تا مَرّاکش ۱۶ روز راه و برابر ۱۶۰ فرسخ است.

از شهر فاس تا تلمسان ۸ روز راه برابر ۸۰ فرسخ است.

از رباط ماشه بر ساحل دریا تا سجلماسه ۱۱ روز راه برابر ۱۱۰ فرسخ، و پهنای آن از سرزمین سوس در کوه های درن تا شهر نول در جنوب ۳ روز راه برابر ۳۰ فرسخ است. این قسمت کوچک ترین قسمت های زمین است، و خداوند توفیق دهنده به راه درست است و خبری جز خیر او و معبودی جز او نیست.

اما قسمت هفتم: سرزمین صحرائی است که بزرگ ترین جزء معموره زمین است، مرز شمالی آن از ساحل دریا در مغرب آغاز و تا سرزمین ازقی و سرزمین مرابطن و شهر وارکلان و صحرای غربی تا ابتدای قلمرو مصر ادامه می یابد. مرز جنوبی آن از شهر ازقی در شمال تا خط استوا در جنوب است.

مساحت ناحیه اول از این جزء، از خط استوا تا

سرزمین زنگیان و تا جناوه ۸۰ روز راه برابر ۸۰۰ فرسخ است.

از جناوه تا شهر نول سوس ۶۰ روز راه و برابر ۶۰۰ فرسخ است.

از غانه در سرزمین جناوه تا شهر کوکو در سرزمین حبشه ۳۰ روز راه برابر ۳۰۰ فرسخ است.

از سرزمین کوکو تا سرزمین نوبه ۶۰ روز و برابر ۶۰۰ فرسخ است.

و از شهر کوکو تا شهر دنقله در پایان سرزمین حبشه در نزدیکی خط استوا ۶۰ روز راه برابر ۶۰۰ فرسخ است.

از شهر دنقله در سرزمین حبشه تا شهر سروک در سرزمین نوبه ۶۵ روز راه برابر ۶۵۰ فرسخ است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۸

از شهر سروک تا شهر کوبره ۷۰ روز و برابر ۷۰۰ فرسخ است و از میان این راه رود نیل (در مصر) عبور می کند.

آن چه از مساحت زمین و فرسخ ها و میل های آن به ما رسیده بود، بیان کردیم. همه می دانند که «فرسخ» برابر با ۳ میل است و فاصله هر برید ۴ فرسخ برابر با ۱۲ میل است. اکنون رودهای هر جزء زمین و مساحت «درازای» مشهور آن ها را از ابتدای خارج شدنشان تا هنگام سرازیر شدنشان به دریا را بیان می کنیم. اگر خدا بخواهد.

رودهای زمین و درازای آن ها

۳۶۶- نخستین رودی که وصف می کنم، بزرگ ترین و ارزشمندترین و خطرناک ترین رودهاست. یعنی نیل در مصر، همان (رودی) که این جزء بزرگ زمین را در می نورد. مساحت (درازای) آن از ابتدای سرچشمه اش در کوه قمر تا سرزمین نوبه و تا محل عبورش از خط استوا ۱۰۰ فرسخ است، و از خط استوا تا هنگامی که به دریا می ریزد ۱۴۰۰ فرسخ می باشد. در این جزء هیچ گونه رودی جز نیل وجود

ندارد.

۳۶۷- شعبه ای از رود نیل که به سرزمین نوبه فرو می ریزد و تا سرزمین زنگبار پیش می رود. مساحتش (درازایش) از سرچشمه اش در دریاچه غربی، در مجرای کوه قمر، تا سرزمین نوبه ۲۰۰ فرسخ است، و از سرزمین نوبه تا آن جا که به دریا می ریزد ۲۱۵ فرسخ می باشد.

۳۶۸- رودهای چین: مشهورترین آن ها رود معروف به طبقات است. از

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۵۹

میان سرزمین چین می گذرد و سرچشمه اش از کوه غزنه است. مساحت (درازای) آن از سرچشمه تا جایی که به دریای چین می ریزد ۳۲۰ فرسخ است. اما رود معروف به رود قرنفل که از میان شهرهای بیلقان و میزاب عبور می کند، سرچشمه اش از بلاد سناست و مساحتش از سرچشمه تا مصبش در دریا ۲۶۰ فرسخ می باشد.

۳۶۹- رودهای عراق بسیارند، بزرگ ترین و مشهورترین آن ها دجله و فرات است که هر دو سرزمین عراق را از شمال به جنوب طی می کنند.

سرچشمه رود دجله از کوهی است که در پایان قلمرو خراسان و ابتدای قلمرو فلسطین در گردنه برادع واقع است مساحت (درازای) این رود از سرچشمه تا محل اتصال آن به رود فرات ۱۵۰ فرسخ می باشد.

۳۷۰- رودهای شام نیز بسیارند. بزرگ ترین آن «وادی اردن» است که ما محاسن این رود را هنگام وصف شام بیان کردیم. سرچشمه این رود از کوه باوان است که در سرزمین قدس واقع است. مساحتش (درازایش) از این ناحیه تا جایی که به دریای رومی می ریزد ۱۲۰ فرسخ است. همچنین رود کنعان که از رودهای شام است، سرچشمه اش از کوهی معروف به باب الابواب است و مساحتش از این محل تا جایی که به دریای رومی می ریزد ۱۵۰ فرسخ می باشد

و خداوند داناتر است.

۳۷۱- اما رودهای فلسطین شریف ترینش رود موسوم به سعدان است که از سرچشمه اش در پایان سرزمین غز تا مصبش در دریای دیلم ۳۰۰ فرسخ راه

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۰

است .

۳۷۲- رودهای ارمینیه و قسطنطنیه و رودهای پیوسته به آن ها از سرزمین ارمینیه بزرگ عبارت است از: رودی که از قسطنطنیه جاری می شود و مساحت آن ۹۰ فرسخ است، و نیز رود دیگری که از میان رومه و تیره می گذرد و مساحتش (درازایش) تا آن جا که به دریا می ریزد ۱۲۰ فرسخ است.

۳۷۳- رودهای سرزمین افرنج «فرنگ»: بزرگ ترین آن ها موسوم به بسجا است که بر سرزمین اربونه جاری است و مساحتش (درازایش) ۱۱۰ فرسخ است. و رود دیگر یکی که به شهر بیجه می ریزد و مساحتش ۸۰ فرسخ است.

همچنین رود معروف به ذنیب که ۱۰۰ فرسخ مساحت (درازا) دارد.

۳۷۴- رودهای جلیقیه بزرگ ترینش موسوم به رود توفراست و ۶۰ فرسخ مساحت دارد.

۳۷۵- رودهای قشتاله: بزرگ ترینش موسوم به رود، دورو است. رودی که از سرزمین قشتاله می گذرد موسوم انبره است و مساحتش ۱۲۰ فرسخ می باشد و رود الأرز ۹۰ فرسخ مساحت دارد.

۳۷۶- رودهای اندلس بسیار است؛ ما آن چه را که بیانش ضرورت دارد بیان می کنیم بزرگ ترینش وادی ابره است که ۱۶۰ فرسخ مساحت دارد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۱

گویند، ابره و وادی دورو یک سرچشمه دارند. یکی از رودهای سمت غربی اندلس رود شقوره است با مساحت ۸۰ فرسخ، و دیگر رود تندایر با مساحت ۶۰ فرسخ است همه این رودها به دریای روم می ریزند. اما رودهای شمال اندلس؛ یکی از آن ها رود تاجه است که بر طلیطله می ریزد و ۱۴۰ فرسخ مساحت

دارد. دیگری رود وادی یانه است که به (سمت) قلعه رباح سرازیر می شود تا بطلیوس جریان یافته و به دریای بزرگ می ریزد مساحت آن ۱۳۰ فرسخ است. سومی رود وادی الکبیر است که به شهر قرطبه می گذرد و تا شهر اشبیلیه واقع در کوه شلیر پیش می رود و ۱۰۰ فرسخ مساحت دارد. وادی شنیل بر شهر غرناطه جاری است و به وادی الکبیر می ریزد، پنجاه فرسخ مساحت دارد. دیگر رود وادی لگه است که از کوه های تاکروفه سرچشمه می گیرد و به دریای بزرگ می ریزد. مساحت این رود ۴۰ فرسخ است.

۳۷۷- رودهای سرزمین مغرب، بزرگ ترین و مشهورترینش وادی سبو است که از کوه افران تا مصبش در دریای بزرگ ۱۰۰ فرسخ مساحت دارد، و از شهر فاس می گذرد. رود وادی اعظم (وادی أم الزبیع) به دریای آزموور می ریزد و سرچشمه اش از کوهی در نزدیکی قلعه ای (بالای آن کوه) و مساحتش [ب ۵۸] ۱۱۰ فرسخ است. رود ملریه مساحتش از سرچشمه اش تا مصبش به دریای روم ۱۲۰ فرسخ است.

۳۷۸- رودهای سرزمین سوس: بزرگ ترینش وادی درعه است که همه رودهای سوس به آن می ریزند. این رود که از کوه درن سرچشمه می گیرد و بر

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۲

سجلماسه و درعه می گذرد و به دریای بزرگ می ریزد، مساحتش ۱۲۰ فرسخ است. ما برخی از اخبار مشهور در باب رودهای قسمت معمور زمین را به اختصار بیان کردیم و گفتیم که مسیر هر روز راه برابر با ۱۰ فرسخ است.

خاتمه

۳۷۹- ما در جغرافیا تمام شگفتی های هر محل و هر رود و هر کوه و هر دریایی را در جای خودش همان گونه که از گفتار فلاسفه پیشین و حکیمان گذشته

به ما رسیده بود، ترسیم کردیم و در آن چه شک داشتیم سخن را کوتاه کردیم. در این کتابمان جز آن چه صحیح و درست بود، نیاوردیم و مطالب جغرافیایی را در این کتاب مختصر کردیم و از آن چه در آن رسم شده است سخن گفتیم، و آن را به مردم بخشیدیم تا در آن بنگرند و شرق و غرب و جنوب و شمال جهان را بشناسند و خداوند به راه درست داناتر است.

۳۸۰- مؤلف که خداوند از او درگذرد گوید: در کتاب کافی نگاشته ابن شریح با دستخط خوش دیدم که گفته: برخی از تاریخ ها نقل کرده اند که آدم (ع) هزار سال در زمین زندگی کرد. ولی در تورات آمده که ۹۳۰ سال زیست. میان وفات آدم و توفان نوح ۱۲۴۲ سال فاصله بوده است. و میان توفان و وفات نوح (ع) ۳۵۰ ساله فاصله است و میان نوح و ابراهیم (ع) ۱۲۰۰ سال، و میان عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) ۶۰۰ سال، و این فاصله میان هر پیامبر از آدم (ع) تا حضرت محمد (ص) است و اگر همه این اعداد را با هم جمع کنیم ۶۲۳۹ سال می شود.

۳۸۱- تاریخ اتمام این کتاب موسوم به الجغرافیه است ۶۹۲ سال پس از مبعث پیامبر (ص) می باشد. و خداوند یاری دهنده و توفیق از اوست و ربّ و معبودی جز او نیست.

۳۸۲- به پایان رسیدن کتاب جغرافیا با حمد و سپاس خداوند و یاری و توفیق

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۳

او- که درود و سلامش بر سرورمان محمد (ص) که رسول و فرستاده اوست، باشد- به دست بنده فقیر (محتاج) به رحمت پروردگار و امیدوار به بخشش

و آمرزش او «قاسم بن علی بن محمد اندلسی» که خدایش او و پدر و مادرش و هر که این نوشته را می خواند و مؤلف و مسلمانان را دعا کند، بیامرزاد. تاریخ فراغت از نگارش این کتاب؛ روز شنبه اول ذی قعدة سال ۸۳۰ ق/ مه ۱۴۲۷ م می باشد.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۴

اوزان و مقیاس هایی که در کتاب به کار رفته است

ذراع: در دوران اسلامی اندازه ذراع قدیمی نیل در جزیره روضه از سال ۲۴۷ ق/ ۸۶۱ م معمول شد. این ذراع بنابر تحقیقات هیأت فرانسوی در زمان ناپلئون و آزمایش های انجام شده توسط کرشول در ۱۹۲۷ م به طور متوسط، دقیقا ۵۴/۰۴ سانتی متر است. این همان ذراع معروف به «سوداء» عصر عباسیان است. انواع ذراع در دیگر سرزمین های اسلامی عبارت است از:

ذراع العمل مصری و ذراع هاشمی برابر با ۶۶/۵ سانتی متر.

ذراع البرید برابر ۴۹/۸۷۵ سانتی متر.

ذراع البز در قاهره، ۵۸/۱۸۷ سانتی متر.

ذراع البز در دمشق ۶۳/۰۳۵ سانتی متر.

ذراع البز در عراق ۸۰/۲۶ سانتی متر.

ذراع الهاشمیه برابر ۶۶/۵ سانتی متر.

ذراع یا گز ایرانی برابر ۷۴۵/۹۴-۹۵ سانتی متر.

ذراع الرشاشیه برابر ۵۴/۰۴ سانتی متر که در مغرب و اسپانیا متداول است.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۵

(ر. ک: اوزان و مقیاس ها در اسلام، والتر هینس، صص ۹۰-۹۷).

فرسخ: برابر ۳ میل و ۱۰۰۰ باع و دقیقا به اندازه ۶ کیلومتر است (همان، ص ۹۹).

قفیز- اندازه قفیز بزرگ در بغداد و کوفه حدود ۴۵ کیلوگرم (گندم) بود.

قفیز کوچک برابر با ۲۳/۹۶۲ کیلوگرم گندم بود.

در ایران قفیز به عنوان واحد حجم در دوران اسلامی بود و برابر با ۱۶ رطل یا ۶/۵ کیلوگرم

و اندازه ای معادل ۸/۴۴ لیتر بوده است.

قفیز در اصطخر فارس برابر با ۴/۲۲ لیتر.

قفیز در شیراز برابر با ۱۰/۵۵ لیتر.

قفیز در قیروان برابر با ۲۰۱/۸۸ لیتر.

قفیز در قرطبه برابر ۴۴/۱۶ لیتر. (ر. ک: اوزان و مقیاس ها در اسلام، والتر هینس، صص ۷۸-۸۱).

قنطار ۱۰۰ رطل و تحت شرایطی ۱۰۰ من است برای تعیین مقدار زیاد طلا، یک قنطار ۱۰۰۰۰۰ دینار برابر با ۴۲/۳۳ کیلوگرم طلاست.

قنطار در مصر دوران اسلامی برابر ۴۵ کیلوگرم بود.

قنطار در عراق برابر با ۳۲۷/۵ کیلوگرم.

قنطار در ایران برابر با ۵۷ کیلوگرم.

قنطار در دمشق برابر با ۱۸۵ کیلوگرم. (ر. ک: همان، صص ۳۸، ۴۰، ۴۱).

مرجع، مقیاس سطح در مغرب اسلامی است و برابر ۴۰ ذراع رشاشی در مربع بود و از آن جایی که این مقیاس ذراع السوداء و برابر ۵۴/۰۴ سانتی متر است بدین ترتیب مرجع برابر ۴۶۷/۴ متر مربع می شود. (ر. ک: همان، ص ۱۰۷).

وج: مقدار مسافت مابین انگشت خنصر و انگشت ابهام است در موقع باز کردن دست که تقریباً چهار گره می شود، لغت نامه دهخدا.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۶

منابع مورد استفاده در پاورقی ها

۱- احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، مقدسی، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۲ ش.

۲- اخبار مکه، ابو الولید ازرقی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، ۱۳۶۸ ش.

۳- الاعلاق النفیسه، احمد بن عمر بن رسته، ترجمه حسین قرچانلو، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۵.

۴- اوزان و مقیاس ها در اسلام، والتر هینس، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمہ علی جواہر کلام، مؤسسہ چاپ

و انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۵ ش.

۶- تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی، کراچکوفسکی، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.

۷- نزهه المشتاق فی اختراق الآفاق، ابو عبد الله ... شریف ادیسی، چاپ مصر،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۷

مکتبه الثقافه الدینیه، بی تا.

۸- تقویم البلدان، ابو الفداء، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.

۹- تقویم البلدان، ابو الفداء، چاپ دارصا در بیروت (افست از روی چاپ پاریس ۱۸۴۰ م).

۱۰- التنبیه و الاشراف، مسعودی، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.

۱۱- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، حسین قرچانلو، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰ ش.

۱۲- حرمین شریفین (تاریخ مکه و مدینه)، حسین قرچانلو، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ ش.

۱۳- دایره المعارف اسلام، چاپ لیدن، قدیم و جدید، جلد های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ مورد استفاده در کتاب بوده است.

۱۴- دایره المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، انتشارات فرانکلین.

۱۵- سرزمین های خلافت شرقی، گای لسترنج، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.

۱۶- صوره الارض، ابن حوقل، بیروت- لبنان، منشورات دار مکتبیه الحیاه، ۱۹۷۹ م.

۱۷- طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.

۱۸- فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰ ش.

۱۹- فرهنگ نفیسی، ناظم الاطباء، تهران، کتابفروشی خیام، بی تا.

۲۰- لغت نامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷ ش.

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۶۸

۲۱- مروج الذهب، مسعودی، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ ش.

۲۲- المسالك و الممالك، ابن خردادبه، ترجمه حسین قرچانلو، تهران،

نشر نو، ۱۳۷۰ ش.

۲۳- مسالك و ممالك، ابو اسحاق ابراهيم اصطخرى، به اهتمام ايرج افشار، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۶۸ ش.

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۶۹

فهرست آیات

آل عمران / ۸۴۹۷

بقره / ۹۱۶۱

بقره / ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۱

بنی اسرائیل / ۱۴۲۱

توبه / ۸۶۴۰

توبه / ۱۳۲۷۰

توبه / ۱۶۴۱۱۱

حج / ۹۴۴۵، ۹۵

رحمان / ۲۹۱۹

فاطر / ۲۹۱۲

كهف / ۱۳۳۹۷

مائده / ۱۴۲۲۱

مؤمن / ۱۰۹۳۴

نازعات / ۳۲۳۰

نوح / ۳۳۲۰

هود/ ۲۹۷

یوسف/ ۹۱۹۹

الجغرافیه/ ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷۱

نمایه

آ آبگیر مربله ۲۳۳

آذربایجان ۱۲۷، ۱۳۴

آسیا ۱۳۴

آسیای جنوبی ۴۹

آسیای صغیر ۶۱، ۱۳۷، ۱۵۵

آناطولی ۹۰

آنتیل (جزیره) ۵۸

ابده (شهر) ۱۹۳، ۱۹۶

ابراهیم بن تاشفین ۲۰۱

ابراهیم بن همشک ۲۴

ابره (رود) ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۵، ۲۶۱

ابرهه ۲۴۰

أبله (کوه) ۱۸۹

ابن الاصفیر ۱۴۹

ابن تاوله (قلعه) ۲۲۴

ابن جزّار ۱۴، ۲۵، ۵۵، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۱۹، ۲۳۹

ابن حوقل ۱۴، ۱۱۰، ۱۳۰

ابن حیان ۱۷۴

ابن خردادبه ۱۳۴

ابن رسته ۱۴، ۱۶، ۱۸

ابن زنبیل ۲۲

ابن سعید مغربی ۱۷، ۲۲

ابن شریح ۲۶۲

ابن فقیه ۱۶، ۱۸، ۱۴۰

ابن قتیبه ۲۵

ابن قفطی ۲۵

ابن کلبی ۱۸

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷۲

ابن لقوسه ۱۵۳

ابن میلا ۱۵۱

ابن ندیم ۲۵

ابو اسحاق ابراهیم زرقالی ۱۶۸

ابو اسحاق بن همشک ۱۹۴

ابو اسحق ابراهیم بن حبیب ۲۴

ابو العباس ۲۱۴، ۲۱۵

ابو الفداء ۳۵، ۱۳۱

ابو القاسم بن عبد الرحمن ۱۶۸

ابو القاسم پابنده ۶۰

ابو القاسم محمد بن عبد الرحمان رويط ۱۴۳

ابو المعالي (شيخ) ۱۲۷، ۱۲۸

ابو بكر ۸۶، ۱۹۷

ابو بكر خوارزمي ۵۶

ابو بكر رازي ۲۵

ابو بكر صديق ۸۶

ابو حامد غرناطي ۲۴

ابو حيان ۲۵

ابو زيد عبد الرحمان بن ناصر كوفي ۲۲۴

ابو طيب دمشقى ۱۴۳، ۱۴۴

ابو عبد الله ۲۱۵

ابو عبد الله جيهانى ۱۶

ابو عبد الله حسين بن محمد بن احمد كوفي صوفى (داعى مغرب) ۲۱۴

ابو عبد الله شيعى -

ابو عبد الله حسين بن محمد بن احمد كوفي صوفي

ابو عبد الله محمد بن ابراهيم فزاري ٢٤، ٢٥

ابو عبد الله محمد بن ابي بكر الزهري ١٣-١٩، ٢٢-٢٧، ٣٤، ٤٣، ٧٧، ٨٦، ٨٧، ١٠٥، ١٠٦، ١١٠، ١١٤، ١١٥، ١١٩، ١٢٥-١٢٩،
١٣١-١٣٣، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٨، ١٥٤، ١٥٥، ١٦١، ٢٣١

ابو عبيده بن جراح ١٨، ١١٥

ابو قبيس ٨٥

ابو محمد عبد الملك ابن حبيب ١٦٣، ١٧٧

ابو محمد عبد المؤمن بن علي ٢٢٤

ابو محمد عبيد الله (مهدي) ٢١٥، ٢١٦

ابو يزيد اعرج ٢١٥، ٢١٦

أتفر كان (شهر) ٢٢٨

اتيويي (كشور) ٧١

اتمد (كوه) ١٨٩

اجياد الصغير (كوه) ٨٥

اجياد الكبير (كوه) ٨٥

اجياد (كوه) ٨٥

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٧٣

الاحجار (كتاب) ٧٩، ١٣٨

احسن التقاسيم (كتاب) ٧٧، ١١٠، ١١٩، ١٢٥، ١٣١، ١٣٢، ١٤٨، ١٥٥، ١٦٢

احمد بن علي المحلي ٢٢

احنف بن قيس ١١٣

اخبار مكة (كتاب) ٨٤

اخشب (كوه) ٨٥

اخميم ٤٠، ٩٥-٩٨، ١٣٦

ادريس ٢١١، ٢٢٤

ادريسي ١٧، ٢٤، ١٤٨

ادفونس ١٦٩

أربونه ١٥٧، ١٥٨، ٢٦٠

ارجونه (رشته كوه) ١٨٣

أردكان (كوه) ٣٦، ٤٠، ٤١، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٦

اردن (دره) ١٧٥

أردن (رود) ١٣١، ١٤٥، ١٤٦

اردوگاه اردن ١٢٩، ١٣١

الأرز (رود) ٢٦٠

ارسطاطاليس ٧٩

ارسطو ٢٥، ١٢٤، ١٣٨، ١٤٦، ١٥٢، ٢٣٤، ٢٣٥

ارطونه (كوه) ٢٠٠

الاعلاق النفيسه (كتاب) ٨٤، ٨٨

ارفه (ادسا) (شهر) ١٥٥

أرقه (سرزمين) ٥٦

أرمان (ارمن) (سرزمين) ٩٠، ١٠٦، ١٦١، ١٩٨، ٢٠٦، ٢٣١، ٢٤٥، ٢٥٦

ارمنستان ٣٢، ٨١، ١٣٦، ٢٥٢

أرمينية ١٣٦، ١٣٩، ١٥٤، ١٦١، ١٧٠، ٢٥٢، ٢٥٦

أرمينية بزرگ (سرزمين) ١٣٦، ١٥١، ١٥٤، ١٥٥، ٢٦٠

أرمينية (رود) ٢٦٠

ارمينيه كوچك (شهر) ١٣٦

أرنه (سرزمين) ٥٦

أروپا (قاره) ٦١، ٩٠، ١٠٦، ١٦٨

أرون (قلعه) ٢٤٦

أريحا (درياحه) ١٣١

أريل (شهر) ٢٠٤

أرين (جزيره) ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٧٢، ١٦٩

أزارقه ١١٣، ١٢٥

أزرقى ٨٤

أزقى ٢٢٧، ٢٤٠، ٢٥٧

أزموور (دريا) ١٨٠، ٢٢٣، ٢٦١

أزبلا ٢٢٣

أسبطاطا (الشيظاط، سبظاط، سنبظاط، السناطر) ٢٠٤

اسپانيا ٢٢، ١٣١، ١٤٣، ١٧٢، ٢٦٤

الجغرافيه / ترجمه

حسین قره چانلو، ص: ۲۷۴

استانلی لین پول ۱۰۵

استین (شهر) ۱۶۰

استجه (شهر) ۱۸۲، ۱۸۳

اسطرب (رساله) ۱۶۸

أسفقس (شهر) ۱۴۸، ۲۰۸، ۲۴۵

أسفی ۲۲۳

اسکندر ۵۵، ۷۶، ۹۵، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۳۴، ۲۳۵

اسکندر بن فیلبوس - اسکندر

اسکندر پسر فیلیپ - اسکندر

اسکندریه ۴۰، ۶۰، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۸، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۵۰

اسکندریه (مناره) ۱۰۵

اسلاو ۳۲، ۴۲، ۸۱، ۱۲۹، ۲۵۳

أسله (شهر) ۲۰۴

اسماعیل ۱۵۸

اسماعیل (المنصور) ۲۱۵، ۲۱۶

اسوان ۴۰، ۱۰۰، ۲۳۸

أسیوط ۱۰۲

أشیرتال ۲۱۸

أشبونہ (شهر) ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۸۰

اشیلیه ۱۵۵، ۱۷۵-۱۷۷، ۲۶۱

اشقیبه (شهر) ۲۰۴

اصحاب كهف ۲۴، ۱۸۷

اصطخر فارس ۲۶۵

اصطخری ۱۴، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰

اصفهان ۱۱۳

اصمعی ۱۸، ۲۵

أطرابلس (شهر) ۱۴۸، ۲۰۸

أطریجرش ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۷، ۲۰۳

أعاجیب الارض و المدائن (کتاب) ۱۴، ۷۴

أغمات (شهر) ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹

افران (کوه) ۲۶۱

افرنج (سرزمین) ۱۵۱، ۲۶۰

افریقا ۱۸۱، ۱۸۵

افریقای مرکزی ۱۵

افریقیه ۲۴، ۴۲، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶

افلانون ۱۴۹

افلنده (اقلقده، البلنده، الافلنده) (شهر) ۱۵۷، ۲۴۵

أفلونیا (سرزمین) ۲۳۹

إقریطش (جزیره) ۱۰۶، ۲۳۱

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٧٥

٢٣٢، ٢٥٠، ٢٥١

أقلوبه ١٥٧، ١٥٨

أقليس (قلعه) ١٦٧

اقوام بربر ٢٤٥

اقوام قبطى ٢٤٥

اقيانوسيه ٥٨

اقيشمون إقريطى (كوه) ٢٥٠

البدء و تاريخ آدم (كتاب) ٢٢

التنبيه و الاشراف (كتاب) ١٥، ٤٣، ٩٠، ١٠٤-١٠٦، ١٢٦، ١٣١، ١٣٢، ١٥١، ١٧٩، ٢٣٤، ٢٥٢

الجريد (شهر) ٢٠٩

الحيوان (كتاب) ٤٦

الفرج بعد الشده (كتاب) ٦٦

الفلاحه (كتاب) ١٩٧

اللاذقيه (شهر) ١٤٩

المريه (شهر) ٢٣، ١٢٧، ١٣٤، ١٣٥، ١٥٥، ١٩٧-٢٠٠، ٢٤٥

اليه (شهر) ٢٠٤

أم ربيع (رودخانه) ٢٢٤

امويان ١٧٢، ٢٤٦

امير المؤمنين محمد بن على ٢٢٣

امير گوتى ۱۷۲

أميمه ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳

أنبار ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۵۴

أنبره (رود) ۲۶۰

انبره (كوه) ۱۶۷

اندلس ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۴۲، ۶۱، ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳-، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۸، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳،
۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶-۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳-۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱

انصاری، ابو یوب ۱۱۶

انطاکیه ۱۴۱، ۱۴۲

أنفا ۱۸۰، ۲۲۳

انوشیروان ۱۵۳

أوثان (کوه) ۲۰۷، ۲۵۶

اوزان و مقیاس ها در اسلام (کتاب) ۲۶۵

اوزان و مکیال اسلامی (کتاب) ۱۷۸

اهواز ۴۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۱۴

ایالت الزان ۱۲۹، ۱۳۶

ایالت خراسان ۱۳۲

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷۶

ایالت سیستان ۷۷، ۱۱۰، ۱۲۹

ایران ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۲۶۵

ایرانی ۲۶۴

أیروج ۷۰

ب باب الأبواب ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۵۹

بابل ۴۳، ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۲۵۴، ۲۵۵

بادس (شهر) ۲۱۹

باکيه (ستون) ۱۹۸

بالقینت ۲۳۲

بان هندی ۵۱

بانیااس (دریاچه) ۱۳۱

باوان (کوه) ۲۵۹

بئر بقش (چاه) ۹۹

بئر الجیب (چاه) ۹۹

بئر الجیش (چاه) ۹۹

ببراق (شهر) ۲۰۷

بت بودا ۵۵

بت جیدقه ۵۵

بجایه ۲۰۸، ۲۴۵

بحر المیت (دریاچه) ۱۳۱، ۱۳۲

بحر روم (دریا) ۲۴۵

بخت النصر ۹۵-۹۸، ۱۳۱، ۱۳۶

بدخشان ۱۲۸، ۱۲۹

بدخشانی، یاقوت ۱۳۰

برابی ۹۵

برادع ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۵۹

بربا (کاخ) ۹۵، ۹۸

بربر (سرزمین) ۲۴۴

بربره ۲۴۱، ۲۴۲

برتات ۱۶۶

برت (برت یاقه، برت قال، پرتقال) ۱۶۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۶

برت جیق ۲۰۳

برج اجبیر ۱۹۵

برج قاضی ۱۹۵

برودیه ۱۸۸

برشک ۲۰۹، ۲۴۵

برشلونه ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۰۴

برغمانه (جزیره) ۲۴۸

برغواطه ۲۰۸

برقه ۱۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸

برنئو ۴۷

بروج (جزیره) ۷۱

برهمان (جزیره) ۴۷، ۴۹

بسجا (رود) ۲۶۰

بشکیره (شهر) ۱۵۸

بصره (شهر) ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷۷

٢١٢، ١٢٦

بصرى ١٤٦، ١٤٥

بطالسه ١٥٤، ١٥٢

بطروش ١٧٢

بطلميوس ١٠٥

بطلميوسيان ١٠٥

بطليوس (شهر) ١٧٦، ١٧٥

بطليوس (رود) ٢٦١

بعلبك ١٥٠، ١٤٩

بغداد ٢٦٥، ٢١٢، ١٢٦، ١١٦، ١١٤، ١١٣

بقدونيه ٢٥١

بلاد سوس (بندر) ١٨٠

بلخشان ١٣٠، ١٢٩

بلدان ١٤٥

بنسليه (جزيره) ١٩٩ الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو ؛ ص ٢٧٧

نسيه (شهر) ٢٠٢-٢٠٠

بنادقه ٢٤٥، ٩٠

بنديقيه (شهر) ١٥٢

بنزرت ٢١٠-٢٠٨

بنطره (شهر) ٢٠٩

بنو كلثوم ٢٢٥

بنی اسرائیل

۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۲۳، ۱۰۸، ۹۷-۹۵، ۹۰، ۸۹

بنی اسماعیل ۱۵۷

بنی اغلب ۲۱۴، ۲۱۵

بنی امیه ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۱

بنی تاوره (کاخ) ۲۲۳

بنی تمیم ۲۱۴

بنی زهره بن کلاب ۲۳

بنی عباس ۱۰۶، ۲۱۴

بنی هود ۱۴۳

بودان (شهر) ۷۳

بونه ۲۰۸

بهرام بن یزدگرد ۸۹

بیت المقدس ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۶

بیجه ۱۵۸، ۲۶۰

بیجه (رود) ۱۵۹

بیراب (شهر) ۷۲

بیرین (شهر) ۷۷

بیکور (سرزمین) ۱۵۰

بیلج ۱۹۳

بیلقان (شهر) ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۲۵۹

بیلیارش ۱۹۵

بین النهرین ۱۱۹

بینه (شهر) ۲۲۴

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۷۸

پ پادشاهان خزر ۱۷۱

پارسیان ۱۱۰، ۱۱۴

پاریس ۲۲، ۲۳

پریان دریایی ۴۷

پل شمشیر ۱۷۰

پیامبر اکرم (ص) - حضرت محمد (ص)

پیرنه ۱۵۷

پیشدادیان ۱۱۷

ت تاج العروس (کوه) ۱۷۲، ۱۹۲

تاجه (رود) ۱۷۰، ۲۶۱

تاجه (شهر) ۱۶۷

تادمکه (شهر) ۲۴۱ - ۲۴۳

تارودنت (شهر) ۲۲۸

تاریخ تمدن اسلام (کتاب) ۱۱۴

تاریخ عذری (کتاب) ۳۷، ۴۵

تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلام (کتاب) ۶۰، ۱۲۸، ۱۳۴

تازه (شهر) ۲۲۰

تاشکنت [تاشکند] ۱۸۶

تاشکە (شهر) ۲۲۸

تافلالت ۲۲۸

تاقرسیت ۲۲۷

تاکروفه (تاکرونه) (کوه) ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۶۱

تالبیره (دریاچه) ۲۰۰

تامسان ۲۳۳

تامست (شهر) ۲۲۷

تاودی (شهر) ۲۲۲

تاهرت (شهر) ۲۱۹

تبت ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴

تبع الاکبر ۸۷

تحفه الملوک و الرغائب بما فی البرّ و البحر من العجائب و الغرائب (کتاب) ۲۲

تدمیر ۱۶۸، ۱۹۶

ترغه ۲۱۹

ترک ۴۲

ترکان ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۴

ترکستان ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۵۵

ترکستان شرقی ۱۲۸

ترک ۸۱، ۱۲۲، ۱۳۳

ترمه المشتاق (کتاب) ۱۴۸

تستر (شوستر) (شهر) ۱۱۲

تسطیح کره (کتاب) ۲۵

تطيله (شهر) ۱۶۶

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۷۹

تقويم البلدان (کتاب) ۳۵، ۸۷، ۱۳۱، ۱۵۵

تلمسان ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۵۷

تنّ ۲۳۱

تندایر (وادی تدمیر) ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۶۱

تنس (شهر) ۲۱۸

تنگه زقاق ۱۸۰

تّیس (شهر) ۴۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۲۵۰

توتا (طلا) (کوه) ۴۰، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸

تورفان ۱۲۸

توزر الخضراء (شهر) ۲۰۸

توفر (رود) ۲۶۰

تونس ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۸، ۲۵۰

تهامه ۸۴

تیماء ۸۷، ۸۹

ث ثبت (شهر) ١٢٢

ثغراعلی ٢٠٣

ثغراالكرسى ١٩٥

ثغراالمنار ٢٠٤

ثور (غار) ٨٦

ثور

(كوه) ٨٦

ج جاجل ١٣٧

جاحظ ١٥، ١٦، ١٨، ٤٦

جالوت ١٣١

جامع المدونه ١٧٤

جامع المريه (مسجد) ٧٥

جامع زيتونه (مسجد) ٢١١

جامع عقبه (مسجد) ٢١٣

جامع معز (مسجد) ٢١٧

جاوه ٤٧

جبارين ١٣٣

جبال ١٤

جبال الصوف (كوه) ١٦٢

جبال (سرزمين) ٤٣

جبل الحيه ٧١

جبل الطارق (تنگه) ٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٥٧

جبل القرده (كوه ميمون ها) ٦٥، ٧٠

جبل القمر ٩٩

جبل المصايح [كوه مصايح] ٨٥

جبل المها ٧٢

جبله بن أيهم غسانی ۱۵۸

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۰

جدّه (شهر) ۸۹

جرجرائی ۲۱۷

جرش (شهر) ۱۴

جزایر بنی مزغنه ۲۰۸

جزایر خرما ۲۰۹

جزایر ملوک ۵۱

جزیره ۱۵۵

جزیره روضه ۲۶۴

جزیره الخضراء ۱۸۳، ۲۳۲، ۲۴۵

جزیره العرب ۱۴، ۸۴

جعفر بن یحیی برمکی ۱۱۶

جعفر شعار ۱۱۰

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی (کتاب) ۳۴

جغرافیای فزاری (کتاب) ۲۷

جغرافیای مأمون (کتاب) ۲۵، ۲۷

جلالقه ۱۶۱، ۲۰۴

جلیقیه ۹۰، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۵۶، ۲۶۰

جناح الأخضر ۲۴۸

جناوه ۴۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۳، ۲۵۴، ۲۵۷

جناویان ۱۴۰

جند بادستر (جزیره) ۸۰

جندبا (شهر) ۱۳۸

جنوب شرقی ۴۹

جنوه ۱۵۷-۱۵۹

جوامع الحکایات (کتاب) ۶۶

جوبه (شهر) ۷۲

جودی (کوه) ۱۱۸

جوف ۱۸۸

جومان (شهر) ۷۲

جیانی ۱۳۳

جیحون (رود) ۱۲۸

جیدقه (سرزمین) ۵۶

چ چاچ (شاش) ۱۸۶

چاه اسکندر ۱۲۴

چشمه بهی ۱۹۴

چشمه سیاه ۱۹۵، ۱۹۶

چین ۳۴، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۶۴، ۷۷، ۱۱۴، ۱۳۴

چین (جزیره) ۳۱، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۶، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۹

ح حاج ابو محمد بطاط ۷۵

حام بن نوح (ع) ۱۴۰

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۸۱

حبشه (سرزمين) ۳۵- ۴۰، ۴۲، ۸۱- ۸۳، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۴۰، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸- ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۷

حبشيان ۱۴۰

حجاج بن يوسف ۱۱۳

حجاز ۲۴، ۱۱۸

حجر ۸۵

حجر الايل (دریا) ۲۳۲

حدرو (دره) ۱۸۸

حرا (کوه) ۸۶

حرمون (کوه) ۱۳۲

حرمين شريفين (کتاب) ۸۵

حسين بن اسعد مؤيدى دهستانى ۶۶

حسين بن على (ع) (امام سوم) ۱۱۸

حصن شنت بظر ۲۰۳

حصن مريل ۱۷۷

حضرت آدم (ع)

حضرت ابراهيم (ع) ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۶۲

حضرت ادريس (ع) ۹۸

حضرت اسحاق (ع) ۱۳۹، ۱۴۰

حضرت اسماعيل (ع) ۸۵

حضرت خضر (ع) ۱۸۳

حضرت داوود (ع) ۱۴۲

حضرت رسول (ص) - حضرت محمد (ص)

حضرت سليمان (ع) ۸۹، ۱۴۲، ۱۷۲

حضرت عيسى (ع) ۲۰۶، ۲۶۲

حضرت فاطمه (س) ۲۱۵

حضرت محمد (ص) ۲۷، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۳ - ۱۶۵، ۲۱۶، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۶۳

حضرت موسى (ع) ۹۰، ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۸۳، ۲۰۲

حضرت مهدي (ع) (امام دوازدهم) ۱۵۰

حضرت نوح (ع) ۹۸، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۶۲

حضرت يوسف (ع) ۱۰۸، ۱۰۹

حضرموت (شهر) ۱۴

حفره ۱۳۳

حكم المستنصر بالله ۱۷۳، ۱۷۴

حلب ۱۴۷، ۲۴۴

حلدافیل (شهر) ۱۳۷

حلق ایل ۱۹۴، ۱۹۵

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۲

حلوان (شهر) ۱۱۷

الحمراء ۱۸۸

حمص ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۵

حمیر (طایفه) ۶۴

حنش صنعانی ۱۶۵

حنین بن زبوه ۱۶۹

حوّاتین (پل) ۱۸۸

حیران (شهر) ۱۳۶

حیره (شهر) ۱۱۴، ۱۱۸

خ خاقان ۱۰۵، ۱۳۵

خانواده ابن علی الشریف (نسخه خطی) ۲۲

خراسان ۱۴، ۴۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۲۵۴، ۲۵۵

خراسان (رود) ۲۵۹

خزاری ۲۵

خزر ۲۵۱، ۲۵۶

خزرات ۱۷۸

خزری ۱۵۵

خزریان ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۶

خسرو انوشیروان ۲۵۲

خلیب ۱۲۳

خلیج اسکندریه ۱۰۲

خلیج دریای خزر ۱۵۰

خلیج فارس ۹۰

خلیج قسطنطنیه ۹۰، ۲۴۵

خلیفه عبیدی ۲۱۶

خوارزم ۱۱۷، ۱۱۹

خورنق ۱۱۲

خیبر ۸۷، ۸۹

خیلاج ۱۳۶

د دارا پسر دارا ۱۱۳

دارمیه (شهر) ۹۹

دانیه ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۴۵

دایره المعارف فارسی (کتاب) ۶۶

دبرون (شهر) ۱۲۶

دجال ۱۴۶

دجله (رود) ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۷۵، ۲۵۹

دخویه ۹۰

در بند ۱۲۹

درعه ۲۶۲

درن (کوه) ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۶۱

دروازه جیرون ۱۴۶

دروازه موسی ۱۹۸

دریاچه گرگان ۱۲۶

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۳

دریای اعظم (اقیانوس اطلس) ی دریای بزرگ (اقیانوس اطلس)

دریای بزرگ (اقیانوس) ۱۱۰، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲

دریای بزرگ (اقیانوس آرام) ۴۱

دریای بزرگ (اقیانوس اطلس) ۴۱، ۱۷۷

۲۵۱، ۲۴۰، ۲۲۵، ۲۱۸، ۲۰۷، ۲۰۴، ۱۸۰

دریای بزرگ (اقیانوس هند) ۵۲ ۷۵۱، ۵۹، ۹۰، ۲۳۹

دریای پارس ۵۲

دریای تاریکی ها ۲۸، ۳۰، ۴۱

دریای جدّه ۸۶

دریای جلیل ۱۳۱

دریای چین ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۹-۵۱، ۲۵۹

دریای خزر (دیلیم) ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۹

دریای خلیج ۱۵۲

دریای دیلم- دریای خزر

دریای روم ۳۲، ۴۰، ۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۱

دریای رومی ۱۶۲، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹

دریای سبز ۳۰، ۴۱، ۴۴

دریای سرخ (قلزم) (دریا) ۳۴، ۸۲، ۸۸-۹۰، ۱۴۱، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۵۴

دریای سیاه ۳۲

دریای شامی ۳۱

دریای قلزم- دریای سرخ

دریای کوچک- (تنگه زقاق)

دریای کوچک- دریای مدیترانه

دریای محیطی ۴۰

دریای مدیترانه ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۸۱

دریای هند ۱۴، ۴۱، ۴۶، ۵۹، ۹۰، ۱۲۶، ۲۴۹، ۲۵۵

دریای یمن ۸۲، ۲۳۹

دمامیل (شهر) ۸۹

دمشق ۹۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۶۴، ۲۶۵

دمیاط ۴۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹

دنجله ۲۳۹

دنقله (شهر) ۲۳۹، ۲۵۷

دورو (رود) ۲۰۵، ۲۶۰، ۲۶۱

دو فزاری منجم ۲۴

دیزه ۱۳۰

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۴

دیلمان ۲۵۳

دیلم (دره) ۱۹۱، ۱۹۳

دیلمستان (شهر) ۲۵۴، ۲۵۵

دیلم (سرزمین)، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷

دیلمیان (سرزمین) ۱۳۷

ذات القرون ۱۰۰

ذبق (کوه) ۱۳۷

ذبوق (شهر) ۱۲۵

ذکر دیار فارس (کتاب) ۱۱۰

ذکر مصر (کتاب) ۹۲

ذنیب ۲۶۰

ذو القرنین ۱۳۳

رازى ۱۹۷

رام هرمز ۲۱۴

راهویه (جزیره) ۱۳۸

رأس العين ۱۲۹

رأس الكنائس ۱۴۶

رأس الماء (چشمه) ۲۲۱

رباط ماسه ۲۵۷

الربانون الوليد ۱۰۹

رجاجل (شهر) ۱۳۷

رجاجير (شهر) ۱۳۷

ردونی (رشته کوه) ۱۵۰

رشيد ۱۱۶

رقه ۲۱۴

رقيم (غار) ۱۸۵

رکناس (معدن) ۲۲۴

روران (شهر) ۱۳۳

رورق ۱۳۳

روطه ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲

روفان ۵۲

روفلان (شهر) ۵۷

روم ۱۴، ۴۲، ۷۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۶،
۲۰۳، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۴

رومانیه ۱۶۱

رومه ۱۵۲-۱۵۴، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۰

رومیان ۱۷، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷،

۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۳۸

رومی ها ۱۴۰

ری ۱۱۷

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۵

ریان ۱۰۹، ۱۱۸

زجاج (چشمه) ۱۷۵

زافور (شهر) ۲۲۸

زبیده (چاه) ۱۱۸

زرقال ۱۶۸

زرهون (کوه) ۲۲۲

زعفران ۱۵۰

زغر (دریاچه) ۱۳۱

زقاق ۲۵۷

زقاق (تنگه) ۲۳۲، ۲۴۵

زقاق (خلیج) ۱۷۹

زق (شهر) ۱۳۴، ۱۳۵

زناته (سرزمین) ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۷

زنجر (جزیره) ۶۲، ۶۹

زنج (سرزمین) ۲۳۰، ۲۳۱

زنگبار ۵۸، ۹۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۸

زنګ (سرزمین) ۴۲، ۲۳۱، ۲۳۴

زنگیان (سرزمین) ۳۶، ۴۰، ۱۴۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۷

زواوه (شهر) ۲۰۹

زوراق ۱۳۳

زوزان ۱۳۳

الزهراء (کاخ) ۱۵۴، ۱۷۳

زهري مقتدر (هشتمین خلیفه عباسی) ۲۱۴

زیاد بن ابیه ۹۴

زیج طلیطله (کتاب) ۱۶۸

زیدان، جرجی ۱۱۴

زیری بن مناد بن منقوش صنهاجی ۲۱۶

س ساحل قرطاجنه ۱۶۸

ساراگوسا (شهر) ۱۴۳

سام بن نوح (ع) ۱۳۹

سبا (شهر) ۱۴

سبت (سرزمین) ۱۲۲

سبته ۲۱۹، ۲۳۳

سبرماق (کوه) ۱۲۵

سپاه لذریق ۱۸۲

ستاره نطح ۳۴

ستوان (سنوان) ۱۳۰

سجستان (سرزمین) ۵۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱

سجلماسه ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۲

سحنون بن سعید ۲۱۴

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۶

سدیر (شهر) ۱۱۲

سردانیه (جزیره) ۱۵۹، ۲۴۸

سرزمین سیاهان ۳۴

سرزمین مقدس ۱۴۲

سرزمین های خلافت شرقی (کتاب) ۷۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۸۶

سرقسط (شهر) ۲۴۸

سرقوصه (سرقسطه) (شهر) ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۵، ۲۴۸

سرمن رای (سامرا) ۱۱۳، ۱۱۷

سرنديب (سرزمین) ۴۴، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷

سرنديب قديم (جزیره) ۵۹

سرنديب (کوه) ۷۳، ۷۴

سروک (شهر) ۲۵۷، ۲۵۸

سریانیان ۱۴۰، ۱۴۷

سعدان (رود) ۲۵۹

سعد بن وقاص ۱۱۴

سقنقور (جزیره) ۱۳۸، ۲۵۳

سکاکین (جزیره) ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۸۱

سکب (شهر) ۵۴

سکندرین (شهر) ۷۸

سلا ۱۸۰، ۲۲۱، ۲۲۳

سلاع (شهر) ۷۷

سماته ۲۲۵

سمرقند (شهر) ۱۱۹

سموره (شهر) ۲۰۶

سنطین ۱۷۸

سنبک (کوه) ۷۸

سنوره (رود) ۱۶۶

سنت باطر ۱۸۲

سنترین ۱۷۱

سنجار ۵۲

سند (کشور) ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۳۹، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵

سند (جزیره) ۳۱، ۴۴، ۲۴۴

سنر (شهر) ۲۵۹

سنگ روغن ۷۸

سنور (جزیره) ۸۰، ۸۱

سواحل نیل ۶۳

سودان (سرزمین) ۱۴۰، ۲۳۰

سوراذ (شهر)

سوريه ۹۰

سوس ۴۲، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۱

سوس (رود) ۲۶۱

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۸۷

سوسه (شهر) ۲۰۸

سوماترا ۴۷

سويداء (شهر) ۲۴۵

سويره (محل) ۲۴۴

سیدس ۲۵۰، ۲۵۱

سير ۷۵

سيراف ۴۶، ۷۷

سيراكوز (شهر) ۲۴۸

سيس (شهر) ۱۳۷

سيسيل (جزيره) ۱۱۷

سيف الدوله ۱۴۳

سيلان (جزيره) ۶۲

سيلانی (سرانديبی) ۵۹

سيلجان (شهر) ۷۲

سينا (شبه جزيره) ۹۰

سیوطی ۲۵

ش شاپور ۱۱۳

شادی (جزیره) ۴۷، ۴۶

شارات ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۶۲

شاطبه (شهر) ۲۰۲

شام ۱۴، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۲، ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰ - ۱۶۲،

۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۶، ۲۵۹

شداد بن عاد ۸۹

شدونه ۱۸۲

شرال (کوه) ۱۲۵

شریانی ۲۰۴

شریانیین ۲۰۵، ۲۰۴

شقاقل ۱۸۴

شقر (جزیره) ۱۹۹

شقوره ۱۹۲، ۲۴

شقوره (رود) ۲۶۱

شقوره (شهر) ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۴۴

شقوره (کوه) ۱۹۵، ۱۹۳

شکر سوسی ۲۲۸

شکر (قلعه) ۱۹۰

شلیر (کوه) ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۸-۱۹۱، ۲۶۱

شمال افریقا ۴۹، ۶۱

شنبره (شهر) ۷۲

شنت باطر ۱۷۸

شنت بط (قلعه) ۲۰۳

شنت بیطر ۲۰۳

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۸۸

شنترین ۲۰۳

شنت مریه ۱۴۳

شنت یاقه (کنیسه) ۲۰۵، ۲۰۶

شنتزار (شهر) ۷۲

شنتطیر ۲۰۳

شنتقیر ۱۹۷

شنتیل (رود) ۱۸۷

شنتیراز (شهر) ۱۲۶، ۲۶۵

شنتیران ۵۲، ۵۶

شنتیکه (کوه) ۱۸۸

شنتیمان (شهر) ۱۳۷

ص صاحب التاریخ (کتاب) ۲۴۹

صبرا (جزیره) ۸۲

صحرا (سرزمین) ۲۳۰

صحرای دارین ۷۳

صحرای غربی ۲۵۷

صخره بیت المقدس ۱۴۳

صفدی ۲۵

صفر ۱۴۰

صفرو ۲۲۲

صقالبه (جزیره) ۸۱

صقالبه (دریا) ۲۵۱، ۲۵۲

صقالبه (سرزمین) ۱۲۹

صقلیه ۱۰۶، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۴۸، ۲۵۰

صنعا ۱۴، ۸۴، ۸۶

صنهاجه ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۵

صنهاجی (پادشاه) ۲۱۳

صور (شهر) ۱۴۸، ۲۴۵

صوره الارض (کتاب) ۱۴، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۰

الصوره المأمونیه (کتاب) ۱۵، ۴۳

صوف (کوه) ۱۸۳

ض ضربان (یاروی) (حیوان) ۲۲۶

ط طائف ۱۴، ۳۸، ۴۲

طارق ۱۸۲، ۱۸۳

طارق (کوه) ۱۸۳

طبرستان (شهر) ۱۲۸

طبریه ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲

طبریه (دریاچه) ۱۳۱

طبقات (رود) ۵۴، ۲۵۸

طبقات سلاطین اسلام (کتاب) ۱۰۵، ۲۱۴

طرابلس

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٨٩

طرب (جزيره) ٤٦

طرسوس (شهر) ١٤١، ١٤٥، ١٤٦

طروطشه ١٥١، ١٦٦، ١٦٧، ٢٠١-٢٠٣

طرف الأغرّ ١٦٢، ١٨١، ٢٤٥

طرف الفج ٢٣٣

طرف أوثان ٢٤٥

طرفه (جزيره) ٨٠

طرف يهودى (كوه) ١٦٢

طريف (جزيره) ١٦٢، ١٧٩، ١٨٣، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٥

طلا- توتا

طلييره (شهر) ١٧٠، ١٧١

طلسوسه (شهر) ١٤١

طلمنكه (شهر) ٢٠٤

طلموسه ١٤١

طلوس (شهر) ١٤١

طليطله ١٦٧-١٦٩، ١٧٢، ١٧٦، ٢٤١

طليطله (جزيره) ٢٠٤

طنجه ١٧٩، ٢١٩، ٢٤٥

طور (كوه) ١٤١، ١٤٨

ظ ظفار (شهر) ١٤

ع عاد ١٩٠

عباسيان ٢٤٤

عبد الرحمان ٧٦

عبد الرحمان بن معاويه ١٥٤، ١٧٣

عبد الرحمن الناصر لدين الله ١٧٣، ١٧٤

عبد السلام ٢١٤

عبد الكريم (كاخ) ٢٢٢

عبد الملك بن مروان ١٥٣، ٢١١

عبد المؤمن بن علي ٢١٨

عبدون (دير) ١١٦

عبود بن حابس ١٨٩

عبيد الله بن يحيى بن خاقان ١٠٥

عبيدان ٢١٥، ٢١٧

العجائب ١٥٢

عجائب الارض (كتاب) ١٠٤، ١٦٨

عجائب البلدان (كتاب) ١٤، ١٦، ٥٥، ٧٨، ٢١٩، ٢٣٩

عدن (شهر) ١٤، ٨٤ الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو ؛ ص ٢٨٩

وه الاندلس (شهر فاس) (شهر) ١٨٥، ٢١٧

عوطوله (جزيره) ٢٠٦

عيداش (شهر) ١٦٠

عذاب ٨٩، ٩٨، ٩٩

عيسى بن مريم (ع) ١٤٥، ١٤٦

عيسى بن ميمون ١٥٥

عين الفريق (چشمه) ٨٦

غ غانه ١١٩، ٢٢٨، ٢٤٠-٢٤٣

غدر ١٧٦

غرناطه ٢٤، ١٨٥

١٨٧-١٨٩، ١٩٧، ٢٤١

غز (سرزمين) ٢٥٩

غزنه ١٠٩، ١١٠

غزنه (كوه) ٢٥٩

غزها (غزان) ١٢٧، ١٢٨

غليسيه ٢٠٣، ٢٠٧، ٢٥٦

غماره ٢٢٥

غوان (معدن) ٢٢٤

غور (اردن) ١٣١

غياثه (كوه) ٢٢٢

غيمران (شهر) ٢٠٤

ف فارس ٢٤، ٤٢-٤٤، ٥٦، ٦٤، ٧٧، ١٠٥، ١١٠، ١١٢، ١٣٦، ١٣٩

فارسيان ١١٥، ٢٥٢

فاس ٢٢١-٢٢٥، ٢٥٧، ٢٦١

فاطميان ٢١٣، ٢١٦

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٩١

فتح (كوه) ٢٣٣

فيج المعدن (دره) ١٩٤

فيج يامور ١٩٣

فحص السدره ٢٢٦

فحص أنزور «انغار» ۲۲۶

فحص أنقاد (فحص أنجاد) ۲۲۶

فحص مسون ۲۲۶

فرات (رود) ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۷۵، ۲۵۹

فرانسه ۱۵۶

فرعون ۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۶۸

فرقد سنجاری ۱۶۵

فرنس (قلعه) ۱۹۲

فرنگ ۱۴۲، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶

فرنگی ۱۵۶

فرنگیان ۱۶۰

فرهنگ معین (کتاب) ۴۷، ۴۹-۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱-۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۹۵، ۱۱۳، ۱۸۴، ۲۵۰

فرهنگ نفیسی (کتاب) ۸۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۶

فزاری ۲۴

فضاله ۲۲۳

فلات ایران ۱۲۸

فلاندر ۱۵۶

فلسطين ۳۴، ۴۲، ۸۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹

فلنده (شهر) ۱۵۶

فنفر ۹۸

فنكه (شهر) ۱۹۹

فی تاریخچه منافع الرخ و خواص عظامه ها (کتاب) ۱۳۴

قیوم (شهر) ۱۰۸

ق قابس (شهر) ۲۰۸

قاس ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۳۴، ۲۴۵

قاس (بت) ۱۸۰، ۱۸۱

قاس (رودخانه) ۱۷۷

قاسم بن علی بن محمد اندلسی ۲۶۳

قاضی بن عریف ۱۱۶

قاضی (پل) ۱۸۸

قامچو (شهر) ۱۲۸

قاهره ۹۱، ۲۱۲، ۲۶۴

قبایل قیروان ۲۲۰

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۹۲

قبطیان ۱۴۰

قبه الارض ۶۰

قبه آرین ۶۰، ۱۶۸

قدس ۲۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۵۹

قرافون ۲۴۲، ۲۴۳

قرجونه ۱۷۱

قرطاجنه ۲۴۵

قرطبه ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۲-۱۷۵، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۶۵

قرطبه (رودخانه) ۱۹۴

قرطجنه (قرطاجنه) (شهر) ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰

قرطجني ۱۶۳

قرنفل (جزیره) ۵۸، ۲۵۹

قرود (میمون ها) (کوه) ۴۸

قزوينی ۱۷

قسطنطين ۱۵۱

قسطنطيه ۳۲، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۲

قسطنطيه (خليج) ۲۵۶

قسطنطيه (رود) ۲۶۰

قسطنطين بن

میلا ۱۰۷

قسطنطینه (شهر) ۲۰۹

قشتار ۱۹۲

قشتال ۱۹۱

قشتاله ۱۶۱، ۲۰۳-۲۰۷، ۲۵۶، ۲۶۰

قشلیاره ۱۹۵

قصاره (مسجد) ۱۹۳

قصر الحبور ۲۰۲

قعیقان ۸۵

قفصه (شهر) ۲۰۸

قفط ۹۱

قفقاز ۱۳۳، ۱۳۴

قلبق (مجلس) ۱۷۳

قلزم ۱۴، ۴۲، ۸۷، ۸۹

قلعه رباح (شهر) ۱۷۶، ۲۶۱

قلعه بنی حماد (شهر) ۲۰۹

قلمنیره (قلمریه) (شهر) ۲۰۴

قمراء (جزیره) ۵۹

قمر (کوه) ۱۵، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۵۸

قند- قندهار

قندهار (شهر) ۱۱۱

قنلیه ۲۴۷

قوره (قلعه) ۱۷۵

قوس (سرزمین) ۴۰، ۹۸-۱۰۰

قوم لوط ۱۳۲

قوم ملف ۱۵۶

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۹۳

قیجاظه (شهر) ۱۹۱

قیروان (شهر) ۲۰۷، ۲۱۲-۲۱۸، ۲۲۵، ۲۵۶، ۲۶۵

قیروانی ۲۱۰

قیساریه ۱۹۷

قیصر ۱۰۵، ۱۴۹

قیصره (شهر) ۱۴۹

قیصوم (بیابان) ۱۱۹

قیصوم (کوه) ۱۱۹، ۱۲۰

قیطانہ (قلعه) ۱۷۵

کک کابل (سرزمین) ۴۴، ۷۱، ۷۷، ۱۲۶

کاروانسرای کشکی ۲۰۱

کافی (کتاب) ۲۶۲

کتاب الجغرافیه (کتاب) ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۱۳۴، ۲۳۹، ۲۶۲

کتاب جغرافیا (کتاب) ۳۸، ۵۳، ۲۶۲

کتابخانه

- دانشگاه الجزایر ۲۱- دانشگاه زیتونه تونس ۲۲- عمومی رباط ۲۱، ۲۲- ملی الجزایر ۲۱، ۲۲- ملی پاریس ۲۱- ملی

مادرید ۲۲

کراچکوفسکی ۱۵، ۱۸، ۱۲۸، ۱۶۸

کربلا ۱۱۸

کرت (جزیره) ۲۳۱

کردستان ۱۳۷

کرد (سرزمین) ۱۳۶

کرد (قوم) ۲۵۳

کرسول ۲۶۴

کرمان ۱۳۲

کرمدان (کوه) ۱۳۲

کره زمین ۹۴، ۹۵، ۱۷۶

کسری ۱۰۵

کسری انوشیروان ۱۱۵

کشتی نوح (ع) ۱۱۸

کعبه ۸۵، ۱۴۲

کلب ۲۳۳

کلبی ۱۶

كلته (جزيره) ۸۰، ۸۱

كلدانى ۱۱۷

كلود (شهر) ۱۱۹

كليمانجارو (كوه) ۱۵

كنستاتين (بنا) ۱۶۵

كنعان ۱۳۱

كنعان (رود) ۲۵۹

كنيسه زرین ۱۵۲

كوبره (شهر) ۲۵۸

كوئى ربا (شهر) ۱۱۹

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۹۴

كوره اردشير خره (شهر) ۷۷

كوشه (شهر) ۱۸۷

كوفه ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۲۶۵

كوكو (شهر) ۴۰، ۹۹، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۵۷

كولم (جزيره) ۵۷-۵۹، ۶۲، ۶۶

كولم (شهر) ۷۰

كهف ۱۵۰، ۱۸۵، ۱۸۶

گگ گاليسيا ۲۰۳

گاليسيه (سرزمين) ۱۶۱

گای لسترنج ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۷

گرگان (شهر) ۱۲۶

گوت ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۲

گوش تملیخا ۱۸۷

ل لاجورد خراسانی ۱۲۵

لاذقیه (شهر) ۱۴۹

لارده (شهر) ۱۶۶

لبان بن لقوسه ۱۵۳

لب بن میمون ۱۹۸

لبره (شهر) ۲۰۸

لذریق (رودریک) ۱۷۲

لشنش (شهر) ۲۰۵،

لغت نامه دهخدا (کتاب) ۳۴، ۷۱، ۹۸، ۲۶۵

لقنت ۲۰۲

لمتونه مرابطين (سرزمين) ۲۲۷

لمتونی ۲۴۰

لمطه ۲۲۵

لندن ۲۱

لنکا (جزیره) ۵۹، ۶۰

لنگرگاه علی (شهر) ۲۴۸

لواته ۲۲۵

لوشه (شهر) ۲۴، ۱۸۵، ۱۸۶

ليون (شهر) ۲۰۵، ۲۰۶

م ماداگاسگار ۵۸

مارده (شهر) ۱۷۱، ۱۷۲

ماروت ۱۲۰، ۱۲۱

مازن (جزیره) ۲۵۳

ماسه (پادگان) ۲۲۷

مالقه (شهر) ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۴۵

ماليات قتيوم ۱۰۸

ماوراء النهر ۱۸۶

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٩٥

مأرب (سد) ١٩٤

مأمون بن هارون الرشيد ٢٣، ٢٥، ٢٧، ١١٦

مبيلج (جزيره) ٨١

مجاز (شهر) ٨٧

مجرأ (جزيره) ٢٤٥، ٢٤٦

مجوس ١٨١، ٢٠٧

محمد امين (فرزند رشيد) ١١٦

محمد بن امير (فرزند رشيد) ١١٦

محمد بن امير (عبد الرحمن اوسط) ٢٤٦

محمد بن أبي عامر ١٧٣

محمد بن حاج «حجاج» ٢٠٣

محمد بن حنفيه (رضي) ١٥٠

محمد بن سعادة ١٨٧

محمد بن ميمون ١٥٥

مخلد بن كيداد ٢١٥

مدورهين (شهر) ٢١٨

مدين (سرزمين) ٨٧، ١٤١، ١٤٧، ١٤٨

مدينه (شهر) ٨٦-٨٨، ٢١٦

مدينه (شهر) ٨٦-٨٨، ٢١٦

مدینه السلام ۱۱۴

مدینه الصنم ۵۵

مرابطون ۲۴۲، ۲۴۳

مرابطين (سرزمین) ۲۴۰، ۲۵۷

مراکش ۷۱، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۹، ۲۵۷

مردہ (دریاچہ) ۱۶۰

مرسین (رودخانه) ۲۰۶

مرسیہ (تدمیر) (شہر) ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۱۹۹

مرسیہ (رودخانه) ۱۹۴

مرمرہ (دریا) ۹۰، ۱۵۲

مرو ۱۳۰

مروج الذهب (کتاب) ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۶۰، ۹۲، ۱۳۴، ۲۴۹

مروج الذهب و معادن الجواهر (کتاب) ۱۵، ۴۰

مروز (مورور) ۱۸۸

مروہ (شہر) ۲۳۱

مریر (محل) ۲۳۳

مزمہ (شہر) ۲۱۹

المس ۱۹۲

مسالك و ممالک (کتاب) ۱۴، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۵

المستعین باللہ (خليفة عباسی) ۱۰۵، ۱۴۳

مسره (شهر) ۲۰۵

مسعودی ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۶۰، ۹۰، ۹۲، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۸،
۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۳۴

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ۲۹۶

۲۴۹، ۲۵۲

مسلمه ۱۱۶

مسلمه بن عبد الملك بن مروان ۱۱۵، ۲۵۲

مَسْوقَه ۲۴۰

مسون ۲۲۶

مسين (شهر) ۲۴۸

مسينه (مسينا) ۱۵۹

مشاوز ۸۴

مشيله (جزيره) ۲۴۸

مصامده (سرزمين) ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹

مصر (سرزمين) ۱۴، ۱۵، ۲۴

۳۴، ۴۰، ۴۲، ۵۰، ۸۹-۹۵، ۹۸-۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷-
۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵

مصر علیا ۶۳، ۱۳۶

مصموده (کاخ) ۲۱۹، ۲۴۵

معاویه ۹۴

معاویه بن محمد امین ۱۹۷

معتصم عباسی ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۲

معتضد عباسی ۲۱۴

معجم البلدان (کتاب) ۱۳۳

معز بن بادیس ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸

معلقه (شهر) ۲۱۱، ۲۱۲

معمور الرباط (شهر تازه) ۲۲۰

مغرب ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۳۱، ۳۴، ۴۲، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۰-۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴،
۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵

مغرب الاقصی ۲۱۸، ۲۳۰

مقدسی ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۶۲

مقری ۲۲

مکناسه (شهر) ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۱، ۲۲۳

مکه (شهر) ۱۴، ۲۳، ۳۸، ۴۲، ۴۹، ۸۴-۸۸، ۹۱، ۱۶۶، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۵۵

ملریه (رود) ۲۶۱

ملطیه (شهر) ۱۴۹

الملك الافضل ٨٩، ١٣٤، ١٥٣

ملوك (مجمع الجزائر) ٥٨

مليانه (شهر) ٢٠٩

الجغرافيه / ترجمه حسين قره چانلو، ص: ٢٩٧

ملييه (شهر) ٢١٩

من أحضر ١٩٩

متداب (شهر) ١٦٠

منتنه (دريچه) ١٢٨، ١٣١، ١٣٢

المنجور ١٩٨

منجوس (رودخانه) ١٩٥

منجه (كوه) ١٥٩

منزوي، علينقى ١١٠

منصف (روستا) ٢٠٠

منصور ٢١٧

منصور بن ابى عامر ٢٠٣

منصور عباسى ١١٤

منورقه (جزيره) ٢٤٦، ٢٤٧

موزه بریتانیا ٢١

موسى بن نصير ١٩٦، ١٩٧

موصل (سرزمين) ٤٣، ١١٧، ١١٨

موفق (جزیره) ۵۰، ۵۱

مولیا (مزقییا) ۸۹

مونت شکر (قلعه) ۱۸۹

مهدوی دامغانی ۸۴

مهدی چهارمین ۱۰۵

مهدیه (شهر) ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷

مهره (شهر) ۱۴

مهرین ۸۹

مهلّب بن ابی صفره ۱۱۳

میان سبته ۲۴۵

میزاب (شهر) ۲۵۹

میسور ۱۳۴

میشونش (رودخانه) ۱۹۳، ۱۹۴

میورقه (جزیره) ۲۴۶، ۲۴۷

مؤتفکات ۱۳۲

ن ناپلئون ۲۶۴

نباره (نبرا) (سرزمین) ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۵۶

نبره ۲۶۰

نجد (سرزمین) ۸۴

نجران (شهر) ۱۱۸، ۱۲۶

نژاد اروپایی ۱۳۹

نژادشناسی (کتاب) ۱۴۰

نژاد قبط ۹۱

نژاد هند ۱۳۹

نسلی (شهر) ۲۴۱، ۲۴۲

نفع الطیب (کتاب) ۲۲

نقطه (شهر) ۲۰۸

نفوسه ۲۰۸،

نکور (شهر) ۲۱۹

نمرود بن کنعان ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۶۸

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۹۸

نوبه (سرزمین) ۳۵-۴۰، ۴۲، ۷۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴-۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸

نویان ۱۴۰

نور الدین محمد عوفی ۶۶

نورمان ها ۱۷۷، ۱۸۱

نوفیر ۱۹۲

نول (شهر) ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۷

نومیدیا (شهر) ۲۰۹

نهر اسمیر (رودخانه) ۲۲۳

نهر واله ۶۳

نهر وان (جزیره) ۶۲، ۶۳

نیجطه (شهر) ۲۰۷

نیسابور ۱۱۹

نیسابور (سرزمین) ۱۱۹، ۱۲۹

نیل بزرگ (رود) ۳۹

نیل (رود) ۱۵، ۳۵، ۳۹، ۸۳، ۹۱، ۹۵، ۹۷-۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۷۵، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۶-۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۸

نیل کوچک (رود) ۳۹، ۴۰

و وادی ابره (رود) ۱۶۶، ۲۰۱، ۲۶۰

وادی احمر (رودخانه) ۱۹۲

وادی الارض (رود) ۱۹۳

وادی الحجاره ۲۰۴

وادی أحمر (رود) ۱۹۴، ۱۹۵

وادی أردن (رود) ۲۵۹

وادی أرمامه (رود) ۱۹۵

وادی أم ربيع (وادی اعظم) (رودخانه) ۲۲۳، ۲۶۱

وادی تدمیر (رود) ۱۹۲

وادی جوهر (رودخانه) ۲۲۱

وادی درعه ۲۲۷، ۲۶۱

وادی دورر (رودخانه) ۲۰۵

وادی دوره (رودخانه) ۲۰۵

وادی سبت (دره) ۱۲۳

وادی سبو (رودخانه) ۲۲۳، ۲۶۱

وادی شقر (رودخانه) ۱۹۹

وادی شنیل ۲۶۱

وادی الکبیر (رود) ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۶۱

وادی لکه (رود) ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۶۱

وادی هضاب ۱۸۸

وادی یاقوت ۶۶

وادی یانه (رود) ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۶۱

وارقلان (شهر) ۲۱۸، ۲۳۱

وارکلان (سرزمین) ۲۲۴، ۲۲۵،

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۲۹۹

۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۷

واق واق ۴۵

والتر هینس ۱۷۸، ۲۶۵

والی مصر ۹۴

وانشریس ۲۰۸، ۲۱۸

وجده ۲۲۰-۲۲۲

وشقه (وشکه) ۱۶۷

وشیدان (جزیره) ۲۵۳

وصدیته (شهر) ۲۳۹

وفات آدم (ع) ۲۶۲

وقواق (جزیره) ۴۴، ۴۵

ولایت مالوه ۶۰

الولید بن الریان ۱۰۹

ولید بن عبد الملک ۱۴۶

ونیز (سرزمین) ۹۰

وهران (شهر) ٢١٨، ٢٤٥

ه هاروت ١٢٠، ١٢١

هارون الرشيد ١١٤-١١٦، ١٥٣، ٢٥٢

هرقل (هراكليوس) ١٤٨

هرقله (شهر) ١٤٨

هشام بن عبد الملك ٢٤٣

همدان ١١٩، ١٢٤

هند ٣٤، ٣٨، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٨، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٦٤، ٦٦، ٦٧-٧٩، ٨٧، ٨٩، ١٠٢،

۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۶۸، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵

هند (جزیره) ۳۱، ۴۴، ۷۱، ۲۴۴، ۲۵۰

هند (کتاب) ۸۰

هند میانه ۶۰

هند و چین ۴۷، ۱۰۱

هندوستان ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۳

هیرج (شهر) ۷۷

ی یابسه ۲۴۶

یابوره (شهر) ۱۷۷

یافت بن نوح (ع) ۱۳۹، ۱۴۰

یاق ۲۰۶

یاقوت ۲۵

یأجوج و مأجوج ۴۲، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰

یأجوج و مأجوج (سدّ) ۲۵۳، ۲۵۵

یثرب (شهر) ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۱۸

یحیی بن ابی بکر ۲۴۰

الجغرافیه / ترجمه حسین قره چانلو، ص: ۳۰۰

یزید ۱۱۸

یعقوب مقدس (کنیسه) ۲۰۶

یمامه (سرزمین) ۸۴

يمن ١٤، ١٧، ٣٤، ٣٨، ٤٢، ٤٤، ٧١، ٧٧، ٨١-٨٤، ٨٧، ٨٩، ١١٠، ١١٤، ١١٦، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٠، ٢٢١، ٢٤٠، ٢٥٤، ٢٥٥

يوسف بن تاشفين لمتوني ٢٢٤

يونان ١٧١، ١٤٦

يونان بن يافث بن نوح (ع) ١٥٢

يونانيان ١٥٢، ١٧٥

يهوديان ١٤٠

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

